Persian MS. c. 1602
Author: Abū'l-Fath
(c. 1136)
The Singaric Tables. (W)

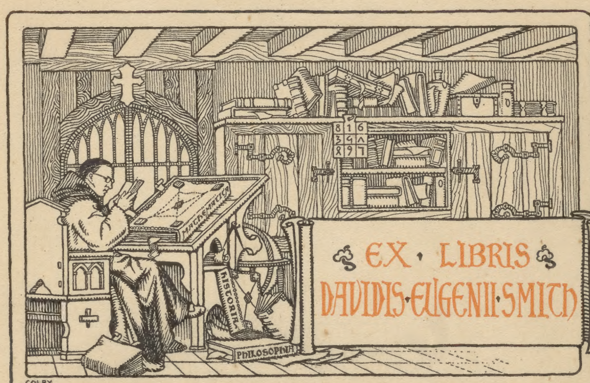
Author: 'Abderrahmân el-Châzinî, abû Mansûr,

also called Abû'l - Fath, of Bagdad.

He wrote in 530 A. H. = 1136 A. D. (?)

Title: El-zîg el-siňgarî (the Singaric tables). (?)

Persian manuscript, copied in 1011 A. H. = 1602/3 A.D.



بسم الله الرحمن الرحیم

مترجم لله مستجاب فقیر ضعیف حقیر ابو الفتح فتحی المعروف بفتح الله ابن شیخ مصطفی
ابن شیخ عبد الشکور فاروقی اسحاقی ساکن موضع از مواضع حضرت شاهپور شهر مضافات
سرکار و صوبه سهارنپور حرسهم الله تعالی من آفات الدوران و فتنه آخر الزمان عرضه میدارد که
این کتاب سبع سموات است هر سماء مشتمل چند شمار که اکثر الفاظ هندوی که در وی نبشته
بنام الله مدعای این تحقیق حال علم طالع بهر و اصطلاح از هند و فرس الجرم بجهة
در برابر او الفاظ دیگر در کتب این فن که نیز رسیده زبان هندی بضرورت بگذاشته
و بعضی از اجزای سماء قسمیه نیز که صحیح واجب در برابر او در قسم رسید بدون صرف
در لکار نخستین آمد بر وجهی که بر فارسی خوانان دشوار نماند شمار اول در احکام
سماء ثانیه در احکام بروج سماء ثالثه در احکام نجوم سماء رابعه در احکام

در احکام زراعت سماء سادسه در صور الطوالع اسحار سماء سابعه در مفرقات

سماء اولی در احکام فلکی مشتمل بر ده سماء سماء اولی در مقدمه و حرکات

مقرر است که اعمال در هر جزوی که در دست در همان درجه که اندر و نیست طالع شود و در هر جزو

که به نسبت او تقسیم است در همان درجه که طالع شده بود از ازمان و ایام ماضیه ایام عالم

شود و از ابتدای درجه طلوع تا درجه غروب آن اعتبار که تحویل خور از کواکب خاصه

به نسبت روز تحویل در روز سیزدهم از ماضی شود اگر طالع سال مقرر نیست طوالع جمع

حاصل مقدار روز بود و مقدار روز را قوس النهار گویند و در چهارم نصف النهار

و در دهم نصف اللیل و در چهاردهم صبح شود پس در روز اول و پس عمل طالع

آنست که خور در وی طلوع کند بعده عمل الله بعد از آن اول است بعده عمل الله بعد آن

دوم است علی بدل الثانی فی و عمل طالع که خور در وی طلوع کند بر توجیه است که طالع سال

مقرر بود و از دنیف ضرب مجموعه بر ۳۶۰ قسمت باید حاصل ضرب خارج قسمت در

درجات ماضیه است عمل باید و حاصل ضرب آن خارج در درجات بقیه بر روز

و حملات العکسه در وی غروب بود بر عکس اوست و این معتبر است که بسیط کواکب از زمین

از جمله متحیره غالباً و حرکت فلک ثوابت و حرکات افلاک ممسکه و حرکت خارج

حرکت شمس و حرکات افلاک حامله از غرب سوی شرق است و حرکت فلک اعظم و حرکه مدبر

عالیا

حطاله

حرکتی بود و حرکه خود بر قسمی و حرکه ثابت قسمی بر عکس او و آنکه در ظاهر معلوم میشود که
افلاک گویی و ستارات و بهر سوی مغرب میروند بنابر آنکه فلک اعظم به نسبت ستارات و افلاک
دیگر با وجود آنکه حرکتش سریع السیر است چنانکه در یک شبانروزه دوره خود تمام کند و جمیع
افلاک را که در جوف اوست بحرکه خود حرکه دهد و ستارات و افلاک به نسبه او وضع
الحرکت بطئ السیر اند لاجرم از کثرت سرعت سیر چرخ همه قسم ستارها بمغرب میروند
و از مشرق بر آیند و حال آنکه بمشرق میروند چنانکه کرم مثلا در چرخه روان با آنکه مساع
که سیر او بغیر هنجار میده است باشد و از کثرت سیر چرخه بمیل میرود و باید دانست که
افلاک جمله بر توالند چنانکه مقعر یکی مماس محدب دیگریست همچو توی پیاز و از هر فلکی
معین ستاره معین نمایان و تابان است چنانکه مشعله در فانوس و هر یک از کواکب سبعه
سوای شمس در جوف فلک مدور خود است چنانکه نگینه در حلقه انگشتری و فلک مدور هر
مرکوز است در حاملها نیز بیک حجم سوای شمس مرکوز است در خارج مرکز حول قطب و شمس نیز ستاره اندر
مدور در سطح حامل و نیز شمس در خارج مرکز به سبب حرکه حامل مرکز چون سپهر
جانب [illegible] بحرکه [illegible] و فلک البواقت مقعر است مدور آنها نیست — مقعر
متساوی مع [illegible] در جوف اوست همچو القوام [illegible] متساوی از [illegible]
را [illegible] گویند قائم [illegible] و باید دانست که [illegible] از حرکات [illegible] بنور و از نور خود را

برین ترتیب حرکت کند گویند که بر توالی حرکت کرد و هرگاه که بر توالی بروج است
بر خلاف این ترتیب حرکت کند گویند که بر خلاف توالی حرکت کرد و حرکت خلاف
توالی را رجعت گویند و حرکت بر توالی را استقامت و نوعی دیگر که چند ایام در موضع واحد
از فلک البروج واقع است و در میان حرکت استقامت و حرکت رجعت است و آفتاب
در هر سالی از دوازده بروج فلک را قطع کند یکماه [illegible] و ماهتاب یکصد و سی و پنج ساعت
یعنی دو و نیم روز و در حرکت متحیره رجعت نیست دائم استقامت چنانکه الثالث و مریخ
در هر برجی با اعتبار یک و نیم ماه ماند و بر رجعت زیاده و عطارد و زهره یک ماه و مشتری
یک سال و زحل دو و نیم سال و در راس و ذنب هر رجعت استقامت نیست
و هر یکی در هر برجی یک و نیم سال ماند که هژده ماه باشد و خانه راس سنبله است و خانه ذنب حوزا
و شمس و قمر و مریخ هر چهار موافق اند و عطارد و زهره و زحل و راس این هر چهار موافق اند
و هر چهار اول با هر چهار آخر مخالف اند و نیز در میان راس و ذنب از آن جا است بعضی از
حرکت معهود خود گذشته دوید که نمی‌کند و اینجا راس کرکت نیز گویند و حرکت را
گویند بعضی اول و اکثر با هم و دو حرکت متحیره اینجا [illegible] پس با اعتبار این حرکت [illegible] مکث
معهوده در آن برج کم نمایند و لذت رجعت مریخ شصت و دو روز و رجعت [illegible] از عطارد بیست و چهار
روز و [illegible] روز و از زهره چهل و شش روز و [illegible] و چهار روز
باید دانست

باید دانست که هر کوکبی را از خانهٔ اوج خود بهبوط [illegible] حضیض او است چنانچه اوج خورشید در جوزا است
مثلاً پس حضیض او در قوس بود و نیز از بروج اول منقلب و دوم ثابت و سیوم ذو جسدین
و [illegible] منقلب را چرکو [illegible] ثابت را مستدیر و ذو جسدین را [illegible] و [illegible] بروج
و منازل ماه و چون شصت ساعت شب و روز از [illegible] ساعت [illegible] کم نگردد
و نه زیاده لیکن منازل ماه و [illegible] چون گاهی کم گردد و گاهی زیاده پس اگر [illegible] کم گردد از یک تا شش ساعت
و اگر زیاده از یک تا پنج و منازل کم از یک تا چهار و زیاده از یک تا [illegible] و چون کم از یک تا [illegible]
و زیاده از یک تا [illegible] است مقرر و قسمه هر برجی از دوازده بروج از منازل [illegible] است و ربع [illegible]

[illegible]	[illegible]	ثور		قوس	اسد	حمل
[illegible]	حبشا	[illegible]	۱۱۱۱	[illegible]	ملکیا	[illegible]
ملکیه	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۱	[illegible]	نورنا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	اثرا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دلو		[illegible]	سنبله	ثور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱	[illegible]	اثرا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۱۱	اودا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چنانکه در این سطر [illegible] و نیز باید دانست
که [illegible] طالع در روز و شب چه قدر [illegible] یابد
و طالع عبارت از [illegible] و باعتبار [illegible]
و جز آن برج [illegible] چنانکه [illegible] منویات الموقع
طالع آن برج را گویند که در مشرق بود [illegible]
در طلوع [illegible] را که در [illegible] طالع [illegible] در [illegible]
برج آن خانه [illegible] که در [illegible] بود [illegible] طالع [illegible]
گزار [illegible] حمل و جوزا [illegible] طالع [illegible] بود [illegible] شمار [illegible]

چون بخور او صدی در یکبری هیچ طالسات و عاید شیری طالس سرطان و نوس

هیچ پیدا نشد حیات و دو بیت و از حو کیج پیدا نشد از رسید طالس هیچ ولد متولد

حیات و هیچ باب سوا جرب خورشید و باب زرشت هیچ طالس سی و هیچ باب بکو

سیاسی و نور حمل و جوزا ۳ طالس و ثور و دلو حیات طالس و خور او صدی طالس هیچ

سرطان و وولس و اسد و عقرب و سنبله و میزان هر یک سنس طالس هیچ باید در شد

که مولود در طلوع برجی که متولد شده تمامی برج طالع اوست و در وقت ولادت در خانه که

قمر باشد همان خانه برج اوست مثلا فرج الطهم و طالع و للقت از نجم لکن گویند آن خانه را

جنم راس کس از سعد کیفیت ولادت از نیک و بد از طالع باید کرد و در تعلیم کیفیت هر گونه

کواکب از سعد و نحس از برج باید بود و نیز نام در نور احکم موافق برج باید ... و نور احکم

اصح است جو جی جو لد رسنی لی لونی تو نہیں آدی زوری کر لکا ... کی تو

رونسے بی تو کی ہر گرز کو کہ ایک ہے اور لاگ یعنی دان دسی گو نہ ہی

نہیں لو مو جی ہو نڈا لکہ ڈی ترت دی دو سلیکہ ہم می مو جی لکیا مرت

تی تو بورت سالکی تے تو بیے اتر مالکی تو کہرا نہ بت بے بور ری حیرا

زور ری ز دو تا بو ارے تے تو تے تو لب کہان تای بونے اتر ادی تو ج جو جستا

برج حمل

رجی جو بهی هوا شود ده بهیه بده بریا کیا د بهی سوج جی اتر اکیا د کهی کهو کهی کهو

سروان گ گی گوگی و هیسا گوس سی سوست سکهه سی سوددی تور بسیار در

دوبته جه یان ز بسیار دربد وی دوج جی نوزی فصل در زینت الا مسکه او با زکیه

کا جها منهنا داه کرکب ماثا سنکه یا پشا کنیان رز تا تلد تو جا لحیا بسیار ده

درمن کیا کنا مکر گوس کنبه در اجا مین حروفی را که در زینت نست ررس

گوبند و ارن زینت ضمن ررس و بسیار ده فرمن ررس و تیهانا کنسان ررس

و ازین منسکه ررس فیل دو قسمست یکی از صورت این آیه و دیگری صورت ررس

آیه پس اول کنبا در ست این و دوم تحیه ررس شماره دوم در تسمیه مولود وجوران

سرمن یعنی برهمن باید که لازا بند او تولد تا یازده روز از حمر از نمود بعد یازده روز نام

بنهند و رمن یعنی چهتری بعد سیزده روز و دیو یعنی بیس بعد شانزده روز و در اس یعنی سودر

بعد سی یک روز و سرمن آنکه از دیان بر همه زاده برمن آنکه از دو تا زده دیو آنکه

از سینه و در اس از دو پای و شرمن را در فتی کرزنار و رفسعل و هند دوخ گوبند و

چون بهد خواتنل ارمور د بسر و چون جود در اسا بسد برهمن و بد چهار سنت رکت هید و

جنجر بهد و سیامن بهد و اتر بن بهد پس از راگه یک بهد از خوت راجه گوبند و جها از خسه

زن دوبی و سه را تیر و زینی و چهار را جو بر ذرف و بعد بعضی تسمیه صحیح است

تا زوال باقی بود و جوکی نحس در تسمیه و در هر کار و جوک است که اول بهکنهی و بحر و بر کیسه

سن است سه ساعت از اول و زوال است سیح شش از اول و از کسید اکندار

شش ساعت از اول و هر کس بعقب ساعه از اول و بیا کنات سه ساعت از اول و نیکی است

و بعد هر یک تمام از اول تا آخر و روز نحس در تسمیه شنبه و ثلثا است و نحس

رکنا است و بتهای هر یک از آن ششم و چهار دهم و اماوس و پورنمان و نیکی تحویل حوزه نیز

نحس کرده است و کنارشکن نیست و بت تمام نحس است العین در بیست با هم بعد

و منازل سعد بر این نام در سه از اول پوربه و یکه و بسب و مول و شکنا و سروان

و نیز بس و از ادهی و سوارتی و مرکسر و روهنی و هست و ینموع منازل بعضی غسل زن

که زاده است که کاه و بهرنی و مول و اردرا و یکه و نیز لسو و مکها و بباکنا و کرن

و است بهکنات پس اگر در این منازل غسل کند خود بمرد اگر اتفاقا بسر بند بار زاید

و بتهه سعد بعضی غسلات زن خالص و زنان زاده شده است و شید اگر در این غسل کند

پسر زاید و بود نمانی و چنانست اگر در این غسل کند دختر زاید و نحس رکنا است

اگر در این غسل کند عقیمه گردد و بتهای که او را اند لو و حران خوانند است میو بات الوقت

پیر بیاید و بیستم احد عشر یا بیستم یعنی آنچه گفتیم اثنی عشر و دوم و سابع تا هذا
بود این بد است طالع یا سیزدهم سوم قیامن دراز تو جنابه دیکامن هم چهاردهم وکره
رابع رکنا نیست بدان چنانکه تابع یا بودن نمان ذاتهم محاسن بودنمان دراز
لعکس نحس و طالع سعید یعنی محا ... یا زحل طالع نیست که خود در دو طلوع کنند و بعد رویا در دهم
یا بجسم ابو مشتری یا زهره جوهر بین و قوت مشتری یا آنست که اول طالع یا اول نهم و پنجم سرطان
بین یا قوس یا حوت یا حمل یا عقرب و در همه صورت خاوند خانه ناظر باشد
یا بنکه در دهم یا سوم یا سیم یا پنجم یا چهارم یا سیم یا هفتم باشد و قوت زهره بانکه اول طالع
یا اول نهم و پنجم میزان یا ثور یا حوت بین لیکن در بین شرف اگر یا زحل هم مشتری بود
البته بر لیدر یا دخترے زاده نماند و باید دانست در صورتے که کوکبے ناظر نیست اگر
در دهم و سوم بین ناقص نظر است اینی یکتا به بیند یعنی نظر ثلث یا ربع و قیس ناظر مطلوب بکما به
طے کنند اندر حال که کامل نظر دارد یعنی در هر چهار را به بیند اگر در نهم و پنجم بین دو یا به بیند
الا مشتری که هر چهار را به بیند اگر در چهارم یا هفتم باشد ۳ را به بیند الا مریخ که نظر کامل
دارد و در هفتم هر کوکبے کامل نظر است پس اگر کوکبے سعد یا نحس در خانه خود یا باشد
یا ناظر خانه خود شود قوت طالع بیش قوی است البته اگر طالع نحس باشد درین قوت سعادت نحس باشد
طالع باشد و در بار قوت بهبود بخشد همچنین تا آخر والله اعلم اگر طالع خرج باشد و نیز درین

طالع قوی هر کاری که کنند نیک بر آید و خانه که عطارد و مشتری ناظر او بود هنر قوی بود بعد نظر نیک

کامل نتیجه شرکا لیت و در ناقص ناقص و هنر بابد در است که خامه نو یار نو کرده سیدن

حرز آن را در بین منازل منحوس و ممنوع است چنانکه گفتم فرد للمولف از یکه وار هر کس

وار بر جا از برا دلار رو بنی خدر کی که نکوی خواهی ای زن و در روزهای که در و حرف زنان ز ایام

نو بو سبد آن منع است و منع ست ز نیت که گفتم قطعه للمولف خود باز رود و بسوزد

یکشنبه و دو شنبه هر که بدید سه شنبه و از پس چهار شنبه یوم الخمیس و الاربع دو امیه

نیک دارد هم برزجان همان هم شود در است حرس و ممنوع منازل عقل زنی

که سوی خالص قدر آن زاده است سکنا فقط قدر آن خالص بعد از ربع حیض

اگر غسل بروز یکشنبه کند بیوه گردد و بروز دوشنبه اولاد کس میرد و سه شنبه عقیم گردد و باقی

همه روز خوب است و بعد منازل زن خالص است و روشنی و خبر او بود از ... در بود

اثر روشن و اثر آدم و یکه مرگ او ستاند و با قرین بحس است و زنی که زاده است

اگر او بروز چهار شنبه غسل کند پسر زاید هرگز نزاید و جمعه اگر غسل کند از یک فرزند دیگر نزاید

و یکشنبه خود میرد و شنبه شیر از آتش خراب شود و سه شنبه و پنجشنبه و یکشنبه اگر

غسل کند پسر زاید و فایده از مال ببیند و بخش رسید عقل علمی افضل است و [illegible]

و بخش منازل روشنی و هر سه از یک زاد اسلیکا و شیر بود و بود و یکه و در [illegible] است

بی کی الم الفی

پس اگر خواهی طالع را بعد بحث [illegible] و حساب کن [illegible] باید [illegible] سود — ستاره سیوم

در سعودت کواکب نسبت به برج ولادت و کواکب در طالع — باید دانست

کوکبی که به نسبت برج ولادت در برج سعد است شمرده شود وقتی دید که به نسبت او

در برجی بد نباشد یعنی التقبیب و این تقبیب عبارت از بودن کوکبی که حسن است در برج

سعد که تمامی [illegible] مثلاً شمس به نسبت برج ولادت سعد است در یازدهم پس باید در سیم نحس کوکبی

نحس نباشد لکن شمره سعودت نزند پس شمس سعد است در طالع و دوم و ششم و

و التقبیب او به ترتیب در پنجم و نهم و چهارم و دوازدهم و قمر سعد در [illegible] و اول و ششم و یازدهم

و دوم و سیوم و التقبیب او در [illegible] در طالع و سیم و چهارم و نهم مریخ سعد در ششم و یازدهم

و ششم و التقبیب او در طالع و پنجم و نهم و عطارد سعد در دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و یازدهم

و التقبیب او در پنجم و سیوم و نهم و اول و سیم و دوازدهم و مشتری سعد در [illegible] و یازدهم و نهم و پنجم و دهم

و التقبیب او در طالع و ششم و دهم و چهارم و سیوم و زهره سعد در اول و دوم و سیوم و چهارم

و پنجم و ششم و نهم و در طالع و التقبیب او در سیم و هفتم و اول و دهم و نهم و پنجم و یازدهم و ششم

و زحل سعد در ششم و یازدهم و ششم التقبیب و در طالع و پنجم و نهم و رأس و ذنب سعد

در سیوم و ششم و یازدهم این هر دو التقبیب ندارند و نیز هر دو کوکب با هم [illegible] اند

نیز اثر آن با یکدیگر نقیب نیست و آن یکی شمس است که نیر اعظم است و دوم قمر که
بسیار و عطارد است و سعد ذنب را سه هکره گویند و کشن را با یکبره و نحس نیز باشد
و نحس بعضی نحس است و بعضی از نحس چنانکه گفتم رباعی للمؤلف سیم سادس اول عاشر
سیوم نوزدهم نحس اکبر است سعد الملحف که چاشنی از غم نشد در جسم بدن لعل اللاع تا مثل
تا دوازدهم عشر رجال که رنگ کرد جان یک بیدار غم و شدن البحر در حذر و اولی
السعد و النحس مشتری در دو نوع و زحل در چهار نوع بمیانه است لیکن چو شمس سعد
پادشاهان و بزرگان ملاقات و ملاقات نافع آید و در شمس و مشتری هر دو سعد کرده آید
خود ساز از آن بود در ربع سعد بحکایت رفتن نیکست و در زهره سعد در نوروز
خوب باشد و در زحل سعد آموختن علم و افسون موثر بود و در عطارد سعد شروع علم نیکو
و در قمر شمس و مشتری پیوسته سعد نیز کار خیر کردن خوب است و در سعد بازار الغنی اجر عقیقه
خوش نیست و در سعد مشتری زنان که در ماه بس نیکست و عزم آخر گویند و افسون را بنتیر
چنانکه ادویه را بنیتر و تعریف هر یک را النشر هر خبری را که نیز بند خیبر گویند و خیر را که
خواننده بد بیند نیز و خیری را که به مده بجا نیند یا که در آید تنتز از بیت الکس سعد
و الله اعلم خیر ماه و سال

شرس	ب	رس	ب	سج	ب	دس	ب	ی س	ب	مک	ب	ل س	ب	رس	دک
١١	٥	٧	٢	٣	١٢	٢	٥	٢	١٢	٨	٨	٣	١٢	٣	٣
٣	٩	١	٥	١١	٥	٤	٣	١١	٨	٢	٧	١١	٥	٦	٦
١٠	٤	٦	١٢	٦	٩	٦	٤	٩	٤	٢	١	٦	٩	١١	١١
٦	١٢	١١	٨	٠	٠	٨	١	٥	٤	٤	١٠	٠	٠	٠	٠
٠	٠	١٠	٤	٠	٠	١٠	٨	٧	٣	٥	٩	٠	٠	٠	٠
٠	٠	٣	٩	٠	٠	١١	١٢	٠	٠	٨	٥	٠	٠	٠	٠
٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٩	١١	٠	٠	٠	٠
٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	٠	١٢	٦	٠	٠	٠	٠

باید دانست که سیاره ماهیه زحل بر دو قسم است یکی آنکه ده ماه و نیم سال ماند و آن در چهارم و
هشتم خانه است و دوم سیاره سیمی که نه ماه و نیم سال ماند و آن در دوازدهم دو والدی
و دوم است والنفس آنکه زحل در کدام از اعضا باشد که از ابتدای منزل که در دور زحل است
نامبرده والدی بشمار آورده صورت از انسان لکالو و بر اعضا قسمت نماید در صورت
که منزل والدی رسد تمامی زحل [illegible] به توجه به منزل بالا که در دور زحل در روی آن
صورت کذاللو و چهار منزل بالا که بعد آن اول است در دو سر و سر منزل بالا که بعد سر چهار
در هر دو پای و شش در سینه بجای دل و چهار در دو دست در سر دوم در هر شکم
و دو در فرج للصورت کذا اللانس اگر زحل در رو باشد زبان بیند اگر در دو سر بلا و اگر
در پای سرگردان چنانچه مدام در یکی قرار نماند اگر در سینه دولت و اگر در دست رنج و اگر در سر
بسیار راحت بیند اگر در دو چشم بسیار راحت اگر در فرج مرگ اگر قضا نمیرد مخنث

بسیار سپید نیز باید دانست که در نحس جوزهر نسبت سرخ و الماس و نوع گوهر است اورا کاد زرد

هو یا ماش با گندم سپید یا صدف سرخ که رنگین جنس باشد مصفق باید داد و در نحس قمر

صندل سپید یا پارچه سپید یا برنج سپید و در نحس مریخ شور کبود یا پارچه کبود یا گندم سرخ و در

نحس عطارد کافور یا ماش سبز که اورا مشک نیز گویند یا پارچه سبز یا طلا و در نحس مشتری

پارچه زرد و یا زرد چوبه یا نخود و در نحس [illegible] کافور یا ماش سبز که اورا زیره [illegible] سپید

یا نبات و در نحس زحل کنجد سیاه یا روغن تلخ یا گاو سیاه یا آهن و در نحس راس

جاموش یا گوسپند سیاه یا ماش سیاه یا کنجد سیاه یا [illegible] سرخ و در نحس ذنب

گوسپند سیاه یا مس که [illegible] یا اسب [illegible] یا دو [illegible] دیگر [illegible] هر بد

لکن در همه کواکب [illegible] که با آلهه [illegible] مقدور [illegible] بقدر طلا و بد اگر [illegible]

را با زر [illegible] شمس و مریخ سرخ [illegible] و قمر زهره سپید و عطارد

سبز و مشتری زرد و زحل و راس و ذنب سیاه ستاره چهارم [illegible] در کند معمول

[illegible] [illegible] اگر خوانند [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] ستها

و [illegible] است که [illegible] معمول باشد [illegible] [illegible] تمام کنند معمول

[illegible] طاس [illegible] و چهار طاس [illegible] طاس [illegible] معمول

[illegible] طاس [illegible] طاس [illegible] و [illegible] طاس [illegible]

کنند معمول است پس اگر [illegible] طاس [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

دوم مادر را

دوم مادر را سوم زمان طالع بود از حیات تا مسعود بیت از رسول را سهم سعد

وبر سهمی را نام نهاده اند بموجب هر بیت طاس لعل از رسول را رسول باشد یعنی اصل

وسیم طاس لعل اکه یعنی هر بیت را سنبه خوانند یعنی ساق درخت و دوم طاس لعل اکه

یعنی اول بیت تجاگو یند یعنی قشر که پوست باشد و بالعه طاس لعل اکنا نیز فرخ

و هفتم طاس را ثمر یعنی اوراق و بیت طاس را بهیت یعنی ریاحین و ببیح طاس

را بهار یعنی اثمار و بیت را که خوار شد یعنی لبنه و تقویم اسهام ادویه وجه بیت

و هفت بیت نوده یازده و چهار الفه ببیح و چهار درست پس اگر در اعات برابد مادر

سعد بد رشی و خرابی بمیرند و اگر در ساق زمان عدمات لخوف والی طعام بمیرد و اگر در قشر

برادر رشی از ازرهیند و اگر در فرخ قصبه مادر لعل اللدار رسد و اگر در اوراق حاصل

ازار برسد اگر در ریاحین مدبر مخلوق چه که اگر خانی وزیر خود پس گردانند یعنی هیئت

والی بها بوست در عقوبت و اگر در اثمار را بیند مالدار و غنی گردد و اگر در کنیه کم

بود چنانچه هشت ماه تا یک سال نزید اگر مولودی در یکی از نحو مبارک کند سوم

برابد همان مولود را نحس است و اگر در نحس برابد مادر پس را و اگر در ... و پدر را

نحس سوم تا بد نیز در اعلی بابه سنبه و نگهار معلول پدر را نحس است و در بابه ارحوزه

در سلسلها وجهها مادر را نحس است و طفل در کینه لقد پدر را از ودیدان

حذر باید کرد و بعد پس ماه یک پیاله از روغن ... صالحه با کیفیت با حیا با دو ولد

بر حسب مقدور رالت کنانید و از روغن زرد بنویزد و صورت قسم از لعره

برویند و نهر از رگهای کشیده بر لوح که باید حق مطلق و معشوق برحق را بر کشیده

این پیاله هیچ نبیند بعده کاوی یک رنگ سپید و یک پیاله دیگر از پس نوبل پیاله

روهی کنجد بدل مولود پس که بر نموده مصدق حسید و باز دو کشتی شاهی را گویند و اسمای

را گویند یک بیسه وزن است خیاچه تولد نیم من وزن محمین و طبع که در مول العقد صد مسح لند

هر نباتی که بعض لوله موم کند یعنی تسخیر تعبیه شده یک لوندی متای لونکه لوکه نیم مراد باید

سوراخ کنند و ماذر و صید طفلان را ایجا نموده اند لای کوبکه بر سر آن هر بیزد و خیاچه بر سر

از راه بعد راحمال است بر بیزد و این غرض است یعنی دفع نحوست بعده باید حمد بیاید

تسخیر کنند نحوست دفع گردد و تعبیرات خالق علی الاطلاق و نیز اگر در مول افتد و تشنیم مول

واگر در کنند بعد نشستم کنند باید دید و مسخر گردد و سال کنند حاصله در است را دهد از آستینی

باید دید و نیز در مول جهار ماه حبقه و بهار و اکنون و بهار کنی در آسمان باشد و چهار ماه

ایستاده بر آستین و بوس و تیب بالای زمین باشد و چهار ماه پاییز و کالک و ماکه زمین کمه

در زیر زمین باشد پس اگر مول در آسمان یا در زمین بود هیچ نحوست اثر نکند و اگر بالای

زمین باشد نحوست و سعودت مول اثر دهد اگر زنی دختر زاید در زنده در سنبه بانکه

بار اسمه

۳۳
یا سیم و هشتم یکی از نهصد و هشتاد و هفت ... که یا ارکان بار است بود لعبیه الّا دختر یار
یعنی لعابت بدلش از تزویج او دختر را باید کرد شماره پنجم و هر کدام که یعنی خطوط سه
و خران باید دانست که چون تنجیم از ان وقت بر بود است و آن آنکه اطفال بر زمین افتند
و از روی تنجیم از ان وقت سر که بود است و آن آنکه سر اطفال پدیدار گردد از روی تنجیم از ان وقت
حمل یافته است و آن آنکه از اندام نهانی زن آب بر آید و از روی تنجیم از ان وقت حمل است
پس اگر حمل یافته و سر که بوده و بر زمین در یک طالع باشد آنچه تنجیم یعنی شمار کنند همه یکی بود و منجم شمار و
را گفته گویند اگر خواهند کیفیت ولادت مولود در یابند طالعی را که مولود شده در صورت طالع که
زایچه باشد در اول خانه که در دو حالت منقول شود آنچه را الکن کند گویند و بر چهار او باد
که مقابلات چهار طرف است کنند در خوانند و ان اول یعنی خانه طالع که وتد الطلوع باشد و ج یعنی چهارم
وتد الارض باشد و ز یعنی سابع که وتد الغرب است و ی یعنی دهم که وتد السما باشد و خانهای را که
مقابلات زوال اند مرکون نامند و آن به نسبت او تار نهم و پنجم و دوم و هشتم و یازدهم و دوم
و ششم را اما بات اللوتاد گویند و سیم و نهم و سوم و حرف الام و ششم را ز ایات اللوتاد خوانند و دط
از طالع نیز بعده استقسامات گفته اند که کدام کوکب در کدام کوکب خانه ممکن است و اول نسبت به طالع یا در دوم
یا در سوم همچنین یا مولد و هم و کدام کوکب با کدام مقارن است و کدام قوت است و کدام زوال و کدام را کدام

می‌بینند و کدام در خانهٔ موافق است و کدام در خانهٔ مخالف خود و کدام در خانهٔ خود
و کدام در خانهٔ غیر پس هر کوکبی از سعد و نحس که در خانهٔ خود باشد در سعودت غالب باشد و در خانهٔ
اول که طالع باشد استفسار تن باید کرد و در دوم از مال یعنی مال و در سوم سهم یعنی برادر حقیقی
و در چهارم سهم پدر یعنی املاک و در پنجم سهم بخت یعنی فرزند و در ششم مرض یعنی دشمن و در هفتم جای یعنی
زن و در هشتم مرض یعنی موت و در نهم درم یعنی عطارد و در دهم کرم یعنی عمل و در یازدهم رای
یعنی دخل و در دوازدهم [illegible] یعنی خرج و در استفسار ثبوت باکره بچاره گویند یعنی خطوط راست کنند
خط اول نیم سهم برابر از جزو موسوم گویند و آن آنکه هر برج را که سی درجه است دو قسمت کنند و باید
ابتدا از حمل در برجی که طاق است قسمت اول را از آن شمس است و دوم را قمر و در برج جفت
جفت قسمت اول را از آن قمر است و دوم را از شمس پس در هر برجی که کوکبی در موضع که
که باشد از هر آن شمس و قمر [illegible] از آن [illegible] و طاق مثلا حمل و جفت ثور [illegible]
و طاق را یکم گویند و جفت را دوم و خط دوم وجوه کواکب از آن در آن گویند و آن به زد
و کس [illegible] گویند و آنکه هر برج را سه قسمت کنند [illegible] عشره و عشره اول العدد را همان
برج گیرند که ابتدا از سه قسمت و عشره دوم را از برج پنجم از او و عشره سوم را از برج نهم
از او است پس در هر برجی کوکبی که در آن عشره باشد منتهی برج نجند که و الی آن عشره است

اگر چه بظاهر در این شرح نیست لیکن ضمناً در هر جهت که وارد است خط سیوم نهبهره و آن را
نوانش گویند و آن آنکه برج را به نه قسمت کنند که هر قسمی سه درجه و ثلث درجه باشد و ابتدا
از برجی که اول قسمت را اعتبار است تا نه برج که به سبب والی نهم است نه قسمت را بخش کنند
و در هر برجی هر کوکبی در هر قسمی باشد منسوب به برجی باشد که والی آن قسمت است اگر چه بظاهر در این شرح نیست
لیکن بنا بر حسن در برج والی و اول در حمل اول قسمت را بحمل حمل است و نهم را قوس و در ثور اول
را جدی است و نهم را سنبله و در جوزا اول را میزان و نهم را بجوزا و در سرطان اول را
بسرطان است و نهم را حوت العرض قسمت اول را والی در برج منقلب بر حرکت که بعد والی
برج نهم است چنانکه گفتیم للمؤلف [illegible] و بر [illegible] سرطان بر [illegible] اول
در جمله بروج ابتدا [illegible] خط چهارم اثنا عشریه و آن را دوازده بخش گویند و آن آنکه برج را دوازده
قسمت کنند که هر حصه دو درجه و نیم درجه باشد یعنی دو درجه و سی دقیقه اول قسمت را والی همان برج
منسوب است و دوم را دوم همچنین تا به برجی که به نسبت برج سوم [illegible] پس در برجی هر کوکبی در هر قسمی
باشد منسوب به برجی باشد که والی آن قسمت است اگر بظاهر در این نیست لیکن بنا بر [illegible] خط پنجم
سبعه بهره است و آن را سپت انش گویند و آن آنکه برج را به هفت قسمت کنند که هر حصه چهار درجه
و [illegible] دقیقه و [illegible] ثانیه و کسری باشد پس در حمل قسمت اول را والی همان حمل است و [illegible]

ثور اسد و دلو

میزان و دور ثور اول [از] عقرب است الغرض قسمت اولی را اولی فی برج مسبوق بر جهت بعدی

مضم برج سابق است چه تقسیم بره و عقرب دیگر جوزا و جدی و قوس و حوت بلکه و کامل از آن

سرطان و دلو و سنبله را بخشد اقسام اول را اولی اند جمله برج بلکه کو سنبله کو دو زبان

در سنبله لیکن هر کوکبی در هر قسمتی ازین پنجه برج بخشد که والی اوست — خط ۶ ششم حدود کواکب

و از زمان انسان که بوده اوائل است هر یکی از کواکب خمسه متحیره در هر برجی حدی دارند و اول حد درجه

معین باشد و مفرد بس در حدود خلاف است و مشهور حدود مصر است نسبت و نزد هند آنکه برج را پنج قسمت کنند

بدین وجه که پنج پنج و پنج هشت و هفت پنج به صورت

۵	۵	۸	۷	۵	

و پنج اول این بود از برج مریخ و دوم بر زحل و سیم مر مشتری و هفتم عطارد و پنج آخر بر زهره و این قسمت

بر جهت که طاق بر خلاف حمل و جوزا و غیر هما و اما در قسمت برج جفت چنانچه ثور و سرطان

و غیر هما بر عکس است یعنی پنج اولین را زهره است و دومین را عطارد و سیم را مشتری و نوبت را

زحل و پنج آخرین را مریخ پس کوکبی پنج همه را کوکبی بخشد که وی را قسمتی است که آن کوکب

در وی است این است خطوط ... پس هر کوکبی از کواکب سبعه در ... را ببود فقط طالع اولی

و اینهم نتیجه بخشد و شمس و قمر و مشتری نیکو گفت یعنی خلف نیک و عطارد و زهره رجوع گیرد اگر

یعنی ... میانه و مریخ و زحل ... یعنی بد ... طالع اگر خلف رود ... نحس

والله اعلم

واگر سلفی منحس سلفی اگر نلفی منحس نلفی شمار هشتم و دهم مولود نهایت عمر و دلیل البرهان
صدور سال کبت در طول الاصح والذی منسوب تری گویند و این در ولادت زاید النور کبت والقوا
صدور کبت و نقصان والذی سبب منسوب تری گویند والعوا صدور کبت والذی اکستوتری خوانند
و این در ولادت ناقص النور کبت و زاید النور از کمال بجمه گویند و ناقص النور اکر کس بجمه
پس جمل او اقد عمر مولودی و دریابد ساعات ما حفیه منزلی را که در ولادت رشته لبنت سال عمر
که در روز زاده در صد و بیست ضرب کنند و حاصل ضرب را بر بود قسمت نماید خارج قسمت سال باشد
و باقی مقسوم را در دوازده ضرب نموده بر بود قسمت نماید خارج قسمت ماه باشد و باقی این مقسوم را در سی
ضرب نموده بر بود قسمت نماید خارج قسمت روز بود و باقی این مقسوم را در بیست و چهار ضرب نموده بر بود قسمت
نماید خارج قسمت ساعات باشد عمر او دقیقه ساعت شمرده و در تو از نی و ثوالث بعده ادراک بدار
سال اینهمه خارج قسمت ها را از جمله صد و بیست ضرب کنند و آن با نقص سه دیگر دور کنند اگر در اول
راجع باشد و اگر در دوم با پنج و اگر در سوم با چهارم صفر یعنی هیچ دور نکند بجز آن خارج قسمت که بهر القدر
باقی ماند عمر مولود بود که از هر حساب یعنی رجعه این حساب عمر خواند بر آید کم از حساب کلید بود و وجه عمر مزلی
که از آن بحث از آن گویند کم از حساب مقرر نموده اند پس آنکه قدر فرود تر از حساب بهره اند بیشتره کرده است
دیگر ثلث الله و دقیقه ساعت را اسباب کنند و لوک را اسباب و لوالف را حرف سال و دواله

منزل الحقیقی منزل والعوّی را حتیم تحتهم گویند و بقول ساعات گذشته را در منزل القمر صد و هشت ۱۰۸
ضرب کنند حاصل را بر سیصد و شصت و پنج قسمت کنند خارج را اگر از نود و زیاده بود که از جمع
نقصان از صد و هشت تفریق کنند باقی مطلوب. و بقول دیگر ساعات و دقایق گذشته را
در سی منزل ضرب کنند حاصل ساعات ماه بود آنگاه اگر از حاصل زیاده بود بر حاصل قسمت کنند خارج
سال باشد و حاصل دقایق روز بود و این سال و ماه و روز را از صد و هشت تفریق کند باقی مطلوب بود
و دانستن آنکه از نه فردار ابتدای خود در کدام ستاره است باید دانست که از ابتدای
ولادت تا حالت الوقت سال شمار نموده هر دو دور کنند باقی را سه کان طرح نماید باقی اگر یک ماند در دور
ستاره شمس باشد و اگر ۲ در دور قمر و اگر ۳ مریخ و اگر چهار راس و اگر پنج مشتری و اگر شش زحل و اگر
هفت زحل و اگر هشت عطارد و اگر نه ذنب و اگر ده زهره. شرح از کسی که در دیده [illegible] اگر در دور
کوکب سعد واقع باشد نیک است و اگر بد بد اگر خواهد مدت هر یک [illegible] دانستن باید اول عمر را
که موافق حالات [illegible] قسمت نماید خارج قسمت مدت [illegible] باشد و بر حاصل قسمت نماید
خارج قسمت مدت قسمت در سی [illegible] خارج قسمت [illegible] مریخ باشد و لائل خارج قسمت
[illegible] مدت راس بود و مجموع مدت [illegible] مشتری و العقود [illegible]
شمس [illegible] مدت مریخ مدت زحل بود و مجموع [illegible] مریخ و قمر [illegible] عطارد [illegible] مریخ [illegible] ذنب
والصعود مدت قمر مدت زهره [illegible] به تقدیر موافق عمر مولودی که صد و [illegible] سال است تا مدت [illegible]
در [illegible] سال

در یک سال باشد و مدت قمر [illegible] و از شمس ده سال و از مریخ هفت و از رأس سه و از مشتری [illegible]
و از زحل یازده و از عطارد سیزده و از ذنب دو و از زهره هشت که مجموع ایشان هفتاد و پنج سال باشد
لکن اعتبار [illegible] این ترتیب در شبانروز [illegible] این ترتیب روز را نگاه کردند و از [illegible]
قسمت مخصوص [illegible] ساعتی که در روز [illegible] در شب و در [illegible]
[illegible] ساعات [illegible] در شبانه که [illegible] اعتبار در شبانروز [illegible] باشند [illegible]
که در اول ایشان خور که در [illegible] روز خور [illegible] خورده اند قسمت شب که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موثر است چنانچه گفته‌اند این اگر اندر و بر بیماری بندند که اگر ترس باشد و جهت صاحب ... دور باشد

بیماری دفع می‌شود شد الله باشد نفاع لذا ... لال و الفدق و ... مکلل ... و لال ... مکلل

قمر و از بهرام مریخ و از بهتر عطارد و از بنیان مشتری و از ... زهره ... فلار الکفار جان

فلار سکتا در لعل بدین لعل است بعد اخر بدین لعل ... اول و سا که مکلل باشد

یک باز ... دوم که مکلل باشد ... پاره فعل یکی ... ل باتسیم در ساکتا

که بدین ... چنانکه بدین ... وس ... و جهت ... لعل ...

همه ... باز ... مکلل ... گویند باید ... در سا بر چهار نوع ... که

میشود لعل ... العده ... العده ... العده ... بدین سا چنانکه

صدر ... اگر خواهند ... در ... بر اند ... گردانند بر ...

در سا قسمت نماید بر نوع که اگر ... مکلل ... اوه ... سه صد و ... باشد

قسمت مکلل در ... ده زر و ... مکلل ... در نشان سی ... یک یک عشر است

به نسبت ... اگر ... مکلل ... دو ... صد ... باشد و قسمت مکلل

در ... زر ... مکلل ... عشر ... فی نشان

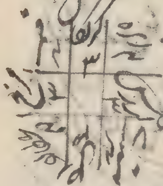
باشد و قسمت مکلل در ... زر ... مکلل ... سه ... عشر ... اند

... در سا ... مکلل ... در ... قائم ...

ونوعی از درکس دریافتست که در پیش خانه عدد ۳ وچهار نویسند چون یک تیر بیست

و یک هر بیست کواکب سوی دیگر نویسند و از ابتدای کزلکا تا منزل و اللوی بر اعداد خانه مقابل کنند

بر هر کوکبی که منزل و اللوی افتد همان دستا باشد شرح دلیل درکس



و مدت لیش این دستا از الی شمس شش سال و از قمر یا نحوه سال و از مریخ یک سال و از عطارد

و از زحل ده و از مشتری نوزده و از رأس چهل و از زهره بیست است که مجموع

هر یک چند و سی سال سپید و جمله در آخر مدت رأس است که این شش سال و جرح

دستا از همین مقدار است که درست هر یعنی شماره یک سال از رأس لقانو که در دو جا سپید

و ستونی هر کوکب استخراج نماید و دو جا را دو یاد کوبند در کش انتهر دستا ستون

دانست که از ابتدای خود دست هر دو که انتهر دستا ان مطلوبست در یکی از مقدار

از رأس تا ... مکتوبست حرف مجموع هر چند قسمت نماید خارج

مکتوب انتهر دستا ... معلوم ... مجموع هر چند قسمت نماید خارج

در سه ضرب ... برابر ... مفروضست ...

نمود ... دیگر مولود که برج مادر و پدر

باید ... منزل و ... اگر از منزل مولود مادر یا پدر یکی باشد

منزل مولود ... منزل مادر یا پدر یکی باشد که برج او زاده پاره ... والقول

اصح نتیجه مدت وقوع ربع الفوان صحیح قول بدیت طریق دانستن آنکه این زن

چه زاید دانست که حروف اسم زن حامله را موافق حروف هندی شمرده [illegible]

و از ابتدای ماه که در وی حامله گرفته تا بهای یکشنبه منزل جمع کند تا حساب [illegible] بیرون نماید

باقی اگر طاق باشد پسر زاید اگر جفت دختر و اگر [illegible] باشد اسقاط حمل گردد [illegible]

چه یکی و سه و پنج و هفت [illegible] و چهار و شش [illegible] و عطارد [illegible]

فافهم و بیابد [illegible] مجلس سوال نکرد دیگر در دلالت از ابتدای منزل که

که در او آفتاب [illegible] از آن منزل شماره [illegible] منزل در سر و سه در روی و چهار در گوش

و چهار در [illegible] و یک [illegible] سینه دل و یکی در ناف و یکی در فرج

و یکی در [illegible] و یکی در [illegible] بشناسد اگر از آن منزل در سر افتد سلطان شود اگر

در روی افتد احسان و جامه خیر اگر در گوش [illegible] و خوش خورد و اگر در بازو

زور آور و اگر در دست دزد و اگر بجای دل غنی و [illegible] و اگر در ناف باشد [illegible]

با وزیر بود اگر در فرج زانی بود اگر در ران سیاح [illegible] اگر در پا افتد کوتاه عمر گردد

شماره [illegible] در شجره دلالت [illegible] از طالع [illegible] اگر مولود [illegible] طالع حمل

بزاید پر زور و پر غرور [illegible] و پر حلم و پر خشم و کشنده [illegible]

و خوش [illegible] اگر الطالع ثور زاید [illegible] گفتار [illegible] شود

[illegible]

و الشکوی و بی طمع و دلاور و مرغوب خلایق باشد . اگر طالع جوزا باشد عالی و محرر

عیاش و [illegible] سخی و خورنده مال و منال [illegible] و بسیار شهوت [illegible] باشد طالع سرطان

صاحب خیر [illegible] خوب است و جوکس خورد و نجار و بی طمع باشد طالع اسد خورنده مال

[illegible] و کم [illegible] و کم [illegible] باشد طالع سنبله [illegible] بر علوم و نجار

و [illegible] و بسیار شهوت و [illegible] باشد طالع میزان [illegible] و [illegible] و عالم [illegible]

بر [illegible] و مال دارد و صاحب [illegible] باشد طالع عقرب [illegible] عالم

و در علوم و [illegible] و جوکس [illegible] باشد طالع

قوس [illegible] و مال دارد و بزرگ و [illegible] فرزند اولاد [illegible] باشد

طالع جدی صحبت [illegible] و جوکس [illegible] و [illegible]

و [illegible] باشد طالع دلو [illegible]

و [illegible] باشد طالع حوت کسی بزرگ و صاحب [illegible]

[illegible] باشد [illegible] طالع [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اگر در برج حمل [illegible] باشد متولد شود [illegible] باشد

عشر از مکاید زمانه از ازار یابد و در غربت افتد و بفراق مبتلا گردد و در سی‌ساله قام و کسل یابد
و در سی و دوم سال از مکاید زمانه از غرق شدن در آب یا از سوختن در آتش وفات یابد
و یا بجای از سلاح کشته گردد اگر اتفاق از این همه آفت سلامت ماند از ابتدای تولد تا هفت
سال عمر یابد اگر برج [illegible] بر زاید [illegible] و [illegible] و [illegible] و غنی در وقت جوانی
و فقیر در جوانی و بار غنی در پیری و [illegible] چون آن [illegible] باشد و در سی و پنجم سال
خطر از غرق شدن در آب و کشتن از سلاح باشد اگر از این آفت سلامت ماند هفتاد سال
عمر یابد برج [illegible] وگر از [illegible] باشد و از مردم [illegible] اکثر دوست و در سی و پنجم سال
از مکاید غرور زمانه وفات روی نماید اگر اتفاق سلامت ماند [illegible] سال عمر یابد برج
سرطان غنی و صاحب جمال و [illegible] و اکثر الاولاد و ارباب [illegible] و [illegible] یابد و در
که مانند باشد و در دوم سال وفات یابد اگر اتفاقاً از این بگذرد در سی و پنجم سال خطر از آب
و آتش باشد اگر از این هم سلامت ماند نود سال عمر یابد برج اسد فقیر باشد و [illegible]
[illegible] باشد و نیز خشمناک و اگر چه [illegible] و منقطع از خویشان باشد و در سی و پنجم سال
از [illegible] کشته شود اگر اتفاقاً سلامت ماند صد سال عمر یابد برج سنبله [illegible] خیر و صاحب همت
و [illegible] مردم [illegible] باشد [illegible] در جسم [illegible] علت [illegible] جمال باشد و در مال [illegible]

دادن و

ودر خوردسالی مضطر باشد ودر جوانی عیش ودر بیست ام سال وفات یابد اگر از آن آفت سلامت

یابد بیست وچهار سال عمر یابد برج میزان از امهات سخاوت و[illegible] گوی و[illegible] طبع او موم دل

وکامل [illegible] باشد ودر نوزدهم سال از اسب افتد و[illegible] وفات یابد یا از اسلحه کشته

گردد اگر از آن آفت سلامت یابد نود سال عمر یابد برج عقرب پر غرور و[illegible] در ابتدا

وباخر فقیر ولیکن باشد وچشم او درد [illegible] یا کژدم باشد ودر [illegible] از اسلحه کشته گردد از

آن آفت سلامت یابد نود سال عمر یابد برج قوس [illegible] علمها [illegible] باشد ودشمن مردم [illegible] را

از بد [illegible] غریب [illegible] باشد ودر اول عمر طامع ودر آخر عمر نیک طبع باشد ودر [illegible] شصتم سال وفات

یابد اگر قضا سلامت یابد شصت ویک سال عمر یابد برج جدی [illegible] کار کند [illegible] و

[illegible] کند [illegible] سخاوت و[illegible] باشد ودر [illegible] سال از [illegible] تا نه

تا از [illegible] وفات یابد اگر از آن آفت سلامت یابد نود وپنج سال عمر یابد برج دلو [illegible] کار کند

[illegible] کند ودر [illegible] عمر [illegible] ظالم [illegible] و[illegible] باشد

ودر [illegible] سال وفات یابد اگر قضا سلامت یابد [illegible] سال عمر یابد برج حوت [illegible]

و[illegible] باشد ودر [illegible] سال [illegible] وفات یابد اگر از آن آفت

سلامت یابد نود وپنج سال عمر یابد العلم عند الله [illegible] تمت [illegible] للمؤلف

[illegible] نود [illegible] از [illegible] بس [illegible]

ال وو دو نمار بابکه نجار علم النجوم نه عالم غیب لطیف طی لیو ازنفس به غیب لیو کرد حیوی فانی
سلبون وفنون دلیل جهد لول حلی عقل وحصول کر نحد بول لی بری ایدر باب ... دن اتشری
محو ایدن لصلحات کربون مد جلی تعلم غیب خوف کوریت سی ربک ورسه زیب اکر موکه
ورتیتی بر لو از ایدر ایلس عفا ورزک سی وارسی کور ولیا رقیبا باب نشه اکر دو یمن ریلد
رحمت ای الصعود ادکس نمایند نه یا له بر وجود کس میسر ایدر وابلرک فقر وبحاب ورات عوض
وبد عفات باشه لیو نمتکی مرد وجودکس اعراض بربر لید ولنیم ولل وکتاب خولان به رهاست
وباریش بجار می حوت صورمی خوب خلایق وبیدا کنده وعلم ر... باشد
به نجوم مطلع ماد ... لیجوی برود باودر برلود اما دروکاباک باشه و نهشمی اول ... ید
ذرلکا حس بنوید ... وباریر اردرم بدل کس هیتر لید وابات فقر ودعا بار باشه و ... نعمت
مراوزلنبا ایسد و به پیفتی خیر لید کس وخادم خلایق وخیدال ربی ... طمع ونهر ممتدورار
کوی بر محبوب جمیع خلایق باشد به شمس ... تفاوت درجات ...
خدمت کند وعزیز حضرت سلاطین وحبیب خیر وهمت لطیفه صاف کدران نهمی کار
دلبران وسخاغای ازو وقوع ایدو سخی ودر بنا بنم یادرار باشه به دنهمی دره کاری که د
زند میسر آید ... کارهای حوت لدخوب ازروی وقوع لید وقعلی ... خوب ایند وسر بزید
به جا آلدوهی کار بربارکس ... کند وحاقات ... ذکر وارید باشه و به عشر گوش

... ...

همه چیز کس میسر آید و همه چیز بکار گیرند به چهاردهم هیچ وقت سلاح از تنش نباید دور کرد
باشد اگر در تیر ماه زاید و با او کس زاید بچه خواهد همه مشرک آیند باید دانست که از
بر ثور تا چهاردهم مطلق نیست الا آنکه از زاید النور باشد یا از ناقص النور اگر مولودی در روز ده زاید
ساغر و صحبت علم موافق اغنیی کرده فهم و خورنده هر آنکه از ارباب ... الله تعالی غیر ممالک و املاک
و خداوند ارباب مروت و بعد حضرات و تنومند و زور آور و شکر گذار احسان مردم باشد
اگر در بیست زاید کم عمر و بسیار حجت مشق و دروغ گوی و نبید کننده تا قدر هر کاری قوت کند
و همه صحبت مردم بد و واسطه سر کلام ... از ... بد باشد اگر مولود در روز یکشنبه متولد بود
عالی همت و ... باشد اگر در روز دوشنبه زاید عاقل و بزرگ باشد سه شنبه باره
خوب صورت باشد و بچه نخواهد مشرک آید و در میان مردم نامور باشد به چهارشنبه زیرک
و با اللذ گردد به پنجشنبه نسبت ادای وفا و زر و حلال تمک باشد و سخاوت و ... دار ... به جمعه دزد و بد فعال باشد به شنبه پرقوت و دغا باز باشد اگر مولود در روز یکشنبه
زاید مالدار و سخاوت و خوب صورت و خوارجی کس و هر سخا و خورنده مال و ... باشد
اگر در ... زاید ... صحیح البدن ... و رحمت و ... بزرگ و صاحب ...
و دولت گوی باشد و هر کار نکه ترجیح کنند ... ... به کار کار و ... باشد

و تا کسی سنگ نتواند بر داشت و فعلهای نیک دیگری را هیچ و لوح شمارد. هرچه نیست از راست

گوی و صاف و لطیفه گذرانی و مقرب حضرت سلطان و یکه سوار عزیز در کائنات نو ذر بزرگی و

سنج و نیک دانش و غنی و مرغوب سلاطین باشد. به هر کس ادا و روا و پیر و بنوازش بی

بی استقامت. و حافظ و خورنده نداد خفیف و ناخوراننده با کرانی و بر خشم و غیبت گوی و پر غرور باشد

به اولاد و نان شکر گزار و احسان مردم بغیر وفا و پر غرور و فقیر و اهل فسق و مخمور و بی مال و بی سامان

و بی عادت باشد. به شیر لسو صبور و قانع و غنی و خورنده مال و عیال و اهل دانش و مرغوب

و پرورنده فقرا و اهل فن باشد. به نکته صبور و قانع و جمال و خوب صورت و خندنده بر خبر سخن

که از همه گزیده باشد و اهل صلاحیت و هیبت چون حضرت خوراهل و بانشکر گذار احسان

مردم باشد. به سکیکیا دزد بی فرزند خفه کاران و عشاق و رفاق و لطیفه گذران

و زیرک و ورد کننده سخن نیک مردم باشد. به ملکیا خانه بسیار زاده و غلام و جاکیر و بخت آور

و مطیع پدر و بسیار به روزگاری برسا عروش در اندوه در مجلس غزلان حضره و معزز حضرات سلاطین باشد.

به لهرسب نکتی اهل علم ذکر انبار رد شی و عاشق زنان خود و نامور و نابدگوی و در عقب مردم باشد

به اتر اهل کبی دلاور و در خیر و احسان و مطیع پدر و با دل الهام مرغوب صلاح و باکره زنده

در مصاف باشد. به پشت بی اولاد و خورنده و نوشنده مسکرات و بی دوست و یار

فصل الیم بیدلی

و نیز اهل سپیدی در بدی زنان عقیم باشد به جهت آنکه لبرو بی چون بر جرا کوه یاران خود و اهل
و شمال و علامت و مطلع و معبد ایات الله و زنار داران باشد به سوی آنکه بابندگ باشد
و ارباب هنر و غرایب و فضول و مرغوب جیلاق و قلمبات للات و عجم دراز عمر باشد
به آنکه طامع و حریص مال و متاع و فاحشات فعلاء رول و اودل و بی هنر و خلکوی
و درست کیمیای دلهم چون بر جرا کنند یاران خود باشد به اثر زده فذر کنند جان زمان خود و کار دی
و دوستان و آشنایان و قومان و همسایه باشد جنبشها خیل کار برادر در اشنان باشد
و نیز خفی و زیرک فلقد ارباب خبر باشد به هول حزنده مال و متاع و بر خشم و تمام عمر ارباب
عیش باشد اگر فرزند به سوم یا چهارم او و رابطه باشد بود یا کاربده کار برادر در اشنان و از یاران
و نیکبخت و ارباب حالت معبد ایات الله بجلی کار خود و پیوسته فرارات جنبه بدعای
خویش باشد اثر کنار دولت مند و حشمات در اثنار و صاحب زن و پسر و یار باشد گذار
زمان مردم باشد به بزرگان دولت مند و حشمات و نیکبخت و صاحب زن نهکوح باشد
و هر کاری که شروع کنند بی اظفر آنکه بگذارد و حیلکی هیچ باشد و هیچکس از و فرد هنر دید و باشد
یا پاک سر و دو خود ادای از زر و زیور و فماره در وفا یاد و حشمت در تماشا باشد خانجه هیچ یکی
از ورند دست و فانی در فیلبه نباشد سگ نماشد و همسایگان و یاران زن عقیم و فسق باشد

به یوب بیمار دربد پرستنده ارباب الله و زنار داران و خورنده مال و منال ارباب
اولاد و لباس زنان و محبوب حرکات باشد به اثر بیمار دربد دوست دار و خواهان موسیقی
و سماع و ارباب خیر و مطلع الاسعاد باشد به ربوبیت ارباب مال و منال و طلاب و بیننده بعیر حق
وجود را خود کشنده اگر محبوبی و در حوت به سکینه زاید متقی و صلاح کار باشد
و بهمه در خیال لهو و بهر و تزکیه باشد و با دل الهام مستجاب النجم باشد یعنی الحج
خرج کند بر راه خیر جمع کند اگر در حمل زاید مشهور و سپاهی العرض و جاگیر حق باشد
و تمام وجود کس ملایم باشد الا در زانوی لرزد که بد نما باشد و لباس ثقیل و با اللار و حرکس کعتا باشد
از بتهوبان طالب زنان دیگری و طالب مال غیر و بی مروت و بیمار بود دیگری باشد به توسمائی
مرغوب خلایق باشد و منال زنان از قبائل خوش صورت زنان کرد و تقوی بیار صلاح عجوی اند
به سوی پرورنده اولاد و احباب و زنان جهود باشد و خواهان کامش جاه و جرعشق و تمادی
باشد به ایکسند کم عقل و کم خیر و لباس ثقیل و طالب صحبت سفها باشد به کوسها
دوست دار زنار داران باشد مکاریجی زنبیک نزول نوع کند و مخبر حضرات سلاطین
و بی مروت باشد بد و هزت حابر و برکوشت فریه و ارباب فروش باشد و بی ترس
و عادت لباس کند و خواهان طامات و حکیم باشد و با مردم نیک صحبت دارد

و ابر شر خو

زبان برآرد و در میان مردم با مردم بسیار گردد و علم موسیقی آموزد و صاحب از سرود دل زر حاصل کند
به سوال و در وجود کس گاه گاه و در دختر و در هر که دو شش پا دو زنی کند میانه و در مردم به نیکی و خوبی
موصوف و مشهور گردد به کند کسب کلاه کند و خواهان شیدا ربی عذاب و بیابان باشد و بار از آنها
گردد و خواهان زیارت مواضع متبرکه بود و از اهل پرستش و عبادت باشد به بر ده باد قسمت بسیار
شد خیر باشد تعیین دختر کند و پرورنده پسر و فرزند و احباب باشد و از قوم ... سود زر
کند به در صحبت علما و مال غیری و دزد و رحم باشد و از انجا زر بسیار پیدا کند به بها کجا
از شهر و البس دزد و بار و رخس مدام مراد و از خوف باشد هر که ... باشد و حاجی باشد
و کار هر کس برآرد به نجز جسم او هم از جسم هر آن باشد و مراد او را از دشمن عزیز اله و ترک حرف
باشد و در اول عقل باشد به شده در او فنون باشد و در کارها و در عقل کامل باشد و سخی
و عزیز حضرات السلاطین باشد به تیمی باشد مدام دروغ گوید و کم خورد و خنده و سخن گوید باشد
به هر بال بر جمع و سر شکار و کس بزرگ باشد و نیک بخت باشد بر که از اسلحه و تیر و مار و زهر مراد و در
خوف باشد به سوم بد آید کار خیر باشد و بسیار کار اند که دزد و خوب و خیری خلق باشد
ساده نجوم و خیری کند و هم و بسیار عبادت کنند و نیک عقل و کس نیک باشد
ساده گوشت درست هر وصله خورد و بالا دار و سخی و مطیع مادر و استاد باشد

شنبه هر کاری که نیک است اندرو توقع آید و طلب درست به نقره کم گراید بکل
اگر زنار داران باشند [illegible] کار هم از طرف زنار داران باشند اگر حبشی باشند [illegible] باشند
اگر حبشی باشد زار بر زبار [illegible] باشند بر هم همه [illegible] اند و اول [illegible] سعادت
باشد اندر سلطان ملال باشد [illegible] کلان [illegible] دارو [illegible]
اندر [illegible] و خنده لال [illegible] باشد بعد هر [illegible] طالع و خنده لال [illegible] الکلا
[illegible] در [illegible] باشد ستاره سیم در [illegible] مولود و [illegible]
این علم [illegible] که مولود هیچ بهره از عمر ندارد یا به اگر دارد [illegible] در [illegible] مولود یا [illegible]
تا آخر اندازد در [illegible] که اگر به [illegible] طالعی که در زاده [illegible] سیم یا سیم خانه قمر [illegible] طفل
همه زان [illegible] اگر کوکب سعد بود [illegible] زید اگر هم کوکب سعد و هم نحس بود [illegible] زید
[illegible] در طالع و [illegible] و ششم از کواکب نحس باشد تا یکماه بزید اگر در طالع [illegible] مریخ
یا راس یا ذنب باشد و صاحب الطالع محترق شده یا [illegible] اگر در طالع یا در
یا سیم [illegible] باشد مولود [illegible] در وجود [illegible] اگر در طالع [illegible] مریخ مقارن
باشند چهار ماه زید اگر مریخ در قوس یا در حوت باشد عمر [illegible] سال باشد اگر [illegible] در حمل
یا در عقرب و مریخ در [illegible] یا در سیم [illegible] در طالع بود عمرش [illegible] سال [illegible] اگر راس در طالع
یا در [illegible]

یا در یازدهم یا در پنجم از روز باشد عمر کس اندک بود و زود بمیرد اگر زحل در چهارم مقام از طالع بود
عمر آن کس بیست سال باشد اگر زحل در دوازدهم مقام از طالع عمر او ده سال بود اگر قمر در دوازدهم از طالع
با زحل یا ذنب یا زحل یا مریخ در هشتم از روز بود عمر کس ده روز بود و از درد شکم بمیرد اگر
در دوم از طالع بود عمر آن کس یکسال باشد اگر زحل بدان رسد عمر آن کس دو سال تا حد بیست بود عمر آن کس
سال بود یا هم در وقت تولد بمیرد اگر در طالع و قمر در ششم یا دوازدهم از و بود منحوس از درد شکم
و درد پای ناچار بنالد اگر شمس و قمر در طالع یا در ششم لعل بوند مر او را [illegible] باشند لیکن از مرض
در ذلی حال نجات یابد اگر شمس در طالع نحس جا بجای کرده بود و در نیک نقصان عمر ازو بمیرد
اگر زحل و راس و ذنب در طالع بوند و مریخ در دوم از طالع مر او را هیچ عمر نبود اگر زحل
در طالع یا در ششم از روز باشد و قمر در مقام تربیع یا مقابله یا ناظر بود نیز هیچ عمر نباشد اگر مشتری در قوس
یا حوت یا سرطان یا در طالع یا در پنجم یا چهارم یا هفتم یا دهم مقام از طالع باشد عمر آن کس دراز بود
در دنیا بسی نیکو زندگانی و در وجود آید اگر عطارد و مشتری و زهره در طالع یا در چهارم یا هفتم یا دهم از طالع
بوند یا یکی از ایشان در هم مقام بود دراز عمر باشد بر تقدیر که هر سه کواکب در این مقام
باشد خود آن طفل مردی بزرگ و از ملوک کناره گردد و شهره [illegible] اگر زحل در دلو یا
در جدی باشد یا در یازدهم یا هشتم یا سوم مقام از طالع باشد آن فرزند [illegible] دراز عمر گردد

و نحوست هیچ کوکبی نحس اثر نکند و همه نیکوئی از وی بیند اید اگر شمس در اسد یا حمل
یا در سوم یا در ششم یا در نهم مقام از طالع بود دراز عمر بود و همه نیک بود اگر زحل در حمل یا در
یا در ثور یا در سرطان بود حصه او را از نحوست هیچ کوکبی نحس اثر نکند و عمر دراز یابد اگر زحل و قمر
در یک برج بوند و در دهم مقام از طالع سعد شمس و مریخ یا سه آن مولود ملکی عظیم از ملوک
کنار و مردی بزرگ باشد اگر شمس در طالع یا در نهم از وی باشد برادران او را کثیر و بیشتر
نحوست نکنند لیکن آن مولود مردی بزرگ باشد و از ملوک گردد والعلم عند الله ولا العلم [illegible]
اگر زهره یا عطارد یا مشتری در طالع بود یا مشتری از طالع در چهارم یا پنجم یا دهم مقام باشد یا دهم مقام یا از طالع
مریخ بود آن کودک حرامی خانه آن خود بود اگر برعکس بود یعنی زهره یا عطارد یا مشتری در طالع
نبود یا مشتری در چهارم یا پنجم یا دهم مقام نبود یا مریخ دهم مقام نباشد آن کودک حرام زاده نباشد خانه آن
خود بود اگر مشتری یا زهره در طالع و یکی از این برجها در او یار باشد یا برجها در طالع یا در چهارم یا در پنجم یا ششم
یا دهم از طالع باشند عمر کس دراز بود و همه ملوک و امرا دوستش دارند و هنرمند گردد فصل
دانستن آنکه چند عورت در وقت ولادت حاضر بودند که اول اول هر بود طالع
افتاد دانست که از ابتدای برجی که قمر در وقت تا برجی که شمس در وقت آنچه کواکب در میان
باشند بهمان مقدار عورت یا ناظره اولین بود اگر ولادت در طالع نیران بود هم عورت حاضر نبودند

اگر بطالع جوزا و عقرب و جدی سه اگر ثور و دلو چهار اگر سرطان و قوس و حوت هیچ
اگر سنبله شش و حمل و اسد هفت طریق دانستن آنکه زاده پدر است یا از غیر
دانست که اگر بینی که در روز زاده چاردهم یا چهاردهم یا ششم بود و روز شنبه یا یکشنبه یا سه‌شنبه
و منزل ماه از ثریا الکلیل [illegible] در بدل [illegible] غیری بود به از پدر دانستن
آنکه در آن خانه که در روز زاده کدام طرف بوده باشد که اگر روزی در روز زاده یکشنبه بود در آن خانه
طرف شرق اگر دوشنبه یا سه‌شنبه جنوب چهارشنبه شمال پنجشنبه [illegible] اگر شنبه غرب
[illegible] در شمار نیست وجه دانستن آنکه در کدام ماه و تنهی و روز و منزل نطفه در رحم قرار
گرفته [illegible] است که به نشسته ماهی که از ابتدای حساب کیسه و جشنه و خوان در روز زاده چهارم ماه گرد
و به نسبت [illegible] که در روز زاده [illegible] و به نسبت روزی که در روز زاده [illegible] و به نسبت منزل که در روز زاده چه منزل
گیرد همان مطلوب بود والله اعلم بالصواب شمره ساعات کواکب از قول حکما احمد
حکم [illegible] اگر در ساعت زحل زاید [illegible] از عمر و محکم [illegible] بود با وجود مال
[illegible] و صلاح [illegible] که [illegible] کند [illegible] در وجود آید [illegible]
[illegible] خلق او را [illegible] دارد در ساعت مشتری زاید [illegible] عالم و [illegible] و مالک و مهندس
[illegible] و مسافر روز [illegible] و محبت با خان و ملوک [illegible] و علما کند
[illegible] روزی [illegible] که درم دهد باز ستانند در ساعت مریخ [illegible] جنگ کنند

و نوع جسم بود ورد بی‌اش هیچ‌کس نخواند در کتب و معاصر بود چون در هر حصه در آید قولش را کار گاه بدارد

و نفع دولت بود و بسیار سعید و از غربت باک سازد و علم آموزد در ساعت شمس باشد طالع

بود بسیار عزت کند و صاحب خلق روا کرداند و نیک‌نام و فصیح کلام و دوستدار علما و سادات بود

و تجارت و جمع فرزند مال حاصل کند و شیرین زبان و حمیدت الاخلاق بود او را محمدت و ثنا بسیار کنند

و مال‌دار بود در ساعت زهره خوش‌صورت و تمام بالا و راست اندام و سپید پوست باشد و گیسو ما ابلس

و زینت دوست و نیکو روی و بسیار مال و بسیار راحت و بسیار عشرت بود و دوستدار عورت بود

و کنیزکان بسیار خرد و در همه او را دوست دارد در ساعت عطارد خوش خط و لاغر و سپید پوست

کم‌ریش باشد لاغر و نیک خردمند و فصیح و کشاده دست و شیرین زبان و بسیار حرکت و اندک وسیم و کاهل

و در عبادت باشد در ساعت قمر سنا کار شتاب کند و لاغر است بود نزار بحارت

مرا فراوان خواهد بسیار بود و با مردم بزرگ کند و از آب روان او را بیم بود و سردی

او را مضرت رساند و کرم و حیا مر او را مفسد بود و دانا دل و مال‌دار بود و خلق او را دوست دارند

معرفت ولادت در قرآن علوی و نسف حمل زحل و مشتری در یک برج باشد فرزندی

زاید و این دو کوکب در طالع آن فرزند بود آن فرزند ملکی صاحب قران بود خداوند

تاج و تخت و نهار کرد و حال زهره و مشتری در یک برج و یک درجه باشد و ولادت فرزند بود

آن فرزند ملکی عظیم شود و مردان بسیار باید و خداوند ولایت و طبل علم گردد چون مریخ

[illegible]

و مشتری در یک برج و یکدرجه باشند و فرزندی زاید آن فرزند مع زن محکم خبر دهد

و کارهای آن نیکو کنند باید که عارض آن شریک بر طرف کهن برج ازاد هم پس اول شماد آن لله

چون مریخ و زحل در یک برج و یکدرجه باشند و فرزندی زاید آن فرزند امیری کند

در احوال عالم بلک سرکرده هزار بیست لو برج خارج بگیرانند در برج ... بسیار رسد ...

... شمرده و مبداء سال ... که این سال چه شمرده دلالت و در کدام روز بود از چند ساعت

اعتبار شده است که آنچه در عمر گذشته باشد بدو ... نماید دو هم را بر چهار قسمت نماید

و طالع قسمت را از اول افزاید بر آن روز بایستد و باقی را در ... بر چهار قسمت نماید

طالع قسمت ساعات تا بعد آنکه سال در عمر گذشته باشد در شب و یکصد کنند چهار را

بر چهار قسمت کند طالع که آن نیز ساعات است لعل افزاید بعده روز ولادت را که در روز باشد

بر روز لعل افزوده ساعات ولادت را نیز بر ساعات اول افزاید که مجموع ساعات روز

و باید از اعتبار سال چهار بود و درجات آن روز و طالع آن موافق آن درجات روز و چون

از ... بود از اجمالی ... که در روز بود بتقریب بعده از ساعات طالع استخراج نموده

بر حکم آنچه گذشته باشد از آنچه شمرده سال چهار بگویند ... الصافیه بر نوع دیگر

اگر آنچه در عمر سال گذشته باشد در ... ۱۰۰ ضرب کنند حاصل ضرب را بر ... قسمت کنند

قسمت نماید و باقی را بعد سی صد و شصت خرد نموده باز بر سی صد قسمت نماید خارج هر یک ثبت

تمام عمل شده بعمل اول هفت نیز اگر ... در ... سال گذشته باشد ... اعداد

فرض کنند حاصل تمام باشند بعده در هر ... عمل ... واللون ... ساعات ...

او ضم کنند حاصل مطلوب بود ۳۱۲ دیگر از ابتدای اول ماه ... و کسر ... برج

که اول در میان افتد سه دفعه ثبت نماید خور منزل ... ماه منزل و ... منزل ... که

در یک دفعه واقع بود تمام وقت بحکم ... مطلق حمل ... واقع بود ... را

گویند هر ثبت ... بار ثبت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

شمار تا نیز در احکام ... ستاره ... ستاره اول ... در کار ... اول ...

هر جا باید کرد که ... بکار گویند ... برده ... اول ... دوم ... سوم ...

چهارم مشتری پنجم ... یعنی ... ششم ... یعنی ... هفتم ...

هشتم ... نهم ... دهم ... که ... منزل ... گویند بعد ...

و ... و ... و ... و ... و ... و ... است

نه منزل ... یعنی ... و ... بیمار ...

و ... سال ...

داخر سال کبیسه و اول کبیسه دوازده سال دارند و ادوار دور و سنه برینهایت و نه منزل

را زار جهس کین نامند لعب سرطان و ان کر کا و ملکه و ابله تمامه ابت کنا و سنبله کمان و جدی را

و حشتنها و هو دستبها دلو است پس عروس و داماد بر چهار رجمانی یا ان ساله یکی یا سلطانی

یعنی درمیان هر دو الفت و رفعت بر کمال باشد اگر یکی رجمانی باشد و دیگری ان الی نهانه مخبثت

بود اگر یکی ان ابی و دیگری سلطانی باشد پس اگر ان از انی باشد همرد اگر یکی رجمانی و دیگری

سلطانی باشد درمیان هر دو خبک و جدل ضبط کرده باشد و اگر این کن نه الا میل است

بر آن انست که ۳ برج را بیر بران گوییت و ان سرطان و حوت و عقرب است و ۳ برج را

جنبش بران و ان اسد و قوس و حمل است و ۳ برج را بران و ان جوزا و دلو و سنبله است

و ۳ برج را اسوده بران گویند و ان حمل و ثور و جدی است پس اگر مرد و زن هر دو هم بران باشند

چنانچه ببر به ببر و جنبش بجنبش یا برد قوی بران زن ان را اول بران باشد بسیار دولت و ادوار ان

این بران به برج و الادبت و جنبی انست که از ابتدا به برتوته یا مرکبه و بیست منزل را اول بر جنبی

گویند و از ابتدای در یا تا آخر اوه و دوازده منزل را انده جنبی باشد و از ابتدا جنبشها تا آخر بهادرالنه

منزل بزرگ جنبی خوانند پس اگر زاد منزل هر دو در یک جنبی بود بسیار دولت بدین نوع که

که اگر در اول جنبی باشد مرد مرزن عاشق باشد اگر در میانه هر دو باهم عاشق باشند اگر در اخر ان

هر دو عاشق باشد اگر زاد منزل یکی در یکی و زاد منزل دیگری در دیگر از جنبی باشد

ماه سازوار است بورت بمعنی اول و تده میانه و اُبر آخر تشعیری انکه مخالطه
بمش بید که خاوند برج نهم موافق اند یا مخالف اگر موافق اند در میان هر دو ماه سازوار است
والا نه و در اینجا بهید است که هرکدام را با آنکه به شش اد بمرتبه ششم است و جودو سنبه
ان ششم مرتبه ششم است سیل رد بمعنی محبت نکرد و یعنی است انکه هند میگویند دواز
با فلان سیم است پس حمل را با سنبله ششم است و جوزا را با عقرب دواز
را با جدی و سرطان را با جوزا و قوس را با ثور و دلو را با سرطان چه سنبله به ششمه
حمل مرتبه ششم است و سنبله مرتبه هشتم و علی هذا القیاس و آنکه دوم و دوازدهم است چون جوزا
و حمل مثلا و انکه نهم و پنجم است چون حمل و قوس مثلا نیز با سازوار است و آنکه دهم و چهارم
است چون حمل و جدی و آنکه هفتم است چون حمل و میزان و آنکه سوم و یازدهم است چون
دلو و حمل سازوار است و به جوتش است که اینجا وقت سکها را اشتر رجمی گویند و بنرز
و رتوار ضیار رجم و دیگر گاو گوسپند و روبهی و گرگ و مار و اودر لو و مول لنک نیز بعوده سکها
گربه بلکه همینس مکها و لیها پس اشتر و اسپ سا الکیه گاو و ... گاومیش چیز را مسا که دو هستند
ملا اشتر سیاه دو اسپ اشتر اوده و جنبها آهو ببر با کیاه و سرخاب لنور به اشتر کیاه دو ...
جمله حیوانات ار ... رجم را چیزی گویند پس گاو را با شیر با هم خلاف است بعضی بر دو جای ... اند
و قیاس را با شیر و اسب را با گاومیش و رنگ را با آهو و را با گیا مار و دلو نه با سگ ...

دیگر از

وگربه را سه ما موس دیگر آنچه در عرف مخالف باشد چون شیر و گوسفند و خر آن برگ الف
که چهار حرف را که در برگ گویند یعنی فذ نام هر که ابتدای یکی از این حروف باشد از گرد گرگ
حیث و آن آ ای او ای باشد پنج حرف را که به برگ خوانند و آن
کج که کر کم و آن پنج حرف را شیر برگ و آن بج جهج چه مال پنج حرف
را سگ برگ و آن ث ته تد ثه اما آن پنج حرف را ماهی برگ و آن ت ته ده ده
پنج حرف را موش برگ و آن ب به ب به م چهار حرف را فیل برگ و آن ح ر ل و
پنج حرف را [illegible] برگ گویند و آن ش که ش ه چه اخیم او این را ذال گویند یعنی همزه
از حرف این را اشکم دریده گویند و این بمنزله خاء معجمه است و لکن اول معجمه است و ثانی
بمنزله مهمله پس گربه و سگ را با مار خلاف است یعنی هر دو مخالف و گربه را با موش و شیر را با [illegible]
[illegible] را با [illegible] الغرض نشه الخلاف الخ [illegible] هر کدام نخست [illegible] باری جنده الف
که اگر زاد بمنزل هر دو [illegible] در یک [illegible] باشد پس اگر در اول باشد [illegible] متفارق گویند و نام
جدای [illegible] اگر در دوم باشد در [illegible] اگر در سوم باشد [illegible] محنت [illegible] و ر
[illegible] روی نماید لیکن اگر [illegible] همراه باشند و در یک [illegible] افتند خواه در اول خواه در دوم یا سوم
بد نیست و در سیم [illegible] که در یک [illegible] افتند و [illegible] اول الحجه اخره

اسنیه بهرنی کرلکفا اگر رالو منزل یکی در یکی از فرداو منزل دیگری در دیگری بمار کی بود ...

ادرا مرکرر روز نهی یکی در اول و دیگری در دوم یا یکی در دوم و دیگری در سوم و یا یکی در اول و دیگری در سوم باشد

بنیرسو مکیه اسلکیکیا صورت یار مسیه به نهی جگر است و سبب آنست که ...

اثرر بودبا ملکیا

ابرف جیرر سواتی چون حمل و ثور هر یک بس ورکاو ... تا می الف حمل عمارت ... که ... جزو از

حسبهها اثرراده هساکیا که زان دکر دوم جزو از طفل ممعنی است یعنی یکی بر دیگری ... ان

مرلد بوربا ابرز اگر موافق ... باشد ... دارست و اگر نه ... ارلسلای ...

بهکیا دمشنا سرانی تا عاید نیز ... زن ... ممکان طرح نماید و یکی ...

بورب ها و مراد اثر هاو بد ریونی و سوم و پنجم و ششم انحس است ... اول ... آن ...

خزان مرد و شمار نمو ممکان طرح دهد تا ... نحس است ... بعد کدام پس اگر ... نحس باشد الطاقی ...

نحس است و ... است اگر از حیز یکی نحس باشد نحس نهایت است بردهٔ بنیانست ... داخلاط

شماره دوم دراوقات کدخدای و غیر آن ... بعده در کار خیر ... اوقات ...

سبا نحس ... اختیار نموده واز ... نحار کو ... نماید و آن ... برده ... است اول است دوم

سوم حیب چهارم بده پنجم ... ششم بده ... هفتم ... هشتم ... نهم

... دهم دکدیع ... دکدیع با ... بخلاف و آن دکدیع ... است

هشتم هر ... ترتیب به نسبت منزلی که خود در وی است منزل ... است ...

وهم به نسبت منزلی که ... باشد ... منزل ... دوم ... [illegible]

[illegible] به ...

و همچنین به نسبت منزلی که خود در دوست بر ترتیب به منزل سیوم را الفت میزند و عطارد
به نسبت منزلی که خود در دوست بر عکس ترتیب منزل هفتمین را و مشتری به نسبت منزلی که خود در او
بر عکس ترتیب منزل ششم را و زهره به نسبت منزلی که در او نشسته به ترتیب پنجم را و زحل
به نسبت منزلی که در او نشسته به ترتیب ششم را و راس به نسبت منزلی که در او نشسته به عکس
ششم را و ذنب بر عکس ترتیب سیم را و بهتر ترتیبی که راس الفت میزند منزل یکی است که عطارد سیم است
و مریخ بر عکس ترتیب سیم پس اگر در منزلی که یکی از این کواکب مذکور الفت میزند کار خیر کنند اتفاق و وفاق
مستولی گردد و اگر در منزلی نشیند ... کواکب نحس یکی را الفت بزنند باید آنست که
از ابتدای منزلی که در او نشسته باشد تا به نهایت منزل ... منزل و هر یکی را علامت خطوط مستقیم بکشند
منزلی که بعد از او را علامت خطوط منحنی چون ... و ... هر یکی را علامت ... و ...
و ... بعده از ابتدای ... تا به ... منزل ... علامات خطوط
یک یک قسمت نماید از منزلی که برای کار خیر اختیار نموده هر خط منحنی ... باشد پس اگر در باب
کار خیر کنند ... روز نماید دلیل باشد بر وجهی دیگر ... اگر ان
منزل مختار در انتهای ... ده یا ... یا ... یا ... باشد کنند ...
باشد ... آنست در منزلی که مختار نموده ... کواکب که راس

و از حال برج و درجه باشد مقارن نحوس پس اگر در حیث کار خیر نماید بدین را نیز همه گردد
باید دانست چنانکه اگر در یک منزل دو برج باشد چنانچه در هر کسی مثلا قمر در اول نصف یکی
سعد و در نصف آخر با بر عکس باشد نحس بشود نصف را ذلیل گویند و چنانکه در اجزای دو برج یکی
برج باشد از نحس تر و چنانکه دو منزل در یک برج باشد از نحس تر و چنانکه دو یک
منزل در یک برج حال در یکی باشد از نحس تر و بدینه دانست هر که ملاک کند مسمار بر رده خطوط
طولی و عرضی خطوط قمر بر هم که هیچ خطوط طولی در طول و هیچ خطوط عرضی در عرض هم چون خطوط
قمر در هر چهار گوشه باشد بعده از ابتدای کره که بر سر هر خطوط در وی منازل را هیچ تحت ثبت
نماید بر آن گونه که کرکه بر سر خطی که در کوکب السان در مرتبه تمام منازل جهت شرق ثبت
نماید و در جنوب را تا آنکه بر سر خطهای شرقی و در شمالی همگی را بر سر هر خط کوکب اکنی و لیو ربا ساد
تا کوکبی بر سر خطهای جنوبی همچنین تا خطی که در السان در مرتبه اول منازل است جهت سماوی ثبت نماید
بعده هر یکی دیگر منزلی که برای کار خیر اختیار نموده در مقابل کدام منزل است و در آن منزل مقابل آن سبع یکی از این
کواکب است باید پس اگر در منزلی را اختیار نموده در مقابل او هیچ یکی کوکب نباشد بهتر باشد
یعنی این منزل را کوکب هر آن منزل مختار را سوراخ کند بدین وجه که اگر آن کوکب در اول
باشد تا به چهارم آن منزل مختار را سوراخ کند و اگر در تمام و سوم را اگر در سوم دوم و اگر در چهارم اول را به

ابتدای اگر در مره

و از پس اگر در عمده کار خیر کنند زیان بوده گردد باید دانست که اگر آن کوکب از کواکب

نحس باشد البته از آن عمده حذر باید کرد و اگر از کواکب سعد باشد ضرورة از دست

صورت کارها این است و این کار مسمی است به سبب سالکان



ایشان است

استفسار کند و هر دو از مکر شمار از همین شکل تواند کرد هر جا

که به منزلی که بعضی کار خیر اعتبار نموده بر سر هشت درجه است در هر منزل چهار دقیقه

و بده نحوی که یکی نحس باشد اگر در جای سیر روح کنند لا دلالت کند

آنست که از ابتدای ده اول که اول نموده درجه بر روز یکم از سر کس

در روح اعتبار نموده شمار نموده در هیچ جا نیست کند در اعداد جای

اول کس زیادت نماید و در دوم و در سوم سه هشت یکی و در چهارم ۳

و در پنجم چهار رقم زیادت را اینکار طرح نماید از باقی جز از هیچ کاری نباید پس اگر در اعداد جای اول

هیچ باقی نماند مرض و رنج جهت بیند اگر در دوم هیچ باقی نماند چون سعادت اگر در سوم هیچ نماند چون سلطان باشد اگر در چهارم

خوف و درد اگر در پنجم خوف و رنج   کار چون آنست که سطحی کشد مشتمل یک خطی طول و سی و ده خطوط

قصیر بر وجهی که خط طول در طول باشد و خطهای قصیر در عرض لعبه در روزی که منزل آخر در نظر روح اعتبار

نموده اگر حرکت این کارها منزل نیر تو را بر سر خط طول نشانند نموده از هر جهتی که خواهد از اول سال بر سبب سادل

از ابتدای نیر تو باشد یکی هم آن بر سر خطوط نشانند نماید اگر منزلی که در و حور رسید نشست به مقابل های آن منزل محاسبه که در وقت

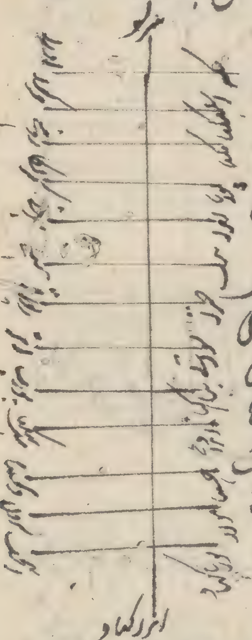
افتد که آن خورشید و از دگر کار ها نیز گویند که از اول عرب و باقی فارسی اگر در روزی که منزل را در ابتدای روح جای آن نمود

وچون کسول باشد منزل هر کرده اکر برکه بلکه اکر بندی ثابت است بلکه اکر بعکس آن کنند باشد

منزل اول را اکر انکه در ادها اکر بحر بلکه اکر جذر بر جبر را بر سر خطوط ثبت نماید بعده

ان هر یک هر دیگر بر آنها ثبت کنیم نه بر ترتیب ثبت نماید اکر حرفی که در درس ست ثبت امثال اعمال منزل مختار که در

ثبت افتد کنار چند باشد پس اگر در کنار چند ترویج کنند الی حرف که حس باشد صورت شکل است



ایکیره الف که منزل مختار نسبت حرف که در درس باشد بر هر دو بر به هفتم نحوم یا نهم دهم

یا هم دهم یا یازدهم یا دوازدهم یا چهاردهم بیست و یکم با دوم با سوم بیست چهارم

باشد کرارت ساکنه الف که الکا کند و مثلث حطوط ۳ در طول در عرض

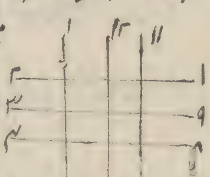
بعده برج حوت را بر سر خط بیانه از سر خطها طول ثبت مخصوص از حرفی که جواب از ملک

هر دو الم برج را از ابتدای حوت سر خطوط ثبت نماید اکر برجی که در درس باشد مثل تا برج

منزل مختار که در دوم ثبت از سمت الف برج افتد بعینه تا برجی که در دوم است کواکب

پس اکر در کواکب مثبته ترویج کند خود جو کسر است و صورت شکل است

دیگر که تبیین در شماره دوم از ماده بالله در قبه کمیانی



باید دور نشست که از این بروه سیح نحس نزاید اول تا ولی منحصر نحس بر سر کل والوه

دوم با به ولی منحصر نحس ثبت در ملک کور دو جانب سوم ایکیره ولی منحصر نحس است

در ملک کاسه چهارم بهره و پنجم ها منحصر ولی هر دو نحس ثبت در همه ملکها پس از بعد رد ولیه هر ملک را از خشر از باید کرد

دو دو باقی بصورت در هر ملک سوالی ملک ماننی فوکو ترویج رود ثبت نیز باید دید که در جانبی از جاره طویل

رسالی از دها

برای تزویج اختیار نموده باید که هیچ یکی از این چهار کواکب زحل و شمس و قمر و مریخ با هبوط نباشد که ایشان [illegible] و نظر به ثبت

آن مختار و در ششم خانه نباید و هیچ یکی از این سه کواکب زهره و قمر و خداوند آن طالع ساقط نباشد و نظر به طالع

مختار و در ششم خانه نباید و هیچ یکی از این کواکب قمر و مریخ و عطارد و مشتری و زهره ساقط نباشد و نظر به ثبت طالع

مختار برای تزویج در [illegible] هیچ یکی از این کواکب ساقط نباشد الا مشتری و قمر [illegible] نظر باید در ثبت

که اگر در طالع که برای تزویج نموده باید به ثبت او در چهارم یا پنجم یا نهم یا دهم زهره باشد [illegible] را دفع کند

اگر عطارد بود [illegible] را دفع سازد اگر مشتری بود [illegible] لا ملکه [illegible] را دفع سازد

نیز تزویج در [illegible] باید کرد که در وقت شمس در برج حمل یا در ثور یا در جوزا یا در جدی یا در دلو بود

و آن مشهور است که چهارشنبه [illegible] و [illegible] بقول [illegible] که خود در عقرب [illegible]

و آن اگر [illegible] در [illegible] که در [illegible] که [illegible] باشد در برج [illegible]

[illegible] در برج [illegible] تزویج ممنوع است [illegible] در یک [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] شده در آن برج که [illegible] شده نباید بلکه در برج

که [illegible] پس اگر [illegible] در [illegible] مرد [illegible] اگر در [illegible] ماه [illegible] روی نماید

تمام [illegible] را [illegible] رسد اگر در هر که [illegible] در [illegible] روی نماید شماره [illegible] در ده [illegible]

و [illegible] که [illegible] کار [illegible] از ابتدای [illegible] ماه منزل از روز شمار [illegible]

[illegible] ماه منزل از روز تا منزلی که شمس در وی است شمار [illegible] در اخر از شمار اول [illegible] و [illegible] نماید

اگر هیچ نماید [illegible] یا یک یا چهار یا پنج یا ده یا یازده یا دوازده یا سیزده یا [illegible] ماند [illegible]

در نیمروز ده چون که نحس گشت اگر بروج کند در برج یکی بمیرد و انجم که اول نحس است اما اگر باقی ماند سعد چون گشت

بروج بسیار زوال آید و اول دو بار سه با پنج نحس است مثلا و غیر اول و سیم او ثبات آنست که شهر بالله در دو قرار

بروج حوالله دله هیچ دفعه نو لیکه در دفعه اول با پنجه و در دفعه دوم الله و در دفعه سوم ده و در چهارم آنست که در دوم نحس

چهارم گشت و در پنجم چهار افزاید و هر یکی از پنج ذ طالع را اشکال مخرج نماید انجم که اول عدد هیچ باقی ماند بسیار زوال است

اگر هیچ ماند ناسازوار بد بود چنانکه اگر در دفعه اول هیچ ماند در هر جایکی در اصل بود و اگر در دوم وقت بروج یار اول

بود و اگر در سوم ترس سلطان پدید آید و در چهارم خوف دزد بود و در پنجم خوف آتش اگر در هیچ دفعه هیچ نماند

ناسازوار بود نیز باید دانست که سعد طالع کلی کار خیر سنبله و حمل و جوزا است و سعد منازل کلی کار خیر

ربوتر و لهو بهالکیه و اثر اکثا دو اثر بسیار در بد و روشنی جرکس اوملکا و نحول و اثر ادهی و است و توالی است

و سعد ماه نهمست که در شمار سی ام گشت بعد پس که و در اول و ممنوع است کلی کار خیر چهارم و پنجم و نهم الاعادو کس ممنوع

است و سعد منازل از کلی کون با بعد نیز بود بار بوتر و بکه و نیز بود از بهالکیه و اثر اکثار خیر بسیار بد و دور کرا

و اثر ادهی و اکسنی و بیت و جبرا و بوتر و روشنی و سرو تا و نحول و دو سه‌ها و سعد ماه بهالکین و اثر بیت و

و سعد سال انست که بعد از کار خیر طاق واقع شود بعد از کار خیر در سال اول یا در سال سوم و پنجم و هفتم مثلا کر

چون هست و سعد طالع کلی اول حمل و سنبله و جوزا و حوت و دلو و عقرب است و ممنوع روز کلی اول سه شنبه و شنبه است

باید دانست که در مقابل راس در کوه‌ای عروس نخانه هر ول بد نحس است با نیز وجه که بطرفی هر عروس ملک در کوه‌ای راس

همان طرف راس باشد چنانچه در مقابل بسیار خانه بد نحس است با نیز وجه که بطرفی که در خانه بر جهت قاتل فلان باشد باید

همان طرف راس باشد و ناکید و راس در اکر نیز و لو پس جاکه طرف مشرق باشد و در بهالکین و حیث و سا که به طرف

سمال الدار له

سماک و در جبهه و در اسد و سماک از طرف مغرب و در بهار و در کس و گاز نگ جانب جنوب باشد
نیز در مقابل ماه و زهره و دو پشت ... عروس بخانه بودن بد نیست و باید دانست
که در وقت بودن مشتری در برج اسد یا در برج جدی و در ایام زوال مشتری و شمس در یک برج و در زمان
غروب قمر و زهره و مشتری و در حالت سیر ولادت نیز ... و در حالا انجا روز جمعه مشتری فقط شروع هیچ کار
نیست که خیر و ثواب خصوصاً که خلل نباید کرد و بد نیست و بار ساز و دار مکر در زمینی که از لب آب
بر بند الطارق نیست و در زمینه که از لب آب کنده که اطراف معمور نیست در وقت بودن مریخ در اسد
شروع ... که فدای بد نیست و ممنوع نیست پس برخلاف مشهور نیست که برج اسد جدی در برج حال
نحس نیست چه در حالی که در برج مشتری تنها نیست و چه از حالی که با شمس باشد و زهره و مشتری که کتابت
از کواکب غروری است روز لیست که روز غروب نیست او به ایام بر نحسیت وارد نیست زهره دارد
مشرق نیست در غروب ستاره اما در طرف مغرب دارد غروب جنوب نوعی است او به سهم ... نیست
و غروب مشتری چه در غروب نباشد و طلوع او چه در ... نه چنانکه معهود در باب کسوف کواکب بهتر ... زهره و عطارد
عقرب پس از ابتدای یوم رکاکب ... باشد تا پنجم یا پنج یوم بکلی شروع هر کاری بد نیست و روز ولادت زهره و مشتری
که کتابت از کواکب طلوع نیست و از زوال است که اول روز طلوع ... بعد غروب پس خواه طلوع شرقی
باشد خواه غربی از ابتدای ولادت ... ده روز ... هفت روز ...
بعضی شروع هر کاری در هر یک بد نیست ... از ابتدای ولادت ده روز ممنوع و منحوس نیست ...

د هفت روز در ملک اوست و سی روز در ملک بنات که بگاه که تا شش روز در ملک حوت و سه روز ملکان دیگر

سوای ملکان مذکور ممنوع است پس اگر در غروب مشتری که فدای کند مرد بمیرد اگر در غروب زهره کند زن بمیرد

اگر در غروب قمر کند هر دو بمیرد بدانکه در ولادت بر سه که فدای کند زن بمیرد اگر در هر سه کند مرد بمیرد

و قمر سیر لعینه از کتاب و ثنا که در چهارم تا فصل اللهو بود و غروب در اوادیس و ولادت بعد بر آمده بود

و در ایمن معطل بود پس در کتاب قمر و غروب ولادت لو بمانی یک یک روز که در دور کتاب و جزال اسد

ممنوع منحوس است و در بین زمانه ولادت قمر مستعمل السعید است اگر خوانی در جعبه ولادت لو بمانی

یک یک روز که در دور کتاب و جزال شده ممنوع و منحوس و در بین زمانه ولادت قمر مستعمل السعید اسد اگر

با استحاره مشتری کند مذموم است بمار لغوی در استحار مشتری بربست زهره شروع کار ها کند بود در طرف مشرق

زهره در پانزدهم روز از کتاب بوده در پانزدهم و عطارد در ده روز از کتاب بوده در نهم غروب بود در طرف

مغرب زهره در دهم روز و عطارد در هشتم روز بعد الطلوع بطیء بود در طرف غرب و مریخ در سیر ده روز

از کتاب بوده در سیر دهم و عطارد در شش روز در هشتم مشتری در پانزده روز در پانزدهم و زهره در بیست روز در پنجم و زحل در دوازده

روز در پانزدهم غروب بود در طرف مشرق و مریخ در دهم روز و عطارد در دوم روز و مشتری در پانزدهم و زهره در سوم

و زحل در دوازدهم روز بعد از طلوع بطیء بود پس ابتدای روز مریخ و جزال مذموم است که روز غروب

به بیست و یکم مرتبه گشت جزال و در غروب مشتری و زهره هفتاد و چهار روز غروب ماند و عطارد در [illegible]

روز و در غروب غربی مریخ [illegible] روز غروب ماند و عطارد [illegible] و مشتری [illegible] ده روز

دو فصل [illegible]

و در حالت رجوع روز عجیب مانند طلوع و غروب بر کواکب چون آفتاب بود یعنی از مشرق طلوع نمود و غروب
و بر عکس نماید الذی بره ... که در شرق غروب و از غرب طلوع کند و در مغرب غروب و از شرق طلوع کند
باید دانست که اگر کوکب از این قسم یکی قسم کند از این قسم طاق لواری است چون حمل و سنبله مثلا مؤنث نشود و در سیم
است و حدی بقدر مجالست لیکن مؤنث نباشد چه خاوند حدی که زحل است از برمس است که خاوند رسیدست
در میان پدر و پسر نهاد موافقه است و از این قسم حصف چون ثور و حمل نهاده ... خود مخالف نشد از اندوم
جزا یکند رنج و محنت بیند اگر از نیم هم کند در اولاد و زنان بیند و دیگر ساز دیار است باید و معود است
نیز باید دانست که حرکت ... پیدا است بوده است ... و در سیف رسیار داری ... این حساب و چون
اغراز باید کرد و حرکت ... برده و نصف ... و کل ... لوح و ... بیح لوح و به جونا و نارا
لبوه و ... لوح و بران یک لوح است
شمار ... و در احکام ... شماره اول در مقدمه و خزالی ... گویند
و ... که ... و ... ل و ... را ... ستارگان و ... گویند حال
را ... و ... که ... را ... و ... را ... و ... ها ... کواکب ... حال
به ترتیب ... لله ... گویند و این
انحصار نوشته شده که ... کواکب ... است ... اصطلاح
... نوشته اند و نصف ... را که تاریخ هندی باشد ... گویند و ... است

بیت و بابود کوبو و تیتبل وگر و منج ولنبت و ارسکی و خنبر بکهد وناکه و کنک و ستالکیس هفت ایال
منتقلست اندر چهار اختر ثابت و آنکه ثبت نام دارد که او را بهتد بود و سکی و کلیابی و ثتباک نیز کو بند که چار جرم
منسوب بخیزان بدرست با بیح لکاری زیاک ولکاری بد و نحوست بهدر ابعید به او سعد الاخبار بود تشد که
آنبر آفتاب را او را ن اثقص النور در سوم و در دهم او برا نست و در پنجم و چار دهم جاودت و در ازدید النور
و در چارمین و یازدهم او برا نحست و در ششم و بود همان جاودت لاندر رو ز بهدر الدر هفتم و ماه باشد
و در ثبت دوم و سوم و اینی و دو محاک بر نست و او برا نحست نقطه مرکب و را کویند و تحویل از و تعدیه
است بعنی لکدو ل لعل وکل افرسیدر الحد و نقطه ماورا عکس انست بعنی همان لعل وکل بهدر ا
بوده و نیز بهدر له در هر برجی و در هر خرمه باشد و انرا بهدر اثابس کو بند چنانکه گفتم نظم للمولف
در حمل و در نور در سرطان و در حدی اندر همانست چنان بحوت و بهدر اجمال بمنزلل بحنت ارض بس
بحوت و عقرب و دلو و انسد بهدر الیدلان فوق الارض الحکم خاتی کر و لیست لقدبر فرض و در سما تسعانه
بحر ز را است و در تحت الارض در ششم و هشتم و نیز جاهست لسفر رفتن خوب لیکن و در فوق الارض در ربح
و در تحت الارض و دیان حال سفر بد بود و مشهور است که در برجی که ماه باشد در همان بهدر الباشد و نیز در چهارم
بهدر الجانب سرق باشد و در اشم در اکنین و در پنجم جنوب و بود همانتیر نشد و چهارم مغرب و دوم باد
و یازدهم سماب و سوم اثانیس در بهدر الغو و هر کاری که باید بد بود تخصیص در مقابلست بهدر ا اکر حرو ای
بهدر را الست والله در بیتدر یو چه کفو کنند که در بهدر بو چه کار کردن لیبار زیانکست و بهدر لوچه

ودر چارمین

در چارمین و ... دهمین بعد گذشتن بیست و هفت طاس که بیست و سه طاس است در ششمین

و دهمین بعد هیچ طاس و در دوازدهمین و یازدهمین بعد چهل طاس و در سیومین و بعد نهمان بعد بیست طاس

سه طاس بیدر بوده است و مقرر است که هشتدر بوده سه طاس باشد و گروس گران برنوع است که

که در بود نهمان از غول است و در پرواز بالو و گولو و در دهمین تنها و گرو و در سیوم پنج و نیست و چهار مین

بیت و بالو و در پنجمین گولو و تنها و در ششمین گرو و هیچ و هفتمین و الیت و در هشتمین بالو و گولو و نهمین

تنها و گرو و دهمین هیچ و نیست و یازدهم ... و بالو و دوازدهم گولو و تنها و سیزدهم گرو و هیچ و چهاردهم نیست

و مسکینی و اما و کس چنین یکبر و ناک و در پرواز گنا کشتکین و ... مقرر آنکه بیدر است سعد دراشفار

تنها یا در آخر تنها باشد و اول بیدر است سعد در حالیست اگر تنها بیک سعد باشد اما در حالی که

تنها کم از بیست یا زیاده باشد بر جهة ضعف آن تنها باشد بحال بیدر باشد باید دانست که در مقابل گولو گرو و بالکه

مراو در آنست و لهذا همین و مال ... رکدا سه ... بر روز یکشنبه باشد و دوشنبه بائی و سه شنبه مغرب

و چارشنبه ... پنجشنبه جنوب و آدینه ... و شنبه شرق و طرف آن خانه کال است که همین نهمانی باشد

بجای گولو و گاری که باشد اگر نشده چون اسبار خوب است و اول آنست که یوم یکشنبه باشد و منزل آن

باشد یا یوم پنجشنبه و منزل یک با چهارشنبه و ... باشنبه ... یا دوشنبه و در لوی با سه شنبه

و آدینه باشد نیز شنبه چون ... است و اول آنست که یوم یکشنبه باشد و منزل آن یوم ... یا یکشنبه باشد

یا یوم ... شنبه باشد و منزل ... یا ... یا ... باشد یا دوم سه شنبه و منزل ... یا یکشنبه یا ... یا یوم چهارشنبه

و منزل اتراده یابیک ساکن یا کیبا یا یوم پنجشنبه و منزل یکه یا نیز لیس که یکدا یا یوم جمعه و منزل بود یا یا سنی

یا سرو باش باشد یا یوم یکشنبه و منزل بود مامکدا باشد نیز پیاده چون هیجان نیکست ملکم رحمند

در یوم که پیاده چون گشت انگوشه دیگر باشد غم بدار و وال الشکه یوم جمعه باشد و شیدا شنبه یا

و شدا شنبه یا یوم چهار شنبه باشد و شهد شهدا باشد یا یوم سنبه و شهدا کشا یا یوم یکشنبه شنبه حیا یا یوم سه شنبه

بوزبال لیس پیاده چون در هر لوک نیک گشت نیز هر کار که باشد خصوص بغو دار چون نباید کرد

که بدبخت و الل الشکه یوم یکشنبه باشد و شهد شید ا یا یوم جمعه و شهدا با دوشنبه سیدا چار شنبه و دیگر شنبه

بوزبال باشد نیز باید دانست که بقول اصح دل و بار بکیرت و بعولی دن دیگر گشت و بار دیگر لیس حمل را

که بعد ابتدا غروب کرام دل است لذا ابتدای ماه حیث لعات ماهی که قبل از ماهی شنفیس دیده شمار المحقق الضعیف

کند و در حاجات نیکی گذشته الا ماه شفیر حیثه را ختم کند و از ابتدای تا روز یکه دل از مطلوب است روز هی

گذشته نیز ختم کند و بقیه کال ان طرح نماید اگر یک باقی ماند سری دل است اگر دو مکله و سه اسد و چهار کار کنیک

و هیچ درم الطع و شش هیت و هفت عجب مند لیس بر نقول از عمار سیم دیگر باشد و لیس دیگر که خنید بار است

اگر خواهد بدانه امنست کلام از آنست هات که درجه دان کجا بر د اما اینجا ابتدای از ماه پیاده دول است

لیس اگر یک باقی ماند اکهو یان است اگر دو کان را ترست و سه نندنی و چهار مکشیر است

و هیچ ابرنات و شش مشکی و هفت کیمی و دور دل وزارت طاق سعد بست و جمعی محل اگر خواهد نیز بداند بداند

از ابتدای ابتدا منزل تا منزل روز یکه ورود منعوست شمار نموده بهکان طرح نماید اگر یک باقی ماند حرم گشت است

ادام است

اگر حرارت و [illegible] در حمل و [illegible] و حوت و [illegible] و سنبله [illegible] طاوس

[illegible] پس اگر در روزیکه قمر [illegible] کند [illegible] باشد [illegible] باشد

فتح باشد و در [illegible] بسیار [illegible] باید و در [illegible] موافق قوت [illegible] باید و در [illegible]

و از راه [illegible] کرده و در [illegible] اگر [illegible] کند فتح باشد و در [illegible] باید [illegible] کار

بهبود باشد و در طاوس [illegible] باید دانست که قمر در هر برجی رنگی دارد پس در [illegible] و حمل سرخ

[illegible] است و در سنبله و جوزا و میزان [illegible] است و در قوس و جدی و اسد زرد است و در سرطان و دلو و ثور سیاه

پس اگر در برج [illegible] کند [illegible] سیاه [illegible] اگر [illegible] بسیار باید [illegible] بیند

و در [illegible] است و [illegible] است [illegible] باید [illegible] حمل و اسد و قوس

[illegible] است لاجرم قمر [illegible] سرخ [illegible] و ثور و سنبله و جدی جنوبی و میزان [illegible] جنوبی باشد و جوزا و

و دلو غربی است و قمر [illegible] غربی سرطان و عقرب و حوت شمالی است [illegible] شمالی [illegible]

و جوزا [illegible] است [illegible] پس [illegible]

[illegible] است و [illegible] حمل [illegible] شرق است و [illegible] جنوب [illegible]

و [illegible] شمال [illegible] و اطراف شمس [illegible] شمال [illegible]

مغرب و [illegible] جنوب [illegible] روز یکشنبه تا شنبه پس اگر مقابل قمر [illegible] کند

فایده [illegible] اگر قمر [illegible] کند [illegible] باید [illegible] باشد و در [illegible]

و مکدری بود و بد نیز گفته اند که اگر قمر زیر شعاع باشد و سفر کنند از چند بلا [illegible] اگر باشد [illegible] دلالت [illegible]

و همچنین در نحوسات خور و شیخ و طالع و نیم پاس و پاس و چوکیه و کال [illegible] و دیگر نحوستی که باشد

نیم پاس آنست که چهارمین روز سه شنبه یا سیومین روز جمعه یا چهارمین روز یکشنبه یا پنجمین روز چهارشنبه یا ششمین

شنبه یا هفتمین دوشنبه یا هشتمین در پنجشنبه باشد و درین روزها نیم پاس روز اول بد است [illegible]

خاصه سفر نکنند پاس آنست که در روز سه شنبه [illegible] باشد یک پاس از اول بد است سفر در وی نکنند [illegible]

باشد دو پاس بد است یا [illegible] سه پاس بد است یا [illegible] تمام روز نحس است [illegible]

باشد یک پاس بد یا [illegible] دو پاس بد یا [illegible] سه پاس بد [illegible] تمام روز نحس است

در روز سه شنبه و [illegible] تنها باشد یک پاس بد [illegible] چهار پاس بد [illegible] سه پاس بد یا [illegible]

باشد تمام روز نحس [illegible] از ابتدای منزل [illegible] چهار قسمت [illegible] اول را زیر و زبر کننده

و دوم را کشنده و سیوم را [illegible] و چهارم را سعد دانند و جمیع کارها [illegible] رسول

نیز خوانند [illegible] قطعه للمؤلف [illegible] شنبه [illegible]

[illegible] بسوی مشرق که [illegible] به پنجشنبه و جمعه [illegible] بسوی جنوب

[illegible] سوی مغرب [illegible]

[illegible] سه شنبه [illegible]

[illegible] کار [illegible]

با یمن و چهار بندی اگر دال در روز هفتم است اینست و سیاه و سست سهل کند و بود بسیار بد و اثر بسیار بد
در بوتهٔ ملحس بود و سیماب خشک زرد شده مال بخصوص درست سهل کند مال کشته گردد و در بودن بسیار بد سلطان وقت
مقادیره کبیر دو در اثر بسیار بد چنانکه وصال زر ممتاز نماید و در بوتهٔ الکن بحسبه و بسود میان اول حسن سوزنی
در بوته و حسن سیماب و سفت هنگام وزیر ملحس و از راه دو مرکب از حمول و بنا به بوته منازل کبیر و بوته بکار
و بودن بسیار بد و سیماب خشک او تور رنگی و در دو منع و مرکب و تا درست سهل کند و بحسن بهره و کرک فادر ملکی
وله اکثر اثر بسیار نیکی و اثر اکباد و اثر بسیار بد و نیکی و او در او و سعد طالع اعلی قمر قوس و حمل و اسد است
ولو سطح جدی و دلو و جوزا و سنبله و ثور و میزان است و کمی سرطان و حوت و عقرب است از بعض قوت
رصح اما بقول السعد طالع حوت و میزان و سنبله و جوزا است دیگر طالعی که نظر انوار جمیل همچنین است اگر به
او در ششم کوکبی نحس باشد نظر نکند و هیچ خواجه در طالع کار خیر اگر در سوم او کوکبی نحس باشد کار خیر نکند
و اگر نکند و نحس نیمه ماه نظر در نیمه ماه یعنی نجم ششم و اول الام و سیم و چهارم و نهم و دهم و دوازدهم از ماه
و اما و نحس است باید دانست که محرکات سیر ماه نحس است و از اول زر نحس و از اسماء ال چهار
و زاید چون نحس شش نحس و بقول نیمه ماه نحس و در روز چهارم روز منزل نصف و چون نوزده و کران نیمه نحس
نیز باید دانست که در زایه النور قوت قمر کرفته کار ولو خوش نیست و در تا فقص النور قوت
تا در البعد اختر کرفته کار خوش نیست و این زیادت است که قمر بمنزله مرد است و اختر
بمنزله زن لیس قمر در ناقص النور در انفصال است فاحسن که در معدودی مرد و عورت

کار جلانند و در زاید الثور و در لغزالس لیس بما یولی لکه در هفت و سالا رسیت مرد و زن کار مرو است

نکنند که بد نما است چنانچه در هشت مرد یا دهانه زن است و در خصوص ... مرد لیس

تحقیق دانستن اختر است که از اقتران رسیده که در سعد و نحس است تمام نموده بیهقان ... نماید

یکی مانند جسم آتونی است اگر در تثلیث و سه مربت و چهار جمال و پنج با دو شش ... و نقطه انگشت

و شت مثمن و نه ات مثنی و نحس اختر ... است و هر کار اول و سوم و پنجم ... نیز باید دار

که سعد در خانه نیک است و در مرتبه بد و آن هر دو اند که سر ده منزل باقی الطالع را نیست

منزلی که در دو از سی است حرف نحسه گویند و شمرده منزل صاحب الطالع را نیست هر منزلی که در دوازدهم است

حوت نحسه خوانند و در حمد سعد نحسه لعینه نیمه حیات و ... نحسه لعینه نیمه موت است که از آن جمله

کواکب نحس است پس هر کدام که سعد و نحس حیات خیث ... که توجه لطف کرده آن کرد هر کوب

ممات ... که در مکانی که یک دیوار ... باشد و هر منزلی که در خانه ... اول

اضطراب ... و هر منزلی که ... است ... باشد و طالع را که در دوم ... الاقدم از او ...

نحس باشد ... خوانند اما کواکب و دوازده ... سعد ... الطالع پس اگر خورشید

در نیمه موت و قمر در نیمه حیات ... در این چنین ... اگر بر عکس ... اگر ... در نیمه حیات باشند

... بهتر است و اگر ... از نیمه ممات ... حوت است و دیگر ... اگر ...

هر کسی را که ... رود اگر قمر یک بار آید و دوم بار در ... باگر ... نیک است

دیگر همان

دیگر بر همان منازل زحل دیده کار کند و سلاطین چون که دیده باشد در خلق دو ستاره سعد یعنی دو کوکب سعد دیده
اند و صورت گویند میشوم باید دانست که سعود عطارد و مشتری و قمر و زهره است و مشتری سعد اکبر و زهره سعد
اصغر و نحس شمس و مریخ و زحل و راس و ذنب است زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و نحس چون [illegible]
همان ده کوکب است که گفته شد در شماره اول از اسمای [illegible] که الان نام هفت بات
و تمام هفده برج و ساعات بهر یک جز و هر یک است و از آن خبر باید داشت که چند هم و کدام اعضا منسوب
کدام اعضا کدام منسوب دارد و از بس [illegible] چند رمان جگر گویند چنانکه گفتیم میوه‌های الموقوف [illegible] دلالت
ولادت [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] ششم [illegible] هفتم و چهارم [illegible] تحویل در جای قمر ساکن [illegible]
در دست [illegible] اکنون شمرده که چه است قمر [illegible] اول [illegible] دلالت [illegible]
ست [illegible] از بد از [illegible] سعد [illegible] خبر باید داشت در روز [illegible] که با [illegible]
از [illegible] باشد غم ندارد چنانکه در مقابلات قمر خبر باید داشت که قمر را اختیار کرده است بر منجم که
قمر اگر در برج حمل یا عقرب یا سرطان باشد حرکت او [illegible] است اگر در برج ثور یا قوس و سنبله
باشد حرکت او متفاوت است اگر در برج جوزا یا جدی و دلو [illegible] حرکت او [illegible] است اگر در برج حوت
یا اسد و میزان باشد حرکت او [illegible] است پس در روزی که یک کسی از بزرگان ملاقات خواهد کرد باید
که حرکت [illegible] قمر [illegible] آن روز [illegible] است اگر [illegible] حرکت [illegible] چنانکه گویند [illegible]
از روز ملاقات نرود اگر [illegible] واقع شود [illegible] ملاقات [illegible] که [illegible] اندر

شماره دوم در خط متورب و خراب باید دانست که راه انسان لشجاعه تعلق دارد یعنی رفیق النون

کوی رفیق اطراف شمال است و بابت بمغرب و مغرب بجنوب است و اکنی بمشرق تعلق دارد و منازل رفیق

کر کار در نیمی و مرکز او در او و بنیر لو و بکه دارت شکلها است و جنوبی مکها و لوبها و اثرار و ثبت جنبی او گوای

و بسا کهاکب و غربی از ابراهها و حشیشها و مسول دلو با کیار و اثر کیار و در شمال گرونا و کسها

و لست مکها و نوبت بهار و اثر بهار و ریوتی و اشبی و بعد است از بابت تا اگر خط متورب برکشند و اثر

بر که زیکها بینند پس اگر ضرور باشد در منازل شرقی طرف شمال برود و در شمال طرف مشرق پایل بهمچنین

در غربی بجنوب و در جنوبی بغرب رود اما از خط متورب این بر که زیکها بکلار یعنی بالضرورت و در غربی

لتمام و عکس آن و در شرقی بجنوب و عکس آن نرود بالضرورت در چهار منزل هر جنبی است بهیئت

و عکسه و الوزر دهی والشیء فقط نیز باید دانست که در شبه و لدی هیچ کار نباید کرد حادثه شعود و کرهی

شبه دو قسم است یکی پس و کدهی دال دوم لیالی نوکس و حیث است و چهار از جنبه و بسا کره که ایه در ساول

و سیم از اکس و اکهار دشتم و دوم از اکس و بسیار و ثانی و ... لزماکه و کارها دوم دل دکدهی و الان است

که لقسم وطی للموقف اگر دوم در خمس باشد یا سوم در اربعه یا سبعه در یحیه یا ثلثه یا خمس یا ثلثه در ثم

یا در احد اثنی عشر یا دو شنبه یا الیوم و کدهی دل باشد پس اگر کم و بیش نیز دوم که اکس باشد اندرو

خود بهیند پس غلط باشد نه از اکس خنیس نیز در آنم کهنهت هیچکار نباید کرد آنچه بعد از آن است

وطی للموقف مگر یا دوشنبه یوم الاحد در بود و یا شنبه یا خمیس یا دوشنبه ثلثا بود و دیگر کفایة

سه‌شنبه و آدینه روز سیوم باید در لوح باخر مول نکرد خمس را بسر باید بود باد آخر سپری

بود سر دیوان بست با همت جمله کنم نه از ان و نیز در شب که مع روز سیزده بود فیالجمله

دوازدهم و یکشنبه چهاردهم و دوشنبه و نیز دلالت بر نحوست است و این همه نیز اگر که ماند نیز باشد

بر آن صفر و هر کاری که باشد بر حال روز و حول خورشید هر روز که قمر بود در آن جمع و منحوس است والقوی

عقد الفضول زن در روزی که بعد تحویل خورشید بر آن باشد با حمل بر هر کاری که باشد خاص بود در خصوصیت

و بعد آن روز بر حال ایام بعد تحویل بر حال ایام قبل تحویل و بر حال ایام چه در تحویل میزان و حد دی

و حمل و چه در تحویل غیر آن بر سه صفر و رنج در مدت سیم یکی کار بی و بعضی بلا تفاوت منحوس و منحوس

است و هو الاصح نیز باید دانست که حال ایام در حمل تغیر قابل است یعنی حمل عمر در حمل آید و اول آن را که

برج ولادت شد و حمل شده قابل بود و از شمره سامان است زیرا که اول ظهور آید و این را هفت کبات

گویند و کبات نحوی گفتن است پس در هفت کبات نیز بیک کار و صفر بدن و منحوس است و اوزی

را در پنجم و جوزا را در سیم و سرطان را در چهارم و اسد را در سیم و سنبله را در دهم و میزان را در سیوم و عقرب را

را در پنجم و قوس را در چهارم و جدی را در سیم و دلو را در یازدهم و حوت را در دوازدهم هفت کبات است

نیز باید دانست که حمل را نقد اینه قابلیت و جوزا سرطان را نهد او آنچه از دو دوم

و قوس را جدی و میزان و قدری را اسد و حوت و سنبله را نیو نمال و قابل است و این

را ثابته کنا و ت کو بند و ثور و عقرب را هیچ ثابته قائل نیست و در ثابته کنا [illegible] هیچ کاری نکنند خاصه نحس

و بنیر حمل را روز یک قائل نیست و جوزا را دو شنبه و جدی را سه شنبه و سرطان را چهارشنبه و میزان

را دو شنبه و عقرب و قوس و دلو را جمعه و ثور و اسد و سنبله را شنبه قائل است ۲ و بنیر حوت را [illegible]

قائل است و ثور را ثابت و جوزا را [illegible] و سرطان را [illegible] و اسد [illegible] و سنبله را [illegible] و میزان

را [illegible] و عقرب را [illegible] و قوس را [illegible] و جدی [illegible] و دلو را [illegible] و حوت را [illegible] قائل

است [illegible] اگر [illegible] کاری کنند هیچ سعد [illegible] ثابته سعد

[illegible] و عقرب [illegible] اگر [illegible] کنند اگر [illegible] هیچ [illegible] نیست

[illegible] بدین وجه که [illegible] و یک [illegible] را شمار [illegible] جمع کنند حاصل جمع

در ۳ جای ثبت [illegible] اول را در دوم و سوم [illegible] در ۳ [illegible] چهار ضرب کنند [illegible] اول

را [illegible] و دوم [illegible] و سوم [illegible] اگر در [illegible] اول [illegible] خبری بمانند زیان بینند

اگر در [illegible] دوم که [illegible] خبری بمانند [illegible] اگر در [illegible] خبری بماند [illegible] بمانند [illegible] هر [illegible]

[illegible] اگر در هر [illegible] ۳ [illegible] بمانند [illegible] مثلا [illegible] ۳ [illegible] جمع [illegible]

[illegible] شد این [illegible] ۳ [illegible] ضرب [illegible] ۳ و چهار [illegible] شد

والعبد [illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] اول هیچ نماند و در جای دوم و سوم [illegible] بمانند [illegible]

[illegible] ماند اگر [illegible] بینید و این [illegible] اگر [illegible] ۲ [illegible] قاعده [illegible]

چنانکه

چنانکه گفتیم بعون الله الموفق شرح [illegible] نمودیم [illegible] تا اکنون شمرده [illegible] اما

الشمس بحرف [illegible] در جای [illegible] ممکن نگردد پس طرح [illegible] حرفهای ضعیف [illegible]

ساعت [illegible] چونکه بوده [illegible] و از این جهت مطلوب [illegible] که [illegible] از [illegible]

بسبب دوار [illegible] کنش [illegible] بعمل [illegible] است که از [illegible] حساب تا طالع مطلوب [illegible]

کمیت [illegible] که [illegible] جمع کند تا حساب [illegible] افزوده

[illegible] اگر ضعیف باشد [illegible] و اگر دو روز تا بیند و اگر یکی فتح باشد نوشته [illegible]

[illegible] الله [illegible] گرفته [illegible] به [illegible] در روز یکشنبه [illegible] سایه [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]

فتح گردد و در دوشنبه [illegible] سه شنبه [illegible] و چهارشنبه یازده و پنجشنبه [illegible] و جمعه [illegible]

[illegible] سایه [illegible] در روز شنبه و جمعه [illegible]

[illegible] یکشنبه [illegible] و چهارشنبه [illegible] و پنجشنبه سیزده اگر اتفاقا [illegible] یکی [illegible]

برج [illegible] نماید ستاره سوم [illegible] اطراف و منازل و حوال [illegible] طرف مشرق [illegible]

[illegible] و از [illegible] و از [illegible] و از [illegible]

بمیرد که [illegible] بود که [illegible] روز [illegible] مشرق

[illegible] که [illegible] الطرف [illegible]

[illegible] باید دانست که [illegible] بکنند [illegible] داده

زاز

بند دوم در بیان تحقیق دلائل آنکه ما نیز در وی حکمت کنند و در بیت سیزدهم استثنای کمال است که طلب دلو با بیت و در بیت چهارم

چه بیت چهارم حقیقت مطلوب بیت است و در گرگ آتش در بیت دوم و جز از انجمن بر همان که او را مه با گویند

و بیند بیشتر و در بیت کسرا [illegible] در بیت آدرا ماه بود و در بیت سیزدهم ماه در دلو با بیت که او را دلو ما گویند و در بیت نگیه

منزله [illegible] و در بیت سلیکنا مارکبت و در بیت ملک و بیت بیشتر بیت بلا که انها را که القول میشود و نیز خوانند

وان نمود شان بید بیت وجد و فرجد و انها که الا القول شود محتاج فاتحه هستند و صحت

دلو با میشوند در بیت بیشتر میشوند وان نمود شان بید فرجد بیت و جز ان از بانه و در بیت [illegible]

واشراف و بیت و اثر او و بود بیاد و بدر و اثر بیاد و در لوزی افتاب بیت و در بیت سوم بار است و در بیت [illegible]

لندر و اتس بیت و در بیت بیشتر ما لندر بیت فقط و لندر را دلو را بیت نیز گویند یعنی سلطان دلو با و در بیت [illegible]

را جهت بیت و در بیت بود با کمال است و در اشرا کما بیت بود بیت یعنی دلو با از ان بیشتر در بیت سرو نا

البتی بیت که کرس بند و در بیت هشتم و بیت [illegible] بر آن است که در آب بیت و هم در بیت [illegible]

باید دانست انجمن منزله که بعد اشراکمال بیت با بود عشر بیت باید از اخر در اشراکما و چهار بیت

می باید از او [illegible] در سرو نا و بعد در اشراکما و سرو ما با نفس بیت همان این [illegible] جمله نواله است

انجمن می باید جدید در همین دو منزل است لا جرم و در حساب حبیب و بیفت دیگر نمی باید و عیب را ذکر گویند

نیز باید دانست که چنانچه نواکب به بیت در برج حالات [illegible] با بعضه و کل با بقیه و از ایام [illegible]

با اعتبار بیت و جز بیت و بعضت و بها جو کب بیت و بیت و سنت تیر تشت تحقیق

ایضا حالیه

از ذات جواب این است اول آنکه تمام دوم و آواز سوم سیاست چهارم هر سه اگر تمام شهر التوسط
سیم را بعضی بعضی برد از وی گشتیم و الله بیاید تمام هر یک اتمام بالاتمام تر بود از اوایل مرتع و یک بار را
باید نه بر انواع و در این سخن آنکه زیره و در هر جانبی چه قدر مانده است که بر تقسیم قطع الموقف
هشت ماه و سیزده روز است و در شرق پدید چون دو ماه و با بعد روز است عبارت در سماک یک گره زده
بصورت طالع ای جوهر در صورت زهره بینیم و از روز است دنبال به عقاب نقطه طرف فلو یمنی ما یحد
و هو الله صحیح است از ز زهره طالع از پشت ملاقه تا برخی حجت که در اسفه حرکت بس است مقارن و دیگر از بدن
و زهره خاوریه بهر طرف نحس گشت باید داشت که زهره از ابتدای روز تا برگرد آنکه در نیم از تا قمر
مقارن بود تا بینا باشد پس اگر در کور زهره در حالی که مقابل با دلیل راجع است باشد سفر و ورود هیچ ضرر نبود
نیز باید دید که اتصال حیثیت شروع سفر از خانه حلول با از خانه راست تند باید خانه زن لکاحی باید
مرتع میر قرار است و صاحب حلول همی است تا اگر کسی در جا بینا است دیگر کوکب از جا بینا بود و بلا ای که نه
سفر اتصال کند بد نمی بود نیز باید داشتن که در شروع سفر شرقی روغن زند و خواهد اگر نخورد و دیده و در جنوبی
کنجد و خشک ... باشد و در غربی ماهی و در شمالی شیر برنج که کبیر باشد اگر نخورد و دیده منتقل بود
و نیز دیده در شروع سفر شرقی اگر قادر باشد بر زنان و در جنوبی بر عزا به و غربی بر شیب و شمالی بر بالکی
نوار خنده متعال شود و چون اتصال کند به نشست خانه خود لقوی بباید خند خوش کنی نجاه

بود تقویم آن ده و تقویم پنج قوس رونده ساکن بود قوس مسافت چند در دست باشد و تقویم از خانه [illegible]

دیگر تقویم آن از سرعت سیر حدت دیگر و تقویم بمسافت [illegible] و تقویم [illegible] دید [illegible] کنند

پس تقویم اگر شارع سفر سلطان تمام الملک باشد پس در شرع سفر ده روز به همین بود و کم از ده قوس

و اگر خواهش با سلطان او دیر باشد پس هفت روز به همین و کم از هفت قوس همین از اول [illegible] بوده اند

پس تحویل به همین بود و کم از هیچ قوس همین و تقویم هر که باشد تحویل ماند آن به همین و کم از هیچ قوس همین و تقویم سه روز

بود و کم از آن باشد و تقویم هفت روز به بود و کم از آن باشد پس اگر شارع سفر مقدار روزی چند در شرع سفر بماند

عمل ساعتی که در تقویم کرده باشد گردد بار دیگر [illegible] اگر دیده سفر با شروع سفر کنند [illegible] سفر اگر [illegible]

کو چند [illegible] بر [illegible] باشد [illegible] که اول استقبال [illegible] که اول [illegible] باشد

و در روز یکه باران [illegible] باد و با ابر [illegible] با برق [illegible] باشد [illegible] که [illegible]

[illegible] ابو العباس [illegible] روز [illegible] با شروع سفر [illegible]

که اگر شارع سفر [illegible] نکند پس اگر سلطان باشد [illegible] سلاح [illegible]

در شروع سفر [illegible] اگر سلطان [illegible] که [illegible] باید

که [illegible] با شمس [illegible] در [illegible] وقت صبح [illegible]

سعد [illegible] وقت صبح طرف مشرق [illegible] وقت [illegible] طرف [illegible]

و وقت نصف اللیل طرف [illegible] مقابل [illegible] باشد باید دانست که

در مقابل [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حرب	[illegible]	سماں
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	نیداریست	محزون افتد	ترکی روی یابد	ازار بود یابد
٢	٣	٤	٥	٦	[illegible]	[illegible]	٩	[illegible]	١١	١٢	١	خوبیست	در ماندن بیند	در ماندن زیان بیند	میانه بود
٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	[illegible]	١١	١٢	٩	٢	زر یابد اما محنت	ازار یابد	مراد یابد	مال یابد
٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	فایده بیند	از رحمت بیند	از رحمت بیند	از مال فایده بیند
٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	فایده بیند	از مال فایده بیند	از مال فایده بیند و مراد یابد	از رحمت یابد
٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	ترس بیمار بود	فایده بیند	محنت بیند	از حاجل کند
٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	فایده بیند	محنت بیند	از زر فایده بیند	محنت بیند
٨	٩	١٠	١١	١٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٤	٥	٦	٧	رحمت بیند	از رحمت بیند	بعد محنت رحمت بیند	از رحمت بیند
٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	از رحمت یابد	فایده بیند	کار حسن یابد	ازار یابد
١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	رحمت بیند	فایده بیند بعد محنت	مال یابد	زر بیمار بود
١١	١٢	١	[illegible]	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	بعد رو نماید	فایده بیند	در مال زیان بیند	حرمت نماید
١٢	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	خبر بیماری بدحالیست	از رحمت بیند	حرمت رو نماید و [illegible]	ازار [illegible] یابد

وچهارشنبه که با فیبت [illegible] سیزدهم وچهاردهم [illegible] واما [illegible] باید دانست که نتیجه بیستم و دهم و سوم یکیست و نتیجه چهار دهم

وچهارم یکشنبه و نتیجه [illegible] و سیم [illegible] واما [illegible] یکیست یعنی [illegible] در [illegible] وچهارم و پنجم [illegible] در [illegible]

سیزدهم وچهاردهم [illegible] واما [illegible] باید دانست [illegible] منازل

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکبر یعنی [illegible] [illegible]

سعودت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکبر [illegible] [illegible] الله باید کرد و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بالسعود [illegible] [illegible] [illegible] خانه در

[illegible] خانه در [illegible] کننده در [illegible] خانه از ابتدای یکشنبه [illegible] ایام [illegible] خانه [illegible]

[illegible] ایام از ابتدای [illegible] [illegible] منزلی که از [illegible] پنجم [illegible] یعنی [illegible] دوشنبه

وار ابدی بیرنی ارز لسرا بهم مرتبه ست بعید ارسیک و تجدید رسیم بجنیق باشد بیکها وری بنیه

منازل مع الهیئت ثبت کنند دو یا نقطا مهاجوکت ... ون مهاجوک با نقطا ... وکس

در هر نومے هر منزلی که مهاجوکت دروان نوم بمال بود که در مقابل منزل الان نوم لبس اکسعد نوبعد لنفرده واکس

وسعد آنند وبر بجابت وتوقیه ودهوح وسرے سنبل وجبهر ومیشر ومالنس وبدم ولبده

وسسبه واجرت بزل ستهر ویر بورد بمال وفشت وجس کال آدند ودموم الکیه ودموداکه ودجس

ومرکره ولبناک واتبانث وحرث وکال وموسیل وکدّ وماتنک وراحسن وجبر واستهر سکان اسرث

یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	جمعه	شنبه	مهاجوکه	
ای اشنی	برساار	اسلیکها	هشت	اثراوده	اثراکها	ست سکها	انفذ سعد	س
بهرے	اورار	ملکا	جترا	حسبا	البحث	بورب سادر	کال ودکس	ن
کرلکا	بنیرلو	بوربا	نورلے	مول	سرول	اثر سادر	دموم الکیه	ل
رو بنے	ملکه	اثرز	بیاکها	بوربا کهاد	دهسها	ربورلے	برهیت	س
مرکسرا	اسلکها	هشت	اثراوده	اثراکهاد	ست سکها	اسینے	سونسه	س
اورار	ملکا	جترا	حسبا	البحث	بورب سادر	بهرلے	دمواکه	ن
بنیرلو	بنیرلو	بوربا	نورلے	مول	کرول	اثر سادر بد	دهوج	ل
ملکه	اثرار	بیاکها	بوربا کهار	دهسبا	ربورلے	رو بنے	سرے سنبل	س
اسلکها	هشت	اثراوده	اثراکهاد	ست سکها	اسینے	مرکسرا	بجبهر	ل
ملکا	جترا	حسبا	البحث	بورب سادر	بهرلے	اورار	مدکر	ل
بوربا	نوراسا	مول	سرول	امر سادر	کرلکا	بنیرلو	جتیه	س
اثرا	بیاکها	بوربا کهار	دهسبا	ربورلے	رو بنے	ملکه	میشیر	س
هشت	اثراوده	انزاکهار	ست سکها	اسینے	مرکسرل	اسلکها	حالنس	س
جتیرا	حسبا	البحث	بورب سادر	بهرلے	اورار	ملکا	بدم	س
بنوذلے	مول	سرول	اثر سادر	کرلکا	بنیرلو	به بوربا	لیناک	ن
بهاکها	بوربا کهار	دهسبا	ربورلے	رو بنے	ملکه	اثرز	اتبانث	ن
انوزاوده	اثراکهار	ست سکها	اسینے	مرکسرا	اسلکها	هشت	مرث	ن
حسبا	البحث	بورب سادر	بهرلے	اورار	ملکا	جترا	کال	ن
مولے	سرول	اثر سادر	کرلکا	بنیرلو	بوربا	نوربے	وسال	س
بوربا کهار	دهسبا	ربورلے	رو بنے	ملکه	اثرز	بیاکها	سنبه	س
اثراکهار	ست سکها	اسینے	مرکسرا	اسلکها	هشت	اثراوده	اجرت	س
هشت	بورب سادر	بهرلے	اورار	ملکا	جترا	حسبا	مولسیل	ن
بحرول	اثر سادر بد	کرلکا	بنیرلو	بوربا	نوربے	مول	کد	ن
دهسبا	ربورلے	رو بنے	ملکه	اثرز	بیاکها	بوربا کهار	ماتنک	ن
ست سکها	اسینے	مرکسرا	اسلکها	هشت	اثراوده	اثراکهار	زراحسن	ن
بورب سادر	بهرلے	اورار	ملکا	جترا	حسبا	البحث	حبر	ن
اثر سادر	کرلکا	بنیرلو	بوربا	نورلے	مول	سرول	استنهر	س

شماره تجسم فند کونات و دوان   در وقت برابدال از خانه خود بار رسنه خود بار دوباره خود در عزم

ه سهره ...

لو ندیم ترابا

و در مقابل آن چو کشی و چنان نور نکند که بدیمن است بلکه چو کشتی را نیست دانه یا طرف را که ازان نسبه نکو کند
سه جهه چو کشتی مقابل خانه آن بنیکو جو کشی در برج او و ششم طرف مسری بیشانه و دویم و یازدهم لکن و دوم
و سیوم و بخبر و دو چهارم و چهارم از الفرم نیز در سیم و چهارم مغرب و دهم الصیح و نور بها باید و دوازدهم و دهم سمال
و در ششم و اعاده کس السابل چنانکه گفتیم محمد الموصوف الحمد و در باب سیوم حرف بنیر قرار بر همه ارضیت
و چو کشی یدبر و جمدق سیرات ایکار ازکب تعوید جوازات بنیدی و در باب هندی نوشتن بهتر و نخاب انعدا ربیعی عزیمت باشند
و اکنی بر گرمی سپیند و قبات بلتن نخاک و خصوصیت طعم باید و خوب بر شیر در خمان تا دو گلستان ببندند و نیز
بر حجر تعوید محبت عز برلی را و عاردار است و مهور کار دور اعجیب اکفل بهتر است و باید بر یک منس بر کنه برده
فتح باید و شمای بر ثبت خرید و فروخت صوامات بهتر بود و ان پی بر شیر لعل روز عدالت را بنمایند
آخر روز محبت و را دیگر باید در نسب که غیری و ان سی رجال الغیب را که عبارت از حو کیت از شنبه کرده سیم
هم امروز شنبه بر تاریخ ماه در نظم شنبه بنا بر آنکه یا برابر که اولین شنبه کنت بیست و نهم ماه اشنا کرده اهم ام جی
برکه حقیقی صحیح ماه الله درجه بوده و در برابر بر کنز ۳۰ الم و لو واقع بدین اعتبار غره ماه که تاریخ لعل باشد خانه ۲۸ در تاریخ
واقع نشد نه در جز هیچ بر کار و اوف لکن بمدد جاری واقع نبود پس برابری وقوع غره در تاریخ روا باشد به رجال الغیب را
در تاریخ خانه الکی نبود گویند که در غره ماه خانه الکی نقد و در جزوی که خانه بیست و ربست بود گویند که در دویم ماه خانه بیست و نهم
عشا الله ابجد معنی در تواریخ و بنده بر بن تقدیر تفاوت نمی افتد بلکه در تواریخ نیز دو عدد اخر ایند تعقیبه تنبیه کرده چنانکه
در غره اگر اخرانید هیچ اگر در دوم ماه جو شنبه عشا الله اگر از شنبه دو کم کند تاریخ گردد و قس علی هذا المثال اما بعد

وقوع عره نجم در دو برج بقدر تفاوت افتند ونظیره تعبیر اینست کنجح بانش کنجح نمش بن کنجح
بانس کنجح زش نقطرس و نمش زللارتیا خیر مبهم و تقدیم سین خلدن نخبن خطاست هرکه
رصلس دلهر وفرح از حظ تا یابد سیاره چهارم در بیان آنکه نهاد خران و اقبال گیتیات
زمانی مانع چنین گویند که زور چهارم کتیبر کنار که محار وقت بوده در باب سفر بایم مذکور کردند
که بلکل کلاه وجه سعید و خوشی بر نیست ملکی گفت نحوم که اگر مراقی او در عشق سعید باشد باید در قیب ورنه
بی دوم [illegible] گفت سکون که اگر در وقت بر آید از مکان مالوف سکونت نیات قطع باید در [illegible]
و آلذنی منسوجه گفت او کیا کون که وزیر وقت بهر طرفی که تولید کرده بیار نیات [illegible]
گفت تخرے دل بحیری که اگر دل رفتن گراید بامداد رفت فلاکه پس هرکه ازین چهار عامل باید خوش
نیست ونزد هنود لو کهار چهارت از وقتی است در روشن ستارگان زوال پذیر دو کمان
خور بید بیدار کرده دو طرف مشرق ماه فیروزش نمود واند که سرخی صبح باید بعد از آن تمام سپید زنند
شرح تر [illegible] پس این وقت را دیو با مدام طلبکار اند بر هنجی که تحولت [illegible] و منته وزه نحوست
قمر در این وقت منظور دارند بلکه برابر نحوست اگر باشد حکم ندارند قبال او کیا وقت صبح کاذب است
ابر بندگان هنود بیدار شده باشند ودیگر تتمه چکر اینست [illegible]

[illegible] نیست اگر در همین زرع سیاه [illegible] باشد یا زنبور یا [illegible] زرد

یا پارچه سفید که از خانه کاود می اولاغ باشد یا کولی که مانکنه باشد یا کسی که گریه میکرده باشد [illegible]

یا مرد سازی زن باشد یا آلتش [illegible] باشد یا رباز داری که شقه کشیده باشد یا کاغذ یا [illegible]

سرکین می اولاغ باشد یا سگ کبر کوسفند [illegible] کرده می اولاغ باشد یا کسی که بر سر خود خاک زده می اولاغ باشد

یا کوزه پر آب در نظر آید بد باشد [illegible] و اگر در آن [illegible] که تیز باشد یا [illegible] که دلیل بود [illegible]

شرخ و [illegible] بعضی سیاه است یا شتر یا [illegible] یا شتر غزال یا [illegible] باشد [illegible] آواز میکرده باشد

یا خر یکه آواز کند یا گنجشکی که سرخ بود یا بوم که [illegible] باشد یا بوزینه در نظر آید بسیار نیک است [illegible]

در خانه و جز آن هر عکس [illegible] نیک [illegible] بسیار نیک بود و آنچه در [illegible] نیک بود در [illegible]

نیز در خروج اگر [illegible] یا زنی حامله [illegible] نیک است و [illegible]

[illegible] و نیز در خروج اگر [illegible] یا وقت صبح از شرق [illegible] یا وقت شام از [illegible]

مشرق رود نیک است و بر عکس بد اگر شغال [illegible] عجیب یا [illegible] رود

و بر عکس میانه اگر غلیواز [illegible] فریاد کند نیک و بر عکس بد اگر [illegible] آواز کند و [illegible] زند نیز نیک

اگر روباه [illegible] خود [illegible] نیک [illegible] بد [illegible] عجیب [illegible] نیک و بر عکس

بد اگر گرگ یا [illegible] یا [illegible] خام یا [illegible] یا [illegible] نیک [illegible]

[illegible] قهقه زند بد اگر وقت خروج از خانه [illegible] زاغ سیاه بسیار شغال آواز کند

باید رنمی الیدور از حقیقت کویاینه خط یکبس جعفر ... از ان ازوارد نی مر ... ثلث ... مگذ حج

بود در اول بنور سلطان بود اگر موافق بیست سلطانی ببود اکو اکر و قلی ... جه برضای الله العز یابد

و الا بعلم الغیب الا الله ... بیکنوع دیگر وجه آنست که بر زمین چهار خطوط مستقیمه ... فرق

مناسب از رزق بنویسد و چهار صورت ... کشد ... که بر چهار زاویه بایدباید و بر چهار زوایا بعده

در رونده الطلوع بنویسد و در زاویه خاکی ... و در روند الادنی ... در زاویه ... در نقده و در روند العروج

سی و در زاویه ایله و در روند السماء هیچ و در زاویه الشی ده و در میان چهار بیت کنند بعده کل عدد ...

در اول نقش ... الا نه ... بنهد زانکه ... هایی رباعی ثمره دارند ... زیاده الموقف

بود ... و چهار ده و هیچ ... ٣ ... سلطنت ... نه و ... شنبه

و بعد از عادات ... اگر کسی از کیفیت ... ماند ... اگر نام بکر فرزند بکرد و اگر نام

یکشنبه بکرد بهر وجه خیر است اگر دوشنبه یا پنجشنبه یا آدینه نیز نیکو اگر چهارشنبه در ... اگر سه شنبه

١٠	٨	٣
٥	٤	١١
٩	٦	٧

در اول توقف است اگر شنبه خوف بود و صورت ... است

سائل را فرماید که نام میوه از میوه ها بکیرد هر نامی که بکیرد حروف و ابجد ... و بعد ...

شمرده و ... کنند و تبدیه ... که در مستقیمه است در و ضم کنند ... را ... کمال طرح ... باقی ماند و اگر

یکی ماند یا ... ماند ... فتح ... نامراد آید اگر صفر ماند ... دیگر اگر ... پنجشنبه ...

باید ... بکر ... حاجت ... اگر ... یکشنبه ... پنجشنبه ...

ازالیه ... الیم

اگر [illegible] روز جمعه و یکشنبه و چهارشنبه و سه شنبه با خصوص [illegible] بعد از آنکه [illegible] البته برآیند از قدم زیر [illegible]

با [illegible] دیدن هر [illegible] [illegible] شگون [illegible] شبانه و چند که آواز کند بر جای [illegible]

[illegible] ستاره [illegible] به خود [illegible] قدم [illegible] که [illegible] گسترده [illegible] کلاغان [illegible] اگر [illegible] ماند

دیگر فایده ببینند و اگر چهار [illegible] [illegible] اگر سه یکی [illegible] اگر چهار در [illegible] اگر هیچ خود [illegible]

خوش رسد اگر [illegible] [illegible] ملاقی بود [illegible] [illegible] شگون گرفتن [illegible] که از زد

جهت [illegible] گویند اگر یکی از جا [illegible] افتد [illegible] اگر هر یکی از دور [illegible] افتد بر [illegible] شود اگر یکی

از جا [illegible] پهلو افتد فرزند [illegible] از جانب میوه رسد اگر هر یکی از جا [illegible] رسد اگر [illegible] سلطان شود

شگون [illegible] اگر از اعضا [illegible] [illegible] ملاقی شود و نفع [illegible] ببینند و اگر بر اعضای بسیاری

[illegible] روی نماید اگر [illegible] [illegible] روی نماید اگر هر یکی از دو [illegible] روی

ملاقات شود و نیز نفع در ماه ببینند شگون [illegible] از ابتدای روز [illegible] آواز کند

از ابتدای [illegible] و از [illegible] [illegible] ترتیب [illegible] که در [illegible] آواز کرد شمار [illegible]

که بر [illegible] روز [illegible] منتهی شد اگر بر یک [illegible] شود [illegible] خوف است اگر دوشنبه [illegible]

اگر سه شنبه [illegible] اضطراب [illegible] و چهارشنبه ملاقات [illegible] شود و پنجشنبه فایده ببیند و اگر آدینه

خورش خوب رسد و شنبه [illegible] شود و ترتیب از مشرق [illegible] و از [illegible] جنوب [illegible] ابتدای

جنوب و از جنوب [illegible] و از [illegible] مشرق و از ابتدای [illegible] سلطان [illegible] که [illegible] کرده

بشمار زده اند که حیثیت هر کدام که است فیه ... هزار رخنه می‌گویند و بندا ... می‌گویند

که بهوت گذشت سلطان است یعنی سلطان را بر چیزی می‌گویند و اگر کسی ... به همین دلیل

یعنی سکون کننده را چیزی می‌گویند و شمار بزرگان و کلانان و بیت سعد و نحس ... چیزی

آواز می‌زند نیز اول یگانه است و دوم بایش یگانه و سوم بایش دو است و چهارم بایش ... یعنی از دو اول

بایش آواز کرده می‌گویند و بد دوم بد ... دیگر باید دانست که منازل سه است ... بیت یکی

... منازل ... خانه و باغ و ... و ...

و ... بر تخت ... پادشاهی و ... برای ... و ... رفتن و ...

بلند کار خود ... منازل ... و نیز ... و ...

و ... و دیگر ... درین منازل ... قلعه ... و آموختن تیر اندازی و ...

خوب است ... منازل تحت الثری است منزل و مکان ... و ...

پس درین منازل ... حوض و چاه و ... کار ... و ...

خط ... اول بایش ... دوم بایش ... سوم بایش ...

خوب ... چهارم بایش ... طرف ... اول بایش ... دوم بایش

با کسی ... خصومت ... سوم بایش ... چهارم بایش با کسی ...

طرف جنوب است اول بایش ... دوم بایش ... سوم بایش ...

چهارم بایش ...

یا کسی از جای خبری رسد یا درد بیرون آید یا کسی سخن زند دوم یا کسی با کسی جنگ و نزاع اندیشه کند
سیوم یا کسی کیفیات خوش رسد چهارم یا کسی با کسی جنگ و خصومت شود طرف مغرب اول یا کسی ترس
پادشاه پیدا شود دوم یا کسی با کسی جنگ و خصومت شود سیوم یا کسی کیفیت خوش رسد چهارم یا کسی از کسی جنگ سخن
طرف شمال اول یا کسی حال بیمار و چهارم یا کسی خبری از غیب رسد سیوم یا کسی سخن بشنود چهارم یا کسی
خبری از غیر و کیست دید طرف سیم اول یا کسی در دهان زبان ببیند دوم یا کسی از ... ببیند و شوم
یا کسی خبری علت ببیند چهارم یا کسی چوب خورد یا غیبی ببیند طرف السان اول یا کسی خبری رسد
دوم یا کسی با دوستی ملاقات شود سیوم یا کسی ملالت ببیند چهارم یا کسی زر و مال یا سیم رسد
دیگر کسی در میان قصه باشد و بالای هم کسی عطسه زند پس اگر اول یا کسی بانگ موش ببیند دوم یا کسی خبری فایده
ببیند سیوم یا کسی حرف الت پدید آید چهارم یا کسی خبری فایده باشد سکوال صوله اگر طرف عرب ببیند
مال بسیار بر دولت ... اگر طرف شرق ببیند ... تو بینی چون بگذرد و اگر طرف سماء ببیند زنان
نیکو با مال و نعمت خدای تعالی بدهد اگر طرف جنوب ببیند در آن سال هلاک شود و ملال افتد.
اگر طرف باب ببیند همچنین خدای تعالی بدهد کسی دهد اگر طرف السان ببیند در آن سال ... ببیند همرد
نران اگر طرف اکنی ببیند در آن سال مال او برود اگر طرف شرق ببیند تمام سال جنگ شود
اگر غرد کهان یا هر بانی فیال ببیند حالت باید که به دروازه فیال ببیند اگر عند طلوع شمس ببیند

غله بسیار شود اگر نزدیک خود بینند و ببینند که زیاده باشد باد و بسیار علامت بلاها شود اگر در میان

جنگها بسیار باید اگر بر آسمان نیران ببینند الا هم خاطر و قوه آن دل بیرون دهد اگر بر گل نیلوفر یک بی با

بینند یا بالای گاو یا بالای آب یا بالای جای کلال بیند پادشاه شود اگر بالای گاه شبنم بیند حجره

پس آید اگر بالای سر کسی بیند اثرات الله الحی صاحب کوس گردد اگر بر درخت میوه دار یا بر در

کاه گزیده یا بر درخت شیر و ببینند نیک است اگر بر انبار غله بیند کار خیر فرزندان شود اگر

بر کشتی که پاره غله باشد بیند دلالت فایده بسیار شود اگر بر جا سبز یا بر برگ گل

باشد یا بر درختان یا بر شاخ بریده مردم یا از جانوری بر موی سر کشیده مردم یا از جانوران برگاه

ریزه از هر غله که باشد یا پاره حجر بیند بر همه بد است   ستاره بیستم در ادب کتبی

سخت زکیه و حرانی   راویان ثقات و اکابر ارباب الباب حنین گویند

روزی یار ربیعی و صاحبو با هم نشسته بودند یار ربیعی از صاحبو سوال کرد از حنیار ساعات که در ساعتها

که مختار و منتخب از جمع ساعات بعضی چرا بود تا بوجود آن از اختیارات دیگر متردد نگردد

گفت ساعتی که چنین مختار بود و کدر آن در صبح مدخلی نباشد و خبر محال صدق دیگر نبود چنانکه

اگر نجوم نیستند و بیرون و کوکب اختر و رجال الغیب در جوکش باشند و کران در زور و کر گیج داشتند

و در آب و پده و حجم کهنت و خور تحویل و طالع و جهور نیت و را سی و کاف نیست و غیره نحوست

در میان بپدید آید بوقت لایک و وقوع کار در آن ساعت هیچ نحوست متاثر نگردد و خیر بسیار در آن و بر آوری

دیگر بود

دیگر نبود و از حرکت کهتر است که در بیان کارها گفته شده [illegible] که ساخت اول عون بانام یعنی عون بادوم
یعنی تدبیر یعنی تقیه سیوم گوهری یعنی ممیت چهارم اجرت یعنی زرکی پس کار کردن در عون
بود یعنی ضرر هیچ نبود و دزد بده خبار و جدال باشد و در گوهری موت روز نماند و دوا اجرت
بجمع کار تمام شار و بلاد و تمام بلاد جست نبود این هر چهار سخن و در هر صورتی از روز که بارزده صورت وارد است
که هر بارزده صورت علام برحسب دلیل عامل و عاقبت و صورت اول جهاز روح اول یعنی نام
دارد یعنی ضرر دوم دین یعنی مال سیوم بیکلم یعنی راحت چهارم سوک یعنی غم پنجم زورک یعنی مرض
ششم دگله یعنی رحمت هفتم هیری یعنی فراق هشتم آو یعنی حیات نهم حرت یعنی هوس دهم عال
یعنی وفات که یازدهم حی یعنی فسیح دوازدهم [illegible] یعنی طرب سیزدهم لاله یعنی ریح چهاردهم سنبوکه یعنی صبر
پانزدهم اتند یعنی سرور و در هر یک را برخه نام است همان شمره که [illegible] پس در حق باحب [illegible] نماید
که مقصور کرد و در [illegible] هیچ تدبیر ها کنند و تحفه ای و در [illegible] کند و کارها را ان و در سوک [illegible]
باران کند و استعمال عطریات نیز و در زورک تدارک کند [illegible] و در دگله در دین [illegible] کند
و در هیری ملازمت شاه کند و دیگر کارهای بزرگ و نیز نیز و در آو هر کاری که باشد فلاحت ببیند و هم جا فتح
بود و در حرت [illegible] کند که در هر کار زنان ببیند و در کار زر و در اول و بار جلد [illegible] و در حی بدان
کند و در [illegible] کارهای کلان و بزرگ کنند و تجارت نیز و در [illegible] فتح ببیند
و در لاله هر کاری که کنند نیک باشد و در سنبوکه هر کسی را [illegible] است و عقوبت کردن نیک

لند و در آن شد هرکاری که کنند نیک نشد نیز حرف صحابه کملان و باح نش ندان و جایه نوسیدان

وجمع کار آلات یعنی ده شکرم نیک شناسد علامت عرث نیک صنوبرت لصورت

هدایه مدور و بالای او خطی مستقیم چون الف علامت شده للاتصال خطی منحنی بدو صنوبر لصورت مرغوب

فصاعد او علامت سوال صنوبرت لصورت ترفوم فقط علامت کری یک صنوبرت و بالای او خطی

مستقیم بدینگونه آخرت ٥ شده ٥ سوال ٥ کرهرت ٥ شده را بدهد و ملهی و اگر نیز کو

وکرهری را حرث وکره نیز گویند و جمله هر یکی در پانزده صورت بس تقفل که نوشته

شد فافهم و تامل

روز یکشنبه	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر
شب یکشنبه	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور
روز دوشنبه	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز
شب دوشنبه	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال
روز سه‌شنبه	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت
شب سه‌شنبه	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت
روز چهارشنبه	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض
شب چهارشنبه	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت
روز پنجشنبه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت
شب پنجشنبه	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات
روز جمعه	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت
شب جمعه	وفات	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	[illegible]
روز شنبه	فتح	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح
شب شنبه	ظفر	ربح	صبر	سرور	حرز	مال	راحت	نعمت	مرض	زحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر

روز یکشنبه خ سعد اوج

[illegible]	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور
	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر
شب یکشنبه	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال
	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت
روز دوشنبه	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه
	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض
شب دوشنبه	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه
	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ط	ط
روز سه شنبه	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه
	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه
شب سه شنبه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض
	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ط	ط
روز چهارشنبه	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه
	ه	ه	ط	ط	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ط
شب چهارشنبه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت
	ط	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ط	ط	ط
روز پنجشنبه	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات
	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ه
شب پنجشنبه	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت
	ط	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ط	ه	ط	ط
روز جمعه	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات
	ط	ط	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ط
شب جمعه	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح
	ه	ه	ط	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ه	ط	ط	ط	ط	ه	ه
روز شنبه	ظفر	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر
	ه	ه	ه	ه	ه	ط	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه
شب شنبه	ربح	جبر	سرور	حزر	مال	راحت	نعمه	مرض	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح
	ط	ط	ه	ه	ط	ط	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ط	ه	ط	ط

م حاکم مقدم سوم

روز یکشنبه — اگر کسی دکانی…	حرز	مار	ارحت	لعمت	وحش	رحمت	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز
شب یکشنبه	مار	ارحت	لغمة	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار
روز دوشنبه	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت
شب دوشنبه	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه
روز سه شنبه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش
شب سه شنبه	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه
روز چهارشنبه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت
شب چهارشنبه	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات
روز پنجشنبه	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت
شب پنجشنبه	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات
روز جمعه	فتح	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح
شب جمعه	ظفر	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لغمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر
روز شنبه	ربح	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمه	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح
شب شنبه	جبر	سرور	حرز	مار	ارحت	لعمت	وحش	رحمه	دولت	حیات	موت	وفات	فتح	ظفر	ربح	جبر

و آنچه کهتی که اخص الخاص بموافق جمیع کتب معتبره ایشان [illegible] به پاره تیب بیان نجم آن از جمیع [illegible]

[illegible] که در اول لگن و در هیکل [illegible] ولادت و [illegible] کار [illegible] حکم نخواهند آنست که در فصل [illegible] مهورت

و هر ساعت که به ترتیب [illegible] صحیح به اعتبار آن که موقوف بر مهورت شد مضبوط نموده آمده است تا در هیکل غلط

نکرد و اگر احیاناً بالسهو کاتب غلط بود بهمان اکتاب موافق قانون که [illegible] در بیان عمل آید صحیح نمایند پس [illegible] مهورت

اول [illegible] درست یعنی خطره دوم [illegible] یعنی [illegible] سوم [illegible] یعنی [illegible] چهارم [illegible] یعنی [illegible]

یعنی [illegible] ششم [illegible] یعنی [illegible] هفتم [illegible] یعنی قطبی هشتم ابهجیت یعنی [illegible] نهم [illegible] یعنی [illegible] دهم [illegible] یعنی

[illegible] یازدهم [illegible] یعنی [illegible] دوازدهم [illegible] یعنی [illegible] سیزدهم [illegible] یعنی [illegible] چهاردهم [illegible] یعنی [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] یعنی [illegible] و در [illegible] کارهای مخوف و [illegible] کنند و در [illegible] باید و

[illegible] ماند و در [illegible] و در [illegible] و طفل بمکتب [illegible]

در خانه نو در آمدن و در خرید نو کارهای [illegible] ماند و در [illegible]

[illegible] ماند و در [illegible] و [illegible] ماند و در [illegible] کارهای [illegible]

در [illegible] و [illegible] ماند و در اول کارهای عداوت و مخالفت و در [illegible] کار [illegible]

کردن [illegible] ماند و در [illegible] کارهای [illegible] و در [illegible] در [illegible]

در مجلس [illegible] ماند و در [illegible] ماند و در [illegible] شروع علوم کنند و در [illegible] طلوع [illegible]

یعنی [illegible] و [illegible] طلوع [illegible] یعنی [illegible] و در [illegible] طلوع [illegible] یعنی [illegible]

و در [illegible] کار کردن [illegible] تمام نموده [illegible] و در [illegible] نیم شمره و در [illegible] هیچ شمره به [illegible]

[illegible]

بسر طالع او سهو کنی کرده است یعنی غایب و مرا او عقرب و ثوری و حمل را از جو کنی و سنبله و جوزا است
و اسد و حوت و دلو را سهو کنی کرده است و در یوم الاحد از ابتدای خطر نوشته و در اثنین
از ابتدای عشیه و در یوم الثلثا از ابتدای تذکره و در اربعه از اغار قطعه و در خمیس از انفار جلد و در جمعه
از اغار بعیده و در یوم السبت از انغار قتیله نوشته و در ابیات از لفظ صنعو فلک و چرخ و سما
در سماء کره صورت است اول یعنی صفر باید دانست که علامت نیز صفر است بصورت مدوره
مدور نقطه و از لفظ کمان و قوس و جمع زروع و جمعیت چه صورت بکنی که مرادف دهنده ا
یعنی لقمه باید دانست و از لفظ ابر و از لفظ ملک یعنی فرشته ۳ صورت کرگه
مرادف کرده است یعنی مثبت باید دانست موافق کمیت حروف مکتوبه آن لفظ و از لفظ قدم
... و پای یک صفت و از لفظ نبی و احمد صلی الله علیه و سلم ۳ و چهار صورت ... یعنی ...
باید دانست موافق کمیت حروف مکتوبه او و از لفظ دو دست ... یک صورت ... باید دانست
چنانچه نوشته شد فافهم و تامل   ابیات للمؤلف

مالکه وبعاکر وحوت وسماکه ... جفر وسبے وقوس ... یوم للاحد ... هم فهد ... صفر وکمان از روب ...

روز یکشنبه	خطره	نجاری	عنیله	ارادی	مدمی	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	ه	ه	ه	ه	ه ه		ه	ه	ه	ه	ه	ه ه		ه ه		ه

لعل ... دیگر کمان صفر ودام دیگر ... روح وکمان ... وطهر ... الاحد ... جفر

شب یکشنبه	نجاری	عنیله	ارادی	مدمی	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره
	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه ه		ه	ه	ه	ه	ه ه		ه ه		ه ه		ه	ه

فرح وطهر جمع وکمان دیگر ... صفر ... وقوس وکمان ... وطهر ... روز ... راسمی

روز دوشنبه	عنیله	ارادی	مدمی	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری
	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی
	ه	ه	ه ه		ه ه		ه	ه	ه	ه ه		ه ه		ه ه		ه

رحل ودکر ... فلک فرح وطهر صفر وکمان ... احمد ... قوس ... ورابع ... اثنین ...

شب سه شنبه	ارادی	مدمی	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری	عنیله
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه ه		ه	ه	ه	ه	ه ه		ه	ه ه	

رحل وقدم احمد دیگر جمع وکمان ... فرح وکمان ... وروح ... روز سه شنبه ... اثنر

روز سه شنبه	مدمی	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری	عنیله	ارادی
	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه ه		ه ه		ه	ه	ه ه		ه ه	

روح وقدم رحل ... دیگر طفر ... ثلثا ... سمی

شب چهارشنبه	جلوسی	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری	عنیله	ارادی	مدمی
	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه

حمره ودکر فرح وطهر ... وملک ... جمع ... دیگر ... اربع ... اکبر

روز چهارشنبه	قطیو	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری	عنیله	ارادی	مدمی	جلوسی
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	ه ه		ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه ه		ه	ه

احمد ودکر فرح ... وقدم ... احمد ... جمع ... اربع ... حرس

شب پنجشنبه	عماری	علادی	حربی	سعیدی	معود	فتیله	رواحی	جماعی	علوی	خطره	نجاری	عنیله	ارادی	مدمی	جلوسی	قطیو
	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلطانی	سلطانی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه

...

یوم الخمیس احد بود اول بدکر قوس و کمال صعود و ظهر فتح در دو شب کمال خفت الی آخر

روز پنجشنبه	علامه	حره	نقیه	سعود	قبله	روحی	جماعه	علوی	حطره	نکاح	عقد	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	
	نورانی	نورانی	سلکی	[illegible]	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	سلکی	سلکی	نورانی	نورانی	
	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]		

رجال و نیست دیگر بر نایت دعاء دولت ظفر دولت مکان فتح و ظهور کمال الحمد لله بدر

شب جمعه	حره	لعقد	سعود	قبله	روحی	جماعه	علامه	حطره	نکاح	عقله	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	[illegible]	[illegible]	
	داخلی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	
	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	ه	ه	

دولت ظهور رجال دیدم حج و سعد قوس کمال زایل بنی و رستمی شد روز اربعه آخر

روز جمعه	لعقد	سعود	قبله	روحی	جماعه	علوی	حطره	نکاح	عقد	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	
	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	سلکی	ظلمانی	
	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	

رجال و قدم دیگر بنی صعود و کمال رجال قدم دیگر بنی صعود و علم چون نایب اد بنیه در

شب شنبه	سعود	قبله	روحی	جماعه	علوی	حطره	نکاح	عقد	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	لعقد	
	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	
	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	

رجال و ظهور ظفر و دعاء رجال الحمد لله کشنبه بیماند صعود و علم و صعود ظفر دولت بیمار دوم

روز شنبه	قبله	روحی	جماعه	علوی	حطره	نکاح	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	لعقد	سعود		
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	
	[illegible]	ه	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	

الحمد لله خالک رجال و علم و دیگر بنی صعود و کمال قوس و بنی روح ز جمیس خواهد اگر

شب یکشنبه	روحی	جماعه	علوی	حطره	نکاح	عقد	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	لعقد	سعود	قبله	
	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	
	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	

رجال و کمال اکمل در بورکی یوم الاحد بیست رجال دعدم روح و دعو فتح و دلالت ظفر و علم دیگر بنی ظفر الی آخر

روز یکشنبه	حطره	نکاح	عقله	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	لعقد	سعود	قبله	روحی	جماعه	علوی	
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	
	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	ه	ه	ه	

رجال و کمال ظفر و بنی قوس و دعدم رجال ز جمیس فتح و ظهور الحمد لله و دعو صعب و دولت نایکر

شب دوشنبه	نکاح	عقله	اراده	مدقن	علوی	وظیفه	عارت	علامه	حره	لعقد	سعود	قبله	روحی	جماعه	علوی	حطره	
	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	
	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	

ربع و سما خرج و بنی صفر ذو ملک اگر کمال   فتح و ظفر خرج و ظفر دولت بدو سه تسخیر

روز دوشنبه	عسله	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری
	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکانی
	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه

رحلت و کمال خرج و بنی صفر ... دولت ملک فتح و ظفر در ملک ... استی

شب سه‌شنبه	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله
	ظلمانی	سلطانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه

ربع و کمال خرج و ظفر فتح و ملک دیگر سما   دیگر بنی خرج و کمال و قوس از سه‌شنبه ...

روز سه‌شنبه	مدرس	حلوی	قطعی	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی
	سلکانی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	ظلمانی
	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	[illegible]

قوس و کمال خرج و بنی قوس و ملک دیگر بنی   فتح شب دیگر در شب ... چهارشنبه

شب چهارشنبه	حلوی	قطعی	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس
	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	ارادی
	[illegible]	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه

قوس و بنی رحلت و دهم احمد کمال زائل ... کمال   دیگر دوم الدائم   دولت تمام ...

روز چهارشنبه	قطعی	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس	حلوی
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	ه	[illegible]	ه	ه

رحلت و دهم فتح و ظفر خرج و دهم رحلت و بنی   خرج کمال خرج و ظفر در ... الدائم ...

شب پنجشنبه	عماری	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی
	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه

فتح و ظفر خرج و کمال احمد در قوس و کمال   خرج ذو ملک دیگر ظفر ... ارد ...

روز پنجشنبه	فلادی	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی	عماری
	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی
	ه	ه	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه	[illegible]	[illegible]	ه	ه

رحلت و بنی خرج و کمال رحلت و دهم دیگر بنی   بالت سما ... و ظفر ... اکابر ...

شب جمعه	حربی	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی	عماری	فلادی
	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی
	[illegible]	[illegible]	ه	ه	ه	[illegible]	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه

فتح و کمال احمد در قوس ... فتح و بنی   خرج و دهم گوید ... از روز ... خبر ...

روز جمعه	اسعده	مسعود	قسله	رجای	جماعه	علویه	حمره	نجاری	عسله	ارادی	مدرس	حلوی	قطعی	عماری	فلادی	حربی
	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نورانی	نورانی	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	[illegible]	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه

روحی و بنی صفر و کمان قوس و بنی لس الکمات لس خفت بالا شب آدینه بر مدحه سالم

شب جمعه	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری	اغنبله	ارادی	مدحی	جلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده
	نوری	نوری	سلدی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	کدلای	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	کدلی	سلکی	سلکی
	٥ــ٥		ه	ه	ه	٥	٥ــ٥		٥ــ٥		ه	ه	ه	ه	٥ــ٥	

رحال و طور ۳ از دلی صبح و طور عوج و طور زحال و طور صبح و دلال فحص و با شنبه سحر

روز شنبه	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری	عسله	ارادی	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود
	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری
	لا	ه	٥	٥	٥	ه	ه	٥	ه	لا	ه	ه	٥	ه	ه	لا

رحال و بلاک رحال و بنی عوج و کمال قوس لی اجی دیگر بنی عوج و دم خواری شب شنبه اگر

شب شنبه	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری	عسله	ارادی	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله
	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	بلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکانی	ظلمانی	ظلمانی
	لا	٥	لا	ه	ه	ه	ه	٥ــ٥		٥ــ٥		ه	ه	ه	٥	لا

عمده و راس ره صفر بن و نحس و کمان زحال دفلاک احمد نکر دیگر کمان قنفر بیر را در روز یکشنبه سحر

روز یکشنبه	حطره	نکاری	عسله	ارادی	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی
	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری
	٥	٥	٥	ه	٥ــ٥		لا	٥	ه	ه	ه	ه	٥ــ٥		٥	٥

اول بنی قوس و کمان فحص و قوسی لی اجی فیح و ظفر لس ... کمال الاحد دارای ...

شب یکشنبه	نکاری	عسله	ارادی	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره
	سلکی	سلکانی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی
	ه	ه	ه	٥ــ٥		٥ــ٥		ه	ه	٥ــ٥		٥ــ٥		ه	ه	٥

قوس و کمان عوج و بنی صلوکت و روح احمد سما روز دوشنبه سر لسر وا ... هم حق دلبر

روز دوشنبه	عسله	ارادی	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری
	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی
	٥ــ٥		٥ــ٥		٥	ه	ه	ه	٥	٥ــ٥		ه	ه	ه	ه	٥

قوس و نحس و دم لس عوج و نحس و کمال دیگر بنی و رحال زاد دانی شب دوشنبه در

شب دوشنبه	ارادی	مدحی	جلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری	عسله
	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری
	٥ــ٥		٥ــ٥		٥	ه	لا	ه	ه	ه	٥ــ٥		ه	ه	ه	لا

قوس و نحس و کمان لس صفر و نحس از نحس قوس و کمال روح و طور روز سه شنبه ای قسر

روز سه شنبه	مدحی	حلوی	قطعه	عماری	حلاجی	جری	سعده	مسعود	فسله	روایح	حمامی	علوی	حطره	نکاری	عسله	ارادی
	سلکانی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی	نوری	نوری	سلکی	سلکی	ظلمانی	ظلمانی
	٥	٥	ه	ه	٥ــ٥		٥	ه	ه	٥ــ٥		٥ــ٥		٥ــ٥		٥

روح وفلک وقوس وکمان حلت وظفر جمع وکمان جمع لحت طس قبح وظفو در لمات تلثا ازخیر

شنبه	فلوس	وقطو	عمار	فلانی	حرمی	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبد	ارزاد	مدرق
	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے
	ه	ه	ه	ه‌ه		ه‌ه		لا	ه	ه	ه‌ه		ه‌ه		ه	ه

قبح راست وقوس وروز شمس ... صلعی احمر در ارزه دارے نورلی ملکو سبهر

روز یکشنبه	قطوس	عمار	فلانی	حرمی	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس
	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے
	ه	ه‌ه		ه‌ه		ه	ه	ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه	ه	لا

قبح وکمال شمس ... وقوس ارزوفا شمس وصفوس درفیض لیلب ارلیح میر

دوشنبه	عمار	فلانی	حرمی	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قطوس
	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے
	ه	ه‌ه		ه	ه	ه	ه‌ه		ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه	ه

شمس وقوس ورسما دکر نبح جرح ودهم رجال وبنی نعم الجمس لیل همی خوری لکر

روز سه شنبه	فلانی	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قطوس	عمار	[illegible]
	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے
	ه	ه	ه‌ه		ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه	لا	لا	ه	ه	ه

صفرو فلک وبکر نبح جرح احمد وصفر قدم رجال وفلک قیس ام لبلب الجمس ری مرتیر

چهارشنبه	حرمی	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قطوس	عمار	فلانی
	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	لا	لا	ه	ه	ه

قوس وبنی صفر وکمال شمس وقوس ارقم شمس لس بعبه سو در روز ادینه بدر

روز جمعه	کعبه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قطوس	عمار	فلانی	حرمی
	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے
	ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه‌ه		ه	ه	ه‌ه		ه‌ه		ه	ه

روح ودگر احمد کمال جرح وبنی صفر وقدم رجال وظفر اندرسب ادخیر قرود دارے سپهر

شب جمعه	معود	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قطوس	عمار	فلانی	حرمی	کعبه
	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے
	ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه	لا	لا	ه

قبح وکمان قبح وفلک شمس جرح وقبح ام قبح وفلک رجلس سماع قبح رسما سشنبه ابر

روز سشنبه	قسیله	روحی	حماعی	علوی	حطو	عمار	عبید	ارزاد	مدرق	فلوس	قسیله	عمار	فلانی	حرمی	کعبه	معود
	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے	سلکاے	سلکاے	طلماے	طلماے	نوراے	نوراے
	ه	ه‌ه		ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	لا	لا	ه	ه	ه	ه

صحیح کلت دقوسی و سماجرح وکمان صحیحی کی حرج و بنیه دارکمان اندر لیک نسبه کدر

نسبه	رفیله	حماء	علومح	معرفه	سکار	تمیمله	ارزاق	ابدان	حاکم	تعلیم	عجائب	حلقه	حرباء	قیده	معود	قسطلم	ا
	سلطانی	سلطانی	طالعی	طالعی	کورلی	کورلی	سلطانی	سلطانی	طالعی	طالعی	کورلی	کورلی	سلطانی	سلطانی	طالعی	طالعی	
	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	ه	:

دیکر بدانکه دربکرور ودرباک نسبت هر سیاره حمایت سکند ونکی کیفیت شرح کردلس ال مجمل ملف العافیه سک حاکه

مرود ناک لعضی به ترتیبی که لعضی دو معروفدر یحیاکت ولی ترتیبی نکمیلکت رحل و شمس و قمر و مریخ

و عطارد و مشتری و زهره فیما بر عکس ایلی تقدیم و تاخیر لعضی بر لعضی و این بر انواع اولندر اما بو حکمه اقوی

قول حضرت علی کرم الله وجهه الندر در زور بعد ملحقیم برکلام انکه به بشاراو انشش مرتبه آی

عمله اولسه ودر ایش بعد برکلام انکه به بیت الله بعد برکلام انکه بحجم مرتبه کیت عمله اولسه حاکه محموعه هر بیت الله

بجمیع حروف اجنبر منقول اولدکیر کرم الله وجهه لنیح بشهد فافهم هذا لدکس هر هج بیان اللیالی

ودار ذکر این عقوبت تکارس مکرد ان دالله تعالی و کمدت بساعت عمارت ان هر اعتلاف

بت حاکه نذ باک لعضی عمار بر یک دار علی التشریح قول زور که فی المحصول شرح

تا بعه قسمت نانه بدو کردس ربعت هر باک ستاره کردس سوم و تیمم تقابل کشت هر تا بعه قسمت

و نفو لعضی عمار بر یک حرم نعم عشت هر بنی قول زور که فی المحصول شرح کیت دالله فیمت کک کردس

هر مفتی هر هیج ستاره کردس دوم و شرح ملاکت ولعولی عمارت بر یکی حیار شیت وریم تاک

هر بنی قول زور که فی المحصول شیک اولسی و دو شرح کیت هر قسمت نانه باک کردس ربع مقتع

تابک ستاره کردس نعم و بدین تعبیرات مدارک هر بوسیمندلک کافی بود او سیدا اوسیک اعمار معدت

بر هفت ستاره در روزی منحصر در سه نوع باشد نوع اول عمال هر یکی از ایشان ساعتی قسمت
به ترتیب معهود و دور دوم منعکس الی و نوع سوم عمال هر یکی از نیم ساعت زوالی قسمت به ترتیب
معهود و چهارم منعکس الی نوع پنجم عمال هر یکی چهار ساعت هشت قسمت به ترتیب
معهود ششم منعکس الی و مشهور است که مطابق برد و قول کتب ترتیب [illegible] قول کمترین [illegible]
روز یکه باشد اول وقت الی روز قسمت اول عمله عمال ستاره ایست که در آن روز است
و مو الاصح و نزد ما که بعضی غیر مشهور روز [illegible] عمال ستاره ایست که مطابق آن روز است بعده
مطابق قول دوم کتب [illegible] ستاره دانند که نسبت او به مرتبه ششم است و تقسیم سوم
عمال ستاره که نسبت او به مرتبه ششم است و پنجم عمال قسمت معهود هر یکی از اول تلثه
شلد روز شنبه است اول عمال اوست و بعد زحل که مطابق شنبه است اوست بعده
مشتری که نسبت زحل مرتبه ششم است بعده مریخ که نسبت مشتری به مرتبه ششم است الی آخر ما یقرر
و قول آنکه عمال هر یک چهار ساعت [illegible] روز یکه باشد نیم ساعت اول و نیم ساعت آخر
او عمال ستاره ایست که مطابق آن روز است هر نوع روز شنبه که زحل است مطابق [illegible]
[illegible] سهد زحل و یکشنبه شمس [illegible] سهد [illegible] و دوشنبه قمر [illegible] سهد و سه شنبه مریخ
[illegible] و چهارشنبه عطارد [illegible] سهد و پنجشنبه مشتری [illegible] سهد [illegible]
و جمعه زهره [illegible] و بقول آنکه عمال هر یکی دو دو نیم ساعت [illegible] هر روز یکه باشد
اول وقت

اول وقت او که قسمت اول است بقسمت ششم او عمال همان ستاره است که رب موافق آن روز است
و اقوالی که عمال هر یکی دور عشرت است اول وقت و بقسمت سیم و باقی هم از روز عمال آن ستاره است
که رب موافق اوست و همین احوال تعریف است در شب نیز پس هر شبی که باشد اول وقت او عمال
ستاره ایست که رب لیل آن شب است و در هر شبی عمال ستاره ایست که به نسبت او مرتبه پنجم
است بعده آنکه به نسبت او مرتبه پنجم است مختلف باعتبار قسمت سعود از اقوال ثلثه
از آن یکشنبه است پس اول وقت او عمال مریخ است که رب شب یکشنبه که زحل چهارم است
بعده زحل که به نسبت او مرتبه پنجم است بعده عطارد که به نسبت زحل مرتبه پنجم است بعد ذلک
به نسبت عطارد مرتبه پنجم است پس باید تقریر بقول اکه عمال چهار ساعت است هر شبی که نیم پاس اول
و نیم پاس اول و نیم پاس آخر او عمال همان ستاره است که رب آن شب است بر موضع شب شنبه
که والی او مریخ است خلاص مریخ و یکشنبه عطارد و سه شنبه مریخ و شب دوشنبه
مشتری مریخ لذکس شب سه شنبه زهره بخلاف مریخ و شب چهارشنبه زحل لذکس
مریخ و شب پنجشنبه شمس مریخ لذکس و شب جمعه قمر مریخ لذکس مریخ و بقول
که عمال دو نیم ساعت است هر شبی که باشد اول وقت او و بقسمت ششم او عمال
ستاره است که والی لیل آن شب است و بقول که عمال هر یکی دور عشرت است اول وقت

اما القسم ششم در تاثیر او بیان کواکب است که والی ساعات شب است بمعرفت نقش

است احوال بر بعضی کواکب در روز و شب موافق قول اهل تحقیق ترتیب فاهم و دانا

دانسته شود از اینکه از ده بهره خواهند تعیین ساعات ایام بر بعضی کواکب است اندر ایام و شمار

بر حسب اختلاف الاقوال که کفتیم مسموع المؤلف اهل و آخر رفت بدانی شمس

شمس روز پنجشنبه پنج شمار شب فهم کنی کر نیست عجب ۵ ۵ ۵ ۵ ۴

قسم رابعه در احکام عمارات مشتمل دو ستاره ستاره اهل در ساختن عمارات خانه

و در تخریج آن چنان خواهند که خانه و حجره تا کنید عرض و طول آن خانه را اگر سنگی باشد

مع تمام بنا اگر خشتی باشد مع نصف بنا اگر گل باشد بلند بنا بر آید بدست خاوند

خانه نموده یکی را بدیگری ضرب کنند حاصل ضرب را که مستمی به جهت سهل است سنگ ال

طرح نماید ما بقی یکی از هشت ارباب خانه که ساکن در هشت حساب است از ابتدای مشرق

و آنگهی و جنوب با الشمال رب آن خانه بود اگر آن که طالع رب طاق باشد سعد است اگر

جفت نحس و تمام باقی در طول آن خانه است که خود خرج هشت و از هر هشت ارباب اول

دهم است دوم دهم سوم سنگه چهارم گور پنجم سوریه ششم

آنکه تمام

مریخ منسیم و مور نجه بعیب اگر کسی باید جاویدان ماتنت از کرد و هلاک از آن تشیر

از حجار رنگ اگر هیچ کاو ندارد بس خراک بعیت نیاب از رست تیر گشتر بس خانه اول که صاحب

تعلقدار و نیک است بهمه حال و خوری باشد و ریب و کثرت اشیا شود اگر دلیت زبرجا

آید زر کرد و از فرزندان نصیب ور شاید و در همه کارها بمطلوب رسد و زور و زرکار تمام کیرد

خانه دوم به سعک تعلقدار در شنبی کیرد و حال فلان خانه قرار و آرام باشد و زنان کنارتا شد

و مریخ فلاحت شود و درا خانه ازین رکاو و فساد از نباشد و در برماهی مضرت رسند

باید او حذر کنند خانه سوم که تسبیر تعلقدار دسعد و مبارک است بوسیله دار آن خانه خوش و خرمی

بسیار شود و از اقتها خدا تعالی لکا ندارد و مریخ مضرت دلو و برزی نباشند و دایم عزیز بود و نعمت و فرزند

زور بود و تنبیا و سال بسیار ببیند خانه چهارم لنک تعلقدار و برابر در برابر بنمازد بیند لکود

هیچ منفعت و برکت نباشد بس اول خانه آخر از باید کرد خانه پنجم که لکاو تعلقدار و

سعد و مبارک است همت به زور بر زور دولت و نعمت زیاده شود و خدا تعالی آن خانه را مریخ مضرت نرساند

مرفه و بزرگ کارها او عطای کردانند خانه ششم که بحل تعلقدار در حس است احتیاط باید کرد زیرا که در آن خانه

کاو میش و کاو دوم و ریب و غلام و کنیزک فلان و فرزند را مضرت رسد هیچ فایده نباشد

خانه هفتم که تعلک تعلق دارد بسیار سعد است و در آن خانه سعد و فرزندان خانه تو ندکا و صاحب

و ریب و غلام و کنیزک هیچ مضرت نباشد و نفع ببینند و مبارک باشند و هر کار که احتیار کنند بود فنا

و انصرام رسد خانه سیم که بیشتر تعلق ایزد دارد نحس است احتراز باید کرد که در آن خانه
نصرت نبیند نفع نباشد باید دانست که در موضع تمام خانه هر جانبی که کنند ساز دار است
و در گوشه که طرف جنوب باشد یا شمال با مشرق نمودن ساز دار است و در کنج با خانه
جنوب با مشرق و در سوی بهینه طرف ساز دار است دیگر جهت بنیاد آن دو مغرب کنند
و حاصل ضرب در هشت و هفتگان طرح نماید مابقی از ابتدای رسته منزل آن خانه است
منزل [illegible] تا [illegible] و [illegible] بهید و برگ [illegible] ده و [illegible] آن خانه کند باز آن
مابقی را که از منزل دانسته هشتگان طرح نماید باقی خرج آن خانه است که هر دو دخل
پس اگر خرج زیاده از دخل باشد نحس است و بر عکس آن باز این باقی را که از خرج
دانسته سه گان طرح نماید اگر یکی ماند آن خانه خانه اندر است که سلطان در او باشد
بسیار سعید است اگر دو ماند هم نحس است اگر سه ماند خانه سلطان است بسیار سعید
نیز باید دانست که چاه کندن در میان حویلی طرف شمال یا میان [illegible] با مشرق [illegible] ساز دار است
و در [illegible] یعنی [illegible] طرف جنوب بنیاد نحس است و در خانه موافق زاد برج خود
کردن جایز است و موافق [illegible] آن خانه واجب و باستقراء معلوم شده که اگر عرض
طول خانه فرد [illegible] سعد [illegible] اگر زوج بود نحس [illegible] عرض و طول
را جمع کنند و از جمع یکی کم کنند باقی را هشتگان طرح نماید [illegible] نیز باید دید

[illegible] خانه

که اگر دو خانه متصل بیکدیگر واقع باشد در میان آن گذشته بنا کنند اگر دو دور کنند محسوب شود

لب هر دو را عرض و طول جدا جدا نموده مستعمل از هر یک و یک کنند اگر هر دو را یک در یک کنند

محسوب یکی است عرض و طول یکی نموده مستعمل کنند و نیز باید دانست که چهار سهام را از حروف

زمینی از اسامی ستاره زده اشاره بموافق حروف هندی و دال چهار سهام رقم فرموده ستاره زده کمال

طرح نماید موافق آن از ستاره بیاض اشاره بر اشاره آن خانه بلای شهد بعده در زیر چهار جهات

که مشرق و جنوب و مغرب و شمال باشد و در ستاره زده دفعه علامت خطوط ثبت کنند تا معلوم

که در زیر جهت اول که مشرق باشد خطی منحنی حول نموده و خطی مستقیم حول الف همچنین با دفعه دوم

و در زیر جهت دوم دو خط منحنی و دو خط مستقیم و در زیر سوم چهار خط منحنی و چهار خط مستقیم و در زیر

چهارم شش خط منحنی و شش مستقیم و وجه داشتن صحبت این ستاره وقایع آنست که در وقایع اولی

از هر چهار جهت هر چهار خطوط منحنی باشد و در وقایع سوم هر چهار مستقیم بود بعد از این هر ستاره

و وقایع هر ستاره زده اشاره بود در همین مقابل آن و وقایع نوشته شود که اسم آن ستاره که

که در خانه اول برابر بوده باشد دیگر که در همین مقابل کدام خود بنا به آن ستاره و در آن دفعه خط

منحنی و مستقیم و در تحت کدام جهت از هر چهار است در هر جهتی که خط مستقیم بود از ستاره بجای الطرف

و در آن خانه بنا کنند اگر چهار خطوط منحنی مقابل بود آن ستاره بنا کردن در آن خانه نشاید روا است

اگر یک بادو بسته آخرها منتجب بود و در زیر هر خطی که باشد همان جهت اشاره بهار دل
جنبانیدن نمایان باشد و در خطی که خط مستقیم است اندران جهت زلزله است بصورت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	ٮ	—	ٮ	—	ٮ	—	ٮ	—	—	ٮ	—	ٮ	—	ٮ	—	ٮ	[illegible]
[illegible]	ٮ	ٮ	—	ٮ	ٮ	ٮ	—	—	ٮ	—	—	ٮ	ٮ	—	—	ٮ	[illegible]
[illegible]	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	—	ٮ	—	—	ٮ	ٮ	ٮ	—	—	—	—	ٮ	[illegible]
[illegible]	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	ٮ	—	—	—	—	—	—	—	ٮ	[illegible]

نیز باید دانست که بعضی بنا خانه مشرق روبه یا مغرب روبه که در کس هر جنب خالی نحو و بصورت مشرق
یا مغرب قرار یافته باشد آفتاب از آن سرطان و جدی و در سد و بو سعید است یعنی لعاب
دیگری از مریخ باشد و بنیاد خانه جنوب روبه یا شمال روبه آفتاب میزان و حمل و ثور و عقرب
سعید است بعضی بنیاد خانه هر روبه که در کس هر جهت خالی از بهر جانب ستاره زاید باشد آفتاب حوت
و قوس و جدی و دلو رسیده کس نحس است پس بنای هر روبه خانه در هنگامیکه خورشید در یکی از این برج
خوب است و منقول است که هر که برعکس آنچه در باب بنا گفته اند کار کند یعنی خانه مشرق روبه را آفتاب در
جنوب و شمال روبه یا جنوب شمال روبه را در آفتاب مشرق و مغرب روبه یا هر روبه را در برج نحس
گرداند مشرق و مغرب بنا کند [illegible] که بلا و کوک خرابی باشد مبتلا شود نیز باید در
هر درباب جهت کار بنا کند کوک ببیند در هر یک که از آن [illegible] و در جهه [illegible] و در ستاره
زیان مولست و در سا و ن از فروزنده و در ساه ون گذشت زیان و در [illegible]
[illegible] و در کانک

[illegible] (marginal note, written vertically)

چنگ و در کمانک زبانی داده و تعلیم و در اکلیل افزونی مال و در قوس افزونی نعمت
و در ماهی که حوت است و در ... افزونی دولت دیگر در خانه بنا کردن باید دید که خاوند
خانه را برج ولادت کدام است و آن برج جهت منسوب است در آن خانه بجانبی که و... قرار دهد اول
از آن خانه آن جهت بمقابل باید ساخت افتد چنانکه حمل را مثلا در خانه بجانب مشرق
یا جانب شمال باید کرد که وقت برآمدن از خانه حمل بمقابل ما نه همین نقد دیگر در بنا
در محلی نهد که آنجا سر مار یا گلو یا سینه او نباشد چه بنا نهادن در محلی که محل سر یا گلو یا سینه
مار است بد است و محل سر از گلو و سینه بدتر چنانکه محل ... از اعضا
... است و محل شکم مار ... تر از اعضای دیگر ... آنکه بنا در محلی که
محل سر است ننهد اصلا و قطعا بلکه البته در محلی نهد که محل شکم است و بنا نهادن را
... و ترتیب بنا نهادن آن است که اول در محلی که ... آید حفری
... از زر و نقره و جز آن از ... الات آنچه بقدر میسر آید انداز
... آنچه میسر نشاید یک ... و ... سیاه که ... انداز و بعده منجی در میان
بگوید چنانچه تمام در زمین فرو در رود و بعده اگر خانه ... و اگر خشت
اگر ... از سنگ ... دیوار ... بمقدار عرض و طول حجره بر پا سازد چنانکه یک دو وجب از زمین
بالا بر آید بعد از آن ... که خواهد خانه ... برپا کند در آن

سیمار نیست که بسرها از ابتدای بهار و آن نوبت کاتب محرق مشترق باشد و از اکثر ماه که
جنوب و از پیها کرد ماهی که مغرب و از حبته تا بر آن شمال و گرد اطراف حلقه وار اندر اسد
و گردش او نیز مقرر همین نهج است یعنی از شرق بسوی جنوب و از جنوب بسوی مغرب
و از مغرب بسوی شمال و از شمال باز بمشرق قایم و تابان و سعد منازل بر آن سیاه
یکه دهبر وان و هشت و دو هشتاد و شصت ور دنبه و هر سه آثار و حیز او اثر ادهای کبرا
در بوستان است و نیز در بنا شرط است که به نسبت طالع که در دنیا باشد در دوازدهم یا
ششم یا پنجم یا چهارم خانه هیچ یکی از کواکب نحس نباشد اگر در او ما دیا به نسبت آن
طالع مختار در هشتم یا پنجم کوکبی سعید بود بسیار نیک است و آن خانه بسیار زیر ماند اگر در حالی
که نیرین در حضیض بوند یا یکی در حضیض و دیگری در خانه مخالف خود باشد خانه بنا کنید سالی
بگذرد که در آن خانه دیگری آمده ساکن بگردد دیگر شرط است که در حالت بنا بنیان قمر مقابل
آن خانه نباشد چه خانه که در مقابل قمر بنا کرده شود زود خراب شود و خاوند را بعد بر گیرد
و نیز قمر در پس پشت آن خانه نباشد که البته کسی نقب زند پس باید که در حالی
که لوی دست راست آن خانه یا لوی دست آن خانه بود بنا نهند و از مقابل و
پشت احتراز نمایند و قمر مقابل خانه بری وه است که بسوی جنبی که در آن خانه چهار
یافته باشد در همان جهت قسمت نحو و بودن قسمت کوکبی نیز نوع است بسوی

[illegible]

جنبی که بسواره آن خانه بُوَد و در بیان جهت قمر بُوَد . نیز طالع را که در وی کوکبی
نحس بود در عمارت بنا نهادن باید دید که کدام جهت است اگر آن خانه تو قید های آن خانه
والبته بعید و نحس که مذکور شده مخصوص خانه آنست که زحل اول بنا کند اما در بنای خانه
که لعبه است و باید دوم مشرف ما بنا کند مختار است بر وقتی که خواهد بکنند البته فرار او را
شرط نیست فرو رفتن بنای مطلق بنا و بر کار در دوشنبه و چهارشنبه و اربعه است و نحس چوک
تمام ده چوک است که در شماره اول الاسماء اولی نوشته شده که آن هفته بربست و تمام
بیتنات و ساعات غیر تمام ابا باشد دیگر از ابتدای کرلکای ۳ منزل در به جای شب نماید
بعده شمکرد که منزلی که مطلق بنا اختیار نموده در کدام از این نه قرن والع واقع شده اگر در اول
انتقال باشد یعنی آن خانه خود بخود بگذارد و اگر دوم فرزند زوری بود و در سوم رنج مال باشد و در چهارم
سوک و در پنجم خوف عدو بود و در ششم خوف سلطان و در هفتم موت و در هشتم آرام و ارسال و در نهم
سکونت غیری یعنی کسی دیگر آمده ساکن بود نیز صورتی که از دستور لکاشته از ابتدای منزلی
که در واقعات باشند [illegible] منزل در سر او نهند و دو در [illegible] بای پیشینه دو و دو در [illegible]
پای پسینه و سه در پشت و چهار در پهلوی راست و چهار در پهلوی چپ و سه در دم و دو در دهان
نهند پس اگر منزلی که برای بنای خانه اختیار نموده در سر گاو افتد چیزی برد نبود اگر در

که دو پای پیشینه باشد سکونت ورزد نشود و در هر دو پای پیشینه بتجربت ساکن باشد
و در لبس مال و اولاد شود و در پهلوی راست مال بسیار شود و در پهلوی چپ فقر و فاقه
ببیند و در دم زبان ببیند و در بینی بهانه و مال گود و این شمار را باستو جگر گویند
ستاره دوم در استخراج خانه بوجهد بکر و حسنه آن باید دانست که نوعی در استخراج
بیوت آنست که در بیت ارباب بیوت از هر چهار فرد که اول و سیوم و پنجم و هفتم بوادی رقوم
هر رقمی که مطلوب بود از ابتدای سبع در عدد کمیت آن هشتاد و یکی را ضرب کنند حاصل را
بجای ثبت نماید بعده از ابتدای آذر ادر سنبل منزل و از ابتدای ست ... در منزل
که جمله نه منزل است هر منزلی که مطلوب شد از ابتدای سنبه در عدد کمیت آن بکند و سحاده
را ضرب کنند حاصل را با حاصل اول که جای ثبت نموده است جمع نماید ما حصل را در دو ده بکمال
طرح نماید ما بقی را که مسماست به جهت مال بحر از آنکه هیئته بیت گویند بدل ابدی
نماید و ما بقی را اگر بود در بیت و چهار ضرب نموده باز بر بیت قسمت نماید بر دو خارج قسمته که اول
دست سیت ۲ نام انگشت و الا ... معمول علیه عرض و طول خانه بود اگر عرض و طول مطابق
مطلوب بود فهو المراد و الا باز عمل نماید همچنین تا آنکه مطلوب بعمل بر آید بعده آن حصه
بهیله را در بیت ضرب کنند حاصل را در دوازده کان طرح نماید ما بقی در خانه بود

بار آن

با زلانی جنبر بهاس را در زنه ضرب کنید حاصل را در تنکهای اخراج نمایید باقی رتبت خانه بود بار لان

جنبر بهاس را در بنت ضرب کنید حاصل را در بیت و یکهای اخراج نمایید باقی منزل خانه بود بار لان

جنبر بهاس را در بنت ضرب کنید حاصل منصب را بر نسبت قسمت کنید خارج قسمت ساس

حیات خانه بود که جنبش مدت نماید و باقی بدو حاجت نموده لعلی را در دوازده

ضرب نموده ماه و جزائی بر برابر د دوم را بیکهای اخراج نماید باقی از ابتدای آب ربا دوانس

وسلطان و خاک و ممات خانه بود یعنی اگر یکی مانده آن خانه خراب از آب شود و اگر دو از باد

واگر سه از آتش اگر چهار از سلطان اگر پنج از خاک یعنی خود بخود بیوفتد باید دانست که

اگر بنت جو را عرض نهند یک انگشت شود و بیت و چهار انگشت را دست گویند

ضابطه دانستن کسی برسد در فلان و به سکونت میکنم یا زراعت میکنم یا کسی فلانی

نوکر میشوم یا ملاقات فلان کس میروم حرفی را فت و میدارس یا نه باید الست که اگر برج ان

دیهه و غیره از برج ثابت گیرد و غیره دوم و ... یا برج جسم ... ثابت یا سکونت

و نوکری و ملاقات خوب باشد که یاقین شود ... و این یا ثبت اگر ... گویند

الضابطه از ابتدای برگ دیهه یا برگ سکونت شماره نموده دو چند کند یا حاصل را

آنچه از ابتدای برگ سکونت گیر یا برگ دیهه بشمار هرچه حاصل آید بر وی افزوده

هشتگان طرح نماید تا باقی را جای هشت کند بعده از ابتدای برگ سکوت کبیر تا برگ دانه سه شماره نمود

دو چند کند تا جفت را آنچه از ابتدای برگ سه تا برگ سکوت که شمار حاصل آید بر وی

افزوده هشتگان طرح نماید تا باقی را با باقی اول مقابله کند اگر زیاده باشد تا فرق مراد را

بود سوال انداختن از نوکری طرح [illegible] ضابطه دیگر هر برگ جفتی را که در دو نیم در اول [illegible] سکوت

گرفتن میخواهند یکبار در [illegible] هر برگ خود بنهد و یکبار [illegible] و هر بار هشتگان طرح نماید تا باقی اگر

سه یا یکی یا پنج یا شش باشد هیچ [illegible] بنهد اگر دو یا چهار و یا هفت باشد زمان [illegible] بنهد پس

اگر هر دو طرف در هر دو پس نهادن باقی سعید باشد سکوت در آن جهت [illegible] بود

اگر یک طرف میانه اگر هر دو طرف باقی نحس بود سکوت [illegible] بود و [illegible] برگ

است در [illegible] گفتم رباعی للمولف [illegible] هیچ از گروه بردار خوش

[illegible] را از یک را دو چهار [illegible] هفت و یک [illegible] سه [illegible]

را [illegible] آر [illegible] سکوت در میانه [illegible] که [illegible]

گویند و [illegible] هر برگ [illegible] ده بنهد بعده [illegible]

[illegible] سکوت [illegible] جمع کرده هشتگان

طرح نماید تا باقی از ابتدای [illegible] اگر [illegible] سکوت در آن

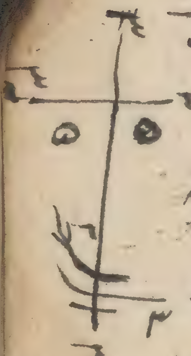
در آن

دیده دلیل جهت مطلوب نیک بود والا فلا   الصیانه هر برگ تمامی حروف اسم خود
را فرو فرد و کرده جمع کنند و همگان طرح نماید و باقی را بجای ثبت کند بعد از هر برگ تمامی حروف دیده را
همچنان جمع کرده بعد از آن طرح نماید باقی را با باقی اول مقابل کنند اگر زیاده باشد بر مراد نبود
ضابطه دانستن آنکه اگر کسی پرسد که در فلان دیده سکونت میکرد در کدام جهت آن
دیده سکونت کرده الف که هر بیت هر برگ را از ابتدا شمار کرده بر هر بیت حساب از ابتدای
شرق بار اگر و جنوب شمال آن بشمارند در جهتی که برگ اول موافق برگ سکونت گیرد باشد
سکونت کرده بعد باشد و در جهتی که برگ اول مخالف برگ اول است اختیار نماید و مخالف
هر یکی بجسم اوست چنانچه در ستاره اول از اسماء تابیه مذکور رفت   دیگر برای دخول
در خانه نو برای دخول سلطانی در شهری نو باید در مقام خود بعد از مرجعت آن سلطان
از سفر خانه اول بعد تجوار جز ازین بجدی در بود حمل و ثور و جوزا و منازل سعد جنس باشد
دار ترازو و حمل کسر از روی ترازو و روی وجدی در ۳ است از ارکشته و بحس تبتی رکشا داراه و برس آن
و بحس ایام زیر سنه و یکشنبه است و بحس طالع حمل و سرطان و عقرب زیر از انبرا الفتاح
الی آنکه در خطوط دسته بیان کنند و نیز دانسته که در طالعی که مصر و دخول اختیار نموده به نسبت
نود در چهارم یا پنجم تا هفتم یا نهم یا دهم کوکبی سعد باشد و نیز به نسبت او در ششم یا دوازدهم کوکبی نحس

نباشد اگر کوکبی نحس در یازدهم باشد یا مشتری با دو نحس طالع مختار باد در او باد باشد
بسیار سعید گشت و طوالع سعید یعنی حمل ثور و جدی سنبله و طالع باد در برج خاکیه شخصی که
در برج حمل در طالع حمل و تحویل کند نیز سرطان است که قمر در او نزول و تحویل قوی باشد تا بنگه
ساخانه نباشد دیگر باید دانست که در شروع عمارت اول اول بنا نهند چند نماید
که سیح تحویل اندران بنا رفته در آید والله تعلیت گونا گون گرفتار گردد چنانچه اگر تحویل
اسب و دهقان بنیاد ادره باشد اهالی آن خانه به تب لرزه مبتلا گردند اگر تحویل
گاو اهالی آن خانه را فرزند نزاید اگر تحویل همس نر باد ده در آن خانه همیشه آتش گیرد
اگر تحویل فهد به نعیب بورنه حمل ساقط شود و تحویل گاومیش چهارپایه در آن خانه نزیند
و خاوند مرکب سیر نخورد و تحویل سک خدا و صحو همت بی سبب بوده باشد و تحویل گربه یا بال
خاوند تلف شود و با زنبابد و تحویل ار شمر دیوار خانه شکافد یا ارزنت و تحویل مرد رسد
و تحویل مار خصم خانه میرد و تحویل آدمی در جای دیگر وطن باید کرد سمای خامسه در احکام
زراعت سماء ۳ ستاره ستاره اول در شروع حقیقت زراعی و تخم ریزی
باید دانست که منازل سعد یعنی شروع فصل به رازی که ابر از معتبر خوانند زمینی و هر ۳
ابر و جبرا و ابراد ها و ذکر ابر تو سطح و سکینه و هست و البحث و سرفل و هنیمه و سهماد

و ثیر و

و بود زنی و طول و ملکی و ارسا کدامست دانستن آنکه منزلی که برای شروع حفت رای اختیار
نموده و در کدام محل فلک است و هر محلی چه ثمره دارد و بدانست که اگر اثر آن منزلی که جز از امر است
که در آفتاب است از آن منزل مختار شمار نموده هر صورتی از جمله بعد کدامست للأصورت قسمت نماید
بر چگونه که منزلی را که در روش است تا اول و آخر او در محل وضع آلت آنچه بنهد و سه
منزل را که از آن اول است در موضع سهمیه کبیر دنهند و نه منازل را که از آن سه اخیر است محل که دو گرده
لباده و میانه لباده یا بنهد سه منزل بنهد و ده منازل را که از آن الی نه منازل است در دو طرف
جهار و رابستها و آنکه هیچ منزل بنهد و هر منزل را که از آن الی ده است در دنباله بنهد کی
اگر مختار هم در محل وضع آلت آید و شروع حفت را از کند زبان بنهد و در موضع سهمیه کبیر
افزونی بنهد و در سه محل لباده و قبا خود بنهد و در دو طرف زانوها و جبا از آن سهمیت
و در دوست بنهد و در دنباله کعبه به رو نماید و لباد در آن او وحرارته و آنکه ابدا در دنباله
را کلکنه و سهمیه کبیر را بسبهد هر کو بنهد دیگر کار و بجای کروع حفت را زنی شرط است که
نبایستند و طول باشند و خواص بنا باشد و بعد منازل نیکی شروع تحم زری که او در آن منتهی تا آمده
و اسکنی و نکه و هر کس اثر و حیرا و راه راه و هر کس از آن بوزنی کو زنی دو هشتها و ست بسلاد
ملکها و طول طرق در دانستن آنکه منزلی که بجای شروع تحم زری بیار نموده در کدام اعضا کار داشت
و هر عضوی چه ثمره دارد و آن است که از ابتدا منزلی که جنس امر است که در روش است تا آن



منزل مختار بشمار نموده بر صورتی از زمان بعد لکالت الصور بت قسم رعت نماید بر نوعی که نیرها را که

در وزن کس است با اول و آخر در سر نهند و سه کان و ده دوازده در شکم و چهار در دم پنج میزان

در عقربی از بعضا شکوه نهند پس اگر آن میزان مختار در سر افتد و تخم زیر کند بد ببندد و در گلو کجلی زنند

بعضی سپاهی که عکس سرخی بعضی کبر ده باشد و در شکم از فروزنی حله بهند و در دم حمله سبک نموده

و در میزان بعضا حروف ایشت باشد مگر اول ماه عربی وایت الثبت که زر را شب با ارز

طغیانی آب ضایع کند و دیار از باران خاک گود با هوس کرد با ملح افتد با جمع افند

با لذ نوح کفایه از زوج مکابه با نهال گرد و طغیان آب را بهاری گویند و ایام سعد برای هر دو

هر دو کار دوشنبه و چهارشنبه و جمعه و پنجشنبه است چنانکه در ستاره اولی از سمای رابعه گذشت

و نحس مثنی بر تعاین هر دو که شروع حصد رالی و تخم ریزی باشد ریگتا و شنبه سه شنبه است

و نحس حرکت برای هر دو همان ده حرکت است که در ستاره اولی از سمای اول مذکور شد

تمام مدبر شد و تمام نبات و ساعات و بهکنه و بحر و هر که و خبر آن باشد ذوالحق

دانستن آنکه در فلفل و به زراعت بکنم حبشی فرشته باید النست که حروف از قسم دبه در قسم

نزار بع را بحروف هندی شمرده دو چند کنند و اعراب هر دو قسم را با اعراب هندی شمرده در چهار

ضرب کنند حاصل ضرب را بماه های آن قسم جمع نموده [illegible] طرح نمایند باقی اگر یک یا پنج یا سه

ماند خابده ببندد و در صفر و چهار خشک مرد تا زنی شود و در دو کسر نعاب بنقص ببندد و این

را البته کنند

را کبیسه گویند و بسیار این اتصال را اتفاق افتد در شماره دوم از بسیار او را که گذشت بسیار و
دوم در دلایل انقطاع امطار و امساک آن در موسم بهاران. اگر قمر و زحل را با هم کند با زهره و
یا با زهره مقارن باز حال شود هیچ نبارد بلکه خشک شود و این قران را چنید گویند بد
اگر قمر در برج خاکی با ثور یا جدی یا سنبله مقارن با شمس شود هیچ نبارد بلکه باد بسیار وزد
و این را بادی گویند اگر قمر در برج آتشی یا حمل با ثور مقارن با مریخ شود هیچ نبارد
بلکه بسوزد و این را ... گویند اگر قمر در ... با ... با ... گرما و باد ... .
مقارن مشتری شود خوب نبارد بلکه از زهره ... شود و این را ... گویند.
اگر قمر در برج ثور با ... با ... با زهره مقارن با زهره شود خوب نبارد
این را ... خوانند اگر قمر در ... با ... باران ... مقارن با عطارد
شود نیز خوب نبارد و این را ... خوانند اگر قمر ... در ... با ...
بود یا با کوکبی سعد مقارن بود نیز خوب نبارد و این را ... نامند دیگر ...
وفاق در جدول اول ... مشروح است   الفائده الثانیه اگر ...
در روز زهره باز حال ... با ... قمر ... البته در موسم بهاران باران نبارد
الفائده ... در حقیقه سعدی ... ده تا ... منزل ... که ...
در حقیقه ... و ... و ... خوب ...

ببارد و ابله کم منعقد کم ببارد و این را ردش کا نیز گویند الفاسه ده منازل از ابتدای
ادرا مونثست اند که هاو سه منزل که بر کنار آخر او ها و حسنها باشد مخنثت اند
نه مرفوعه رتل و مخنث را نیمه بک گویند و جمله منازل از ابتدای حمل تا انتهای حرکت انک
اند پس هر خود منزلی مونثست از ابتدای ادر الثور شروع در علامه منزل مونثست باید میانه ببارد
اگر شروع در علامه منزل مذکر باید لیسبار ببارد خصوص شروع خود منزل مونث در علامه
منزل مذکر که در وقت شب باشد اگر شروع ان یکی از خود منزل مونث در علامه
ماه منزل مخنث باشد هیچ نبارد و دیگر مشهورست که از ابتدای لوس در چهار ماه
که اول بوس در ماکبه و سیاکن و جبت باشد هر تنی که در و باران ببارد البته در همان تنیه
از ماهی هر به نیز انماه که در تنیه او باریده هم باشد نیز ببارد پس هر تنی که از ماه لوس
ببارد همان تنیه از ماه اسار نیز ببارد و هر تنی که از ماه ماکبه ببارد همان از ماه ساون
و هر تنیی که از ماه بهاکن بماه از ماه بهادون و هر تنی که از ماه جیت همان از ماه رکنش
نیز ببارد البته للقا میوبات المولف تبعد جوح در ماه ماکه اپیل بهاکن کس
باران ببرد او اول کل دیگر برق در ماه جیت از در خشند جو ببارد که بارد ای
باران رخشد همه جنبه هیچ منعقد نکوکه که لوند باران نبارد بدو در حدود ماکه گرمی بود
جهته سردی هر و کوک باران اول بمرد سی نباه بحکم خدا هیچ باران دلیل قوی
بلکه نیا آل

بکفتم بباران   بروز اگر کرما باشد و شب بهار باشد نباشد مطر هیچ اعجب نباشد
مخصوص کرو جنس حال بهار   پدید آید مگر بی زوال ارسال   دیگر حول آن ساون وز و بار
نتیجه رای سک باران بود ربیع حرقه رس کرات ول ورد باد عرب   ز طغیان
باران شود کار حیر
ستاره در حصول الطالع استخراج و جز آن بسمت السیل ستاره   ستاره اول در استخراج الطالع
در اوقات تقاویم هندی نوشته باشند ضابطه استخراج طوالع   ساعات گذشته از ابتدای طلوع خود را
در شصت ضرب کنند حاصل ضرب را با ایام گذشته از تحویل حمل بروج افزوده بر شصت قسمت نمایند
خارج از ابتدای طالعی که در شمس بود تا به کامل کسر باشد بعد طالع آن ساعت و از دو مقسوم
باقی ماند یکی بر خارج افزایند   الطالع هیئت مقدار طالعی را که در وجود بود بر شصت قسمت نموده
خارج را در درجات گذشته ضرب کنند حاصل را از مقدار طالع مذکور کم کنند باقی لقبه الطالع
باشد بعده مقدار طوالعی را که بعد از طالع ثبت که در وجود بود در آن لقبه جمع کنند تا آنکه
مقدار ساعات گذشته که طالع شمس مطلوب است تا آن مضموم مساوی بود از آن رسند آن طالع
نماید که کدام است و حاصل از ساعات تفاوت نیز همچنین رسند اگر طالع مستوی لند کرد فافهم
و گذشته را اگر کنند نصف اول اولی و سکون ثانی و لقبه را ... مقدار آنرا ...
ضابطه دیگر مقرر است که حیثیت ... هر روز یکه باشد ... سلطان بود

و در دور تحویلات نور بحمل و بذیر و بسرطان سنبا دهبت جمرانی ربیس اذهبت و بحدی
تبرس اذهبت و بجوزا امبکه اذهبت و بقوس دهنیا دهبت بدلو بعیسر علیه
متصلات و بهر مطعوم و بهر غیر مطعوم و بهر غله منقطعات و بهر لذات راجا و در بهر انتری
گویند پس چون مهر دو زبیر و ستا دهبت از کواکب نحس باشند در آن سال باید که
همگی نقد و جنس فروخته غلات بخرد و چه در آن سال لغایت مخط افتد اگر شاه خند و
جزان از کواکب سعد بوند در آن سال پس خوبی و خرمی رو نماید بدانکه علامت را تا که در
باشد ستینه گویند و چون بر برده بمالند دهنیه و چون در دل بگویند خنل و چون
بزیند ابتیه ضابطه استخراج انکه در امطار که ناده باشد سالها را سه بروی افزوده به
چهار کال طرح نماید باقی اگر یکی ماند اوزنگ نام مطر نیاده باشد اگر چهار در دول
دهنطر را امبکه گویند ضابطه استخراج انکه در حیات که ثبت بود سالها را هفت
بروی افزوده هشت کال طرح نماید باقی اگر یکی ماند سند نام مار بهر باشد
اگر دو نجهتار و اگر سه کرکوتاک اگر چهار بر تهسروال اگر پنج باسنک
اگر شش تخجهک اگر هفت لمل اگر هشت ارنوتر و مار را ناگ گویند
ضابطه دیگر ماهی را که سر حرف او موافق با سر حرف منزل است که در
مشتری است مع منازلی که بعد اوست قیاس از منزلی که سر حرف او موافق
باسر اذ

با سر حرف ماه دیگر نشست چون برگرد خوانند یعنی سال مشتری لیس کر لکامع روز مع موالی

کار نیک نشست و هر که امروز آمد ز دنیا لیس موافق مبارک نشست یعنی اگر پس درست رها لکامی

چنانکه گفتیم للمولف کر لکا با کار نیک جنان هر که سر را با اگر پس بکه با نوبس و مکان باما که

بجنتی مهر پس بها لکس بدر آمده باما بها لکس منفق جنبر ارا رحیب و بنگیه ارا رساکن منتحی

ماه الکاده آمده دمسار با الکاده بود با سر اول کرون اراحکم زیر دو الیمن

کشتق بها در بود ارا بها دو موافق لی رفیق حمل مثال کسی ع ل باد که این را زمین

ولعد مربع ارسا مشتری منزلی للکه در دور جان یوف نیز نوشته و از ابتدا ثانی ثمر ث

هر یک نویسند صورالطارستخراج آنکه بارال و جزلال جند لبوابامد یعنی نصف العشر

ن کارا در ۳ ضرب کنند حاصل ضرب را بر نصف قسمت نماید خارج قسمت را الی ثبت

کند باقی فی المقسوم را ما ک حاصل بعینه و بجای دیگر بضعف نموده ثبت کنند بعد لال خارج قسمت را نیز

در ۳ ضرب نموده بر نصف مقسمت نماید خارج قسمت را الی ثبت کنند باقی را در تخت بار فی

اول ببکی بعینه و بجای دیگر بضعف نموده ثبت کند بعد این خارج قسمت دعم را در ۳ ضرب

نموده عمل با آخر رسانند و بمجلس سوم را بعد چهارم را با الغا با بلیح توافق مضعوف لو افزون

بیح هر دو لبو رکن به تر مثبت را لال هر کدام و ده نبه و تراج و ستمت و باد بود اوکیهان

و هر دهی وجهی دیگر است یعنی باران غله و کار و نشستن و باد و گرمی و شرف و نزول و خاک
و باقی بعینه همان بعد افزودن یکی هر دو بسوالست به ترتیب ازان اگر باشد و جز ایل کما سابق
ضابطه دیگر سالها را در چهار جزء کنند حاصل قرب را به هفت قسمت نموده هر سه سال
عمل با آخر رسانند الا آنکه درین عمل نوع را در هر دو جا تضعیف نموده نبت کیدا باقی
مضعفه حال لعل بعد افزودن سه مروی بسوالست به ترتیب ازان جهود و ترکتاد نسور را
والسبه و ذدیم و سبانی و کروده و ذبیه دلوسه و میتن دلس نهیبت داللعاه
یعنی گرسنگی و تشنگی و خواب و کاهلی و کار و آرام و خشم و کینه و طمع دادن طعم دادن
میوه و شادی و باقی بر مضعفه حال دوم بعد افزودن هیچ کروی بسوالست به ترتیب ازان
اگر سه تا دخرلان کما سبق ضابطه دیگر معتبرست که ثواب در کشت حاکی یعنی اول
الزمان که از ابتدای اول الزمان تا انتهای او بیست بوده باشد و عذاب هیچ نباشد
و در تریتا یعنی زمان ثانی از ابتدای تا انتها پانزده بوده ثواب بخلاف هیچ بوده
و در دواپر یعنی زمان ثالث از ابتدای تا انتها ده بوده و عذاب بیست ده بوده و در کلجگ
یعنی آخر الزمان در آغاز در اول سال ثواب هیچ بوده و از دوم سال در هر سال کم شدن
گیرد چنانکه کم از هیچ آنچه باشد بوده هیچ هرگز نباشد ما بقی عذاب

و ضابطه دیگر

ضابطه دانستن استخراج نواقی نوابت در اخر الرمال الست که اعداد نام خود و اسم او را که مراد او باشد

در یکجا ضرب کنند حاصل ضرب را بر ستاره نویس برابر دو و چند قسمت نماید خارج قسمت را از حاصل جمع ضرب

هیچ در یکجا جمع کنند بعده دران هیچ مفروضه یا قیاید بوده و در صفحه نوابت را ببینه کوینه و اعداد را باب

ضابطه دیگر نواقی مفروضه بعد ضرب ساکه در چهار و قسمت بر هفت کم کرده وفق بعد از افزودن

هیچ بران نواقی لیور است ازان اگر یاد بیادی و بیادی بالس و اجار و ناچار و دوران

وجهنم و دلس ابدر و دیس لیوانتهه وجورنهی و جور و لیمن والنی نهی والکی ساتی

یعنی فتح باب و مرض و دفع مرض مصلح و قتل و مردن و زادن و خلاص و هلاک و امنیت

و هلاک و خوف دزد و دفع دزد و خوف الش و سکونت اتش ضابطه دیگر نواقی

بعینها بعد ضرب ساکه در سه و قسمت بر هفت کم کردن قیاسا اکه مخصوص بود و بعد افزودن

یکی بران نواقی لیوبت ازان کرباس ذکر هیچ و تکت و مدبر و نون و کت

والکان و جار و اول یعنی بنبه و کرم و بلیح و کرمن و نمکین و سبز و محنت یعنی زیان

کبیر و خاک کاذی که بدلان پارچه کویند و غیرش ضابطه دیگر اعداد کواکب

سعد را از میان کواکبی که شاه و وزیر و خزانه شد بر حسب اعدادی که در تحت

هر یک نوشته شده جمع نموده در هیچ ضرب کنند حاصل ضرب را بر هفت قسمت نماید

قیمت السوالست از ان سهمی یعنی از ازل باقی اگر بود بعینه و قیمه دُدا اگر کوکبی
از دلیل ان کواکب نحس از ان کواکبی که هبوط و وبال و احتراق شده در ابتدای سال در برج
خود یا در برج اوج خود یا در برج موافق خود یا به نسبت طالعی که در وقت تحویل سال شده
در اوج باشد بضم الالف سعد و لیکن اگر نحس نبود با وجود آنکه کواکب سعد جمع نموده در برج
کند چه کوکب نحس اگر در این بروج بود مثمره کواکب سعد نحس شود مخصوص کوکب سعد اگر کوکب سعد در برج هبوط
یا در برج حضیض خود یا در برج مخالف خود یا در اوج باشد بفتح الالف مثمره کواکب نحس شود
مخصوص کوکب نحس و اوج بضم اول و بفتح ثالث و رابع بروجی را خوانند که به نسبت طالع
ولادت یا سال یا سوال سیوم و ششم و دهم و یازدهم است و سوای ان هر چهار را اوجی
نامند بفتح اول و ثانی و ثالث و اوج را اوج گویند و حضیض را نیز موافق را متمرد
مخالف را ستر و بوال را برس الفائده من المترجم المولف اعداد کواکب
ذاتی و صفاتی کما مر من قبل از اعمال کوکبی که هبوط و وبال و احتراق شده بر حسب
اعداد مثبوت در تحت هر یک از هبوط و وبال و احتراق جمع نماید و در تحت جدولی از مثبت
جدا اعمل که هم چنان جمع باشد ما کان للاعداد دیگر که ان ... لازمی بعینه انچه
از عمل اول هست در جدول از گذشته کنند و جدول از مثبت

[illegible]	١٦	٢٨
٢	١٩	٢٧
٢	١٣	٢٦
٤	١٨	٢٥
١	١٧	٢٤
٣	١٤	٢٣
٥	١٥	٢٢
٠	١٥	٢١
٦	١٢	٢٠
٢	١٤	١٩
٢	١٣	١٨
١	١٢	١٧
٤	١١	١٦
٥	١٠	١٥
٠	١٠	١٤
٣	٩	١٣
٢	٨	١٢
٤	٧	١١
١	٦	١٠
٣	٤	٩
٥	٥	٨
٠	٥	٧
٢	٢	٦
٣	٣	٥
٤	٢	٤
١	٢	٣
٣	١	٢
٥		١

اعداد شاه وزیر و [illegible] آنرا ثبت شاه هفت وزیرش
شمسا [illegible] هیچ زیب جهار مرتب ۳ ممکنه ازبت
دو ونیسا دیب یکی ز[illegible] جبا مقلوب ابجد نور
ضابطه دیگر عدد کوکبی را که شاه شود با عدد کوکبی که خاوند
برجیست که دخل او مطلوبست برجیت اعدادی که در تحت
هر هفت کواکب ثبت نموده شد جمع کرده در ۳۰ ضرب کنند حاصل ضرب
را هیچ بروی افزوده بر پانزده قسمت نماید خارج قسمت را
بجای ثبت سازد ما بقی الو بست از ان دخال لان برج بعده ال
خارج قسمت را در ۳۰ ضرب کنند حاصل ضرب را هیچ بروی افزوده بر پانزده [illegible] کان
طرح نماید ما بقی بسوای طرح للان برج ثبت و دخال را زای گویند و طرح را [illegible]
بنا بر اول معدوله اعداد هر هفت کواکب شمس ۱۹ بورده قمر بیست و هیچ مریخ پانزده عطارد
دوازده مشتری نیز پانزده زهره بیست و یک زحل بیست که جمله یکصد و بیست هفت باشند
و این دخال و طرح را بیت بنوری گویند بمعنی همان جمله ضابطه دیگر

۴۳۲۰۰۰

حاصل گردد کثرت شش اندوار ابتدای ساکیت اول تا انتهای ساکیت آخر چهار لک و بیست و دو هزار

سال و این مقدار آخر الزمان است که سالها بدین تقصان که ساکای اول از خود داشته شد

تا مدت سه هزار و چهار صد سال . ساکای دوم از آن راجا بکرم بود که یکبار حبت تا

تا یکصد و سی و پنج ساکا . هست سوم از آن سالباهن است تا هژده هزار سال . ساکای چهارم

از آن بجی نندن خواهد بود تا ده هزار سال . ساکای پنجم از آن ناگارجن تا چهار لک سال

ساکای ششم از آن کلکی خواهد بود که کلکی نیز گویند تا شش صد و بیست و یک سال پس از سنت

یکصد و سی و پنج کم کند باقی ساکا باشد و در ساکا ۳ هزار و یکصد و هفتاد و نه ضم کند حاصل

کل یوگ ما چینه آخر الزمان باشد و اگر در کل یوگ یک لک و نود و دو کرور و پنجاه و شش

لک و سی هزار ضم کند ما حصل سر شت کشت اند از آن برهما ست یعنی ستون ما تحت آفرینش

و مقدار اول الزمان هفده لک و بیست و هشت هزار سال است ۱۷۲۸۰۰۰ و مقدار زمان دوم دوازده

لک و نود و شش هزار سال ۱۲۹۶۰۰۰ و مقدار زمان ثالث هشت لک و شصت و چهار هزار سال ۸۶۴۰۰۰

و مقدار آخر الزمان چهار لک و سی و دو هزار سال ۴۳۲۰۰۰ و چنین هفتاد و یک اربعی از منه را منو گویند

و چنین منو یک منو عمر اندر است و منو در اندر نیز ادهی نیز است و چنین چهارده منو را

یک روز از آن برهما ست به چنین روزها صد سال عمر برهما ست پس الحال در عمر برهما پنجاه

سال گذشته است و در پنجاه و یکم بار نهاده و در ماه یکم سال و روز اول شش

منو گذشته

منوکر گذشته و در نهصد و ... و در نهصد و هفت از ربعی ازمنه گذشته و دو هزار و ... [illegible]

نه هزار و دویست و شش از ربعی ازمنه اول الزمان و زمان ثانی و ثالث گذشته و این [illegible]

آخر الزمان میگذرد و ربعی ازمنه را چوکی گویند و بقیاس معلوم شد که در مقدار اول

الزمان شانزده لک و چهل و بیست و ... هزار گذشته بود و ... باقی بود که بقول

هنود از عمر [illegible] اکثر [illegible] ماهیته [illegible] را بر مقدار اربع ازمنه قسمت کنند

خارج قسمت چهار صد و پنجاه و دو ربع ازمنه باشد و آنچه باقی بود ... باقی

اول الزمان بود و ما بقی مقدار زمان ثانی و ثالث و معلوم ماهیته آخر الزمان باشد

فافهم و تامل باید دانست که سلطانی که کمر همت بر کمر جان بسته استقلالی بر خود

قرار داده که از ابتدای جلوس [illegible] تا مرور دوازده سال آنچه قبض و بسط و عزل

و نصب و [illegible] و تربیت سلطنت و فرمان روائی در دل دارد و [illegible] و کار و بار سالی

جزئیات همگی بجای خود بکار آرد و اما آنچه [illegible] خراج مال و محصول [illegible] تصرف آن

از قسم خوردن و پوشیدن [illegible] و تمتع بر گرفتن [illegible] حرام گرداند بمحض حسبة لله

و [illegible] اعتبار کنند از روی اصطلاح هنود [illegible] خوانند و آنچه از ابتدای

جلوس [illegible] سال [illegible] بعد از رحلت او از عالم فانی همچنین دیگری [illegible]

بعد از [illegible] سال [illegible] سال [illegible] خوانند

پس در تقویم هندی بعد توحید حق مطلق و معبود برحق اول سنوات ما حصه آفرینش نویسند بعده عوالم
عمر الزمان بعده سمبت بکرماجیت بعده ساکا سالباهن بعده سمبت سر بعده سال دور هر
و جهان ضابطه حفظ اعداد برابع ارقام در دفتر هندی ثبت است همین الوف و صد
سال هر چه که شد مقرون ثبت در چار جا کن ای محبوب پس بست و شش پس الوف
و با ربع و دو و بزار ونه سه صفر بیسراو من المترجم المولف فی مثوی منه ضعف
اول این ای تا ... چار جای به چهار پس بچار دو ۳ و دو و در یک بزار ونه
سه صفر بر یک ضابطه استخراج بر سمت سال که ابزار سمبت سر گویند ساکا را
بدو جای ثبت نموده دوم را در بیست و دو ضرب نماید و حاصل ضرب را چهار هزار و چهار صد
و نود و یک بر وی افزوده بر یک هزار و سه صد و پنجاه و پنج قسمت نماید خارج قسمت را بر اول
افزوده ما حصل را از شصت کامل طرح نماید ما بقی گذشته سمبت شده باقی مقسوم را در دوازده
ضرب نموده حاصل ضرب بر مقسوم علیه سابق که یک هزار و سه صد و پنجاه و پنج باشد قسمت نماید خارج
قسمت گذشته ماه باشد و باقی این مقسوم را در سی ضرب نموده حاصل ضرب را بر همان
مقسوم علیه سابق قسمت نماید خارج قسمت گذشته روز باشد و باقی این مقسوم را
در شصت ضرب نموده بر همان مقسوم علیه قسمت نماید خارج قسمت ساعات گذشته بود و
بعد از آن دقیقه تا شصت و ثانیه و هر چه باشد ضابطه استخراج سمبت هنود بکر ساکا را بدو جای ثبت

نموده دوم

بعد ازان ... را در چهار ضرب کنند ... حاصل ضرب هشتم ... را در یازده دوم را در ... نموده

اول را ... قسمت نماید حاصل قسمت بصد و بیست ... بر سی ... افزوده بروج و نه ماه ... و بالفعل

قسمت نماید حاصل قسمت ... از ... اگر ... ثبت ... سنبت ... بالفعل ... نماید ... طرح ... شصتگان افزوده

و ... سیوم ... از البس دوم ... بر ... است ... اول ... عشر ... باشد ... عشر

مذکور ... استخراج ... اول در ضابطه که ... ماه ... تعداد ... نموده ده ... سیوم ... باقی

بر ... انیدست ... سالو ... گویند ... بیسی ... عشر ... نماید استخراج ... خواهد ... ست

... بهوده ... البر ... جبا ... بپاد ... کہ اسری انگرا برجانب برمود بکل ببهو

... بتیه ... پاربهیو تارن ... سوبهان ... چنبر ... برکه ... بکبرم ... برباتهی

... سیکنی ... نمنه ... جی ... نندن گهر بکبرت برودهی ... سر

... پراهو ... گرودهی ... سبکرت ... بلو ... لکاری

آنند ... برماتهی ... برده کرت ... ساده ... کیلک ... بلونک

... دریت ... رودر ... ستدهارنه ... کال ... نل ... رر

... خواهد ... سال ... لبس ... جهته ... گرود ... رکتا چه ... رودرو

... برد ... ماه ... ایام ... چنانچه ... بار بار ... سال ... دوازده ... حساب

... ضرب ... ساکار ... الاصح ... و ... دیگر ... خزانه ... استخراج ... ضابطه

طرح نماید باقی به ترتیب زیر سال شاه و وزیر و سپهسالار بدست آید تا شصت و دیگر بود و از
زیت شمس و مشتری و عطارد و زحل و مریخ و زهره و قمر [illegible] پس اگر باقی یکی ماند
شاه مشتری و وزیر شمس و سپهسالار عطارد و شصت و دوم زحل بود و اگر دو شاه
شمس و وزیر عطارد و سپهسالار زحل و شصت و دوم مریخ و علی هذا القیاس من البیانی
ضابطه دیگر سال کار را در سه ضرب نموده بر حاصل دو افزاید حاصل را بر هفت
طرح نماید باقی از اول عطارد به ترتیب معهود [illegible] رب سال باشد و رب
سال را هرکه او بیت گویند ستاره دوم در ثمرات سلطان و وزیر و سپهسالار
و حرز آن ثمره سلطان اگر در سالی شمس شاه بود در آن سال باران اندک بود و غلات
در زرع اندک بود و انجیر بار اندک کمتر دهد و در مواشی شیر اندک بود و خلایق رنجور و مریض گردند
و خوف دزد و آتش بود و موت سلاطین واقع شود اگر قمر در آن سال شاه بود در حرث
رو نماید و باران خوب بارد و غلات در زرع بسیار بود و خلایق از ذوق مند و آرام گیرند
و سلاطین مسرور و خوشدل گردند و خوف دزد و رحمت الله علی خلایق واقع گردد اگر مریخ در آن سال
خوف آتش و غلات در زرع اندک بود و شور و غوغا و فزونی بود و سلاطین را با جدالی
خودها خاک بود و [illegible] با [illegible] نیک سرد و [illegible] بوند و باران اندک شود اگر عطارد در آن
سالی باران خوب بارد و خانه بخانه لب شادی و سرود شود و خیرات و صدقات

در عالم ظاهر گردد

در عالم ظهور کردد و سلاطین منتهج و مسرور بوند و از شلغم نیکو و گیاه و نبات و غلات در زروع
برکهای نیکو بود اگر مشتری در آن سال باران بسیار بود و لیس موافق جهانیکه از باران زرع بیاید
و خلایق لیس با مراد بوند و در کلاهای ان بیش تادی و سرور ظهور کیرد اگر زهره در آن سال
در زراعات ثمر لیس برکت بود و باران خوب بارد و گلهای خوب بشکفد و غلات
در زروع بسیار بود و در مواشی شیر بسیار بود اگر عطارد در آن سال باران لیس اندک
بود و امراض لیس پدید کردد و خلایق لیس دردمند و رنجی نکردند شمره و زمرا در انسانی
همشن فزون کردد در آن سال باران به تواتر خوب بیارد و برکات در زروع خوب شود
تنکی عرصه در عالم لیس پدید کردد اکثر از باغات ضایع و ابتر کردد اگر قمر در آن سال
هر انواع برکات در زروع بود و کثرت مردم احدها و صلحی بود و کثرت اثمار در باغات
بود و گلها بسیار بشکفد اگر مریخ در آن سال از ظهور آتش و خروج اسلحه و از باد تند و امراض
لیس خوف بود و عجب که از این کس ایطار در باغها خشک شوند اگر عطارد در آن
سال باد بر انواع بتواتر و توالی وزد و اثمار در باغات بهانه کیرد و از مردم تمک
لا بتعریف زمین حامل بنت نور کیرد اگر مشتری در آن سال جمع نموان بات و برکات
در زروع برکهای نیکو و باران خوب بیارد و سلاطین از پادشاهی ظهور کیروند اگر زهره در آن
سال مردم بنیک و جهادی لیس مشغول کردند. اگر زحل در آن سال اثمار لیس زوال

بود غالب که باران نبارد و بجای زینت عالم نقصان شود و نوبت با قمر الباب انکه

در سلطنت و وزارت سعد و سعودت رو نماید و در سلطنت و وزارت نحس نحوست

سر بر زند شمره ستیبا دهب اگر در سالی شمس ستیبا دهب واقع بود در آن سال

همه چیز اندک بود و از آتش خوف بود و علم کلتی و نخود و امثال آن بسیار بود

و معنی است در ستاره اول از شماره چاشتگاه گشت اگر قمر در آن سال مخدوم آن

زمانه دولتمند گردند و از بسیاری اثمار و ریاحین و برکات زروع و از کثرت باران

توقمند و بارانم کنند اگر مریخ در آن سال برکات در زروع نبود و جای خوف از سلطان

بود در غلات زرع خوف بود و جای خوف از آتش اگر عطارد در آن سال حاکم

برکات زروع را از آتش گیرد بعضی هیچ نبود میانه بارد و برکت نکو در غلات در زروع بود

و کثرت اثمار شود اگر مشتری بود در آن برکات در زروع بر انواع کمال بود و در سال کو نکن

و باکده میانه بارد و غلهای نیک چون گندم و غیران نیک بود اگر زهره در آن سال بر انواع

در زروع برکات بود و بر اقسام اثمار برکات شود و مردم صلحا و احد فایه تنند و تلخی تنگ بسته

شوند بانشاط نیک با عشقها و تماشای زنش لیس تورکرو اگر زحل در آن سال

برکات در زروع میانه بود و غله کودو و کلتی و نخود و ماش سبز یعنی مونک بسیار بود و خوف

از سلطان بود یعنی ظلم از پادشاه وقت خبری لدار یابند شمره رسا و دهب

خلی

اگر در سالی

اگر در سالی شمس در سنادیب بود درآن سال صندل و زعفران و زعفران و کوکل
و روغن کنجد و روغن بید انجیر و ریاحین هرچه بسیار و فی نظیر بود اگر قمر درآن سال صاحب السنه باشد
که بیشتر سفید بود چون برنج و شکر و امثال آن و اشیائی که از ان سفید بود
چون روغن و خضروات و مانند آن بسیار بود و برکت در زروع و آبها دیگر بسیار بود
بویا لبس رایج بود اگر مریخ درآن سال اشیاء مطعومه با قیمت بود بعضی گران و صندل
و کافور و زعفران و مانند آن و اشیاء تریاق نایاب بود اگر عطارد درآن سال
زهر در مار و در بچان خشک و قوم که بسیار باشد و روغن گل و روغن بلیح مانند هر دو بسیار
بود و اشیاء که از نیشکر پیدا شود نایاب بود اگر مشتری درآن سال صندل
و کافور و کند و مول بعضی مینی قند و شکر قند و کجا بعضی کلانده و امثال آن بهای
رایج بود و اشیاء مطعومه زعفران و مانند آن او بسیار بود اگر زهره درآن سال
اشیاء بویا و مانو یا و اشیاء مطعومه و مانند او و همگی جامه که در آن عطر بند و ازرار
که از نیشکر گویند و کند مول و اثمار و ریاحین روز بروز بسیار بود اگر زحل درآن سال
در عالم زحمت بود و خوف از آتش شود و اشیاء مطعومه و اشیاء بویا و روغن نیز ارزد
و نیشکر و کند و مول نهایت رایج بود ثمره نرسادیب اگر در سالی شمس نرسادیب بود
یعنی نرسادیب درآن سال مس و صندل و الوان و لعل و یاقوت گران شوند

گران بها گردد اگر قمر دران سال جمع تمامی اسباب ابریشم و مروارید و نقره و انواع
گران بها گردد اگر مریخ دران سال ریحان و انواع آن و تخم و صندل سرخ یعنی رکت چندن
که ابزار طب خوان نیز گویند و مس و زر و روی و زر گران بها گردد اگر عطارد دران سال انواع
مصوره و شکر و صندل گران بها گردد اگر مشتری دران سال زر و جوهر و اسباب در هنجر نایاب
استقامت بود یعنی فراوان بود اگر زهره دران سال کافور و عود که اگر باشد
و عطریات دیگر و طلا و انواع آن نیز بها گردد یعنی گران اگر زحل دران سال
آهن فولاد و خزان و اسباب رصد نیز بها گردد ثمره همینکه ادبیت اگر در سالی
شمس همینکه ادبیت بود دران سال باران اندک بارد و غلات و زروع اندک
بود و خلق بقدری بی آرام بود اگر قمر دران سال باران خوب بارد و سلاطین مسرور
شوند و جمیع رعایا با آرام بوند اگر مریخ دران سال باران اندک بود و تمامی غلات
و زروع ضایع شود و اشیای مطعومه نایاب بود اگر عطارد دران سال در تمامی ملک
باران بارد و خلق با آرام و با جان و مال و حسب غلات کنند اگر مشتری دران سال
ارزانی و خرمی و صحت آبادان و برکات در زروع بود و نیشکر و شکر سیاه مانند آن
ارزانی بود اگر زهره دران سال غله کود و یاس سبز که از رسنگ نیز گویند و مانند
همشباه که از دوا باشد و گاو و سایر آنچه که اورا است ماج گویند و تیغی و سالی و باریدان

بارانی

باران بسیار بود اگر زحل در آن سال جای باد شدید وزد و جای باران نافع [illegible]
غلات در زروع بود و جای نشود و جای خوف از سلطان بود ثمره دوم بنیاد [illegible]
اگر در سالی کمیتش ... بنیاد بود در آن سال خلایق پریشان خاطر شوند و خوف با باران
باران بود و سلاطین و رعایا با دزدی و فجور مشغول گردند و بد بخت شوند اگر قمر در آن سال
غلات در زروع ربیع بود و اسبابی که از بقیه برآید و وارد [illegible] فراوان بود و سلاطین
مرة بعد اولی و کرة بعد اخری تنها دلان شوند اگر مریخ در آن سال غلات در زروع بس خوب
گردد لیکن گران و خوف دزدان بود و خوف ایست و آتش بسیار بود و رعایا
زیان ببینند اگر عطارد در آن سال سلاطین با هم جنگ کنند و جا جا باران خوب بارد
و برکات در زروع جای شود اگر مشتری در آن سال مدام تلاوت و کثرت خیرات
ظهور کند و باران خوب بارد و غلات در زروع و اخر و نیک [illegible] بود اگر زهره
در آن سال خلایق با یکدیگر خوش بوند و مواشی و برکات در زروع و خیرات [illegible]
افزایش گیرد اگر زحل در آن سال غلات زروع بس خوب بود و سلاطین با یکدیگر [illegible]
بغی کنند و خوف از دزدان و از بسیار رند که باران بود ثمره امطار الربیع اگر در سالی
[illegible] نام مطر [illegible] بود در آن سال باد شدید باران بارد و [illegible] باران

گرانی کم عقاب گردند اگر شنبه باشد دران سال در تمام عالم باد بسیار وزد و آرزو
باریدن باران در عالم بود و غوغا بود و برکات در زرع اندک بود اگر یکشنبه دران
سال برکات در جمله زرع بود و سلاطین بکثرت حرارت شادمان بوند
نر بوند و باران نیک بارد اگر دروی البته یعنی علامت نوع نیک بود و امیدوار لشکر
بیگانه باشند و خلایق برکت خاطر بوند و باران متواتر و تواتر بارد ثمره حیوانات تمامنه
اگر در سالی سه شنبه نام بار زمین بود دران سال سلاطین دل شاد بوند و کام یابان که هیچ آفت
نماند و تابستان گرم و زمستان و موش لبس زیاده یعنی شهوت مردم
بیشتر بود و رعایا روز بروز دل شادتر بوند اگر پنجشنبه دران سال رعایا
روز بروز شادمان تر بوند و اموال و غلات در زرع خاطرخواه بود و سلاطین بکثرت شادان
بوند برگر نیک دران سال اختلاف در سلطنه بود یعنی مسلم بر یکی نبود دل
سلطان خبر دو باران اندک بارد و در علة خون و بلغم اذا رجنبد و همچنین اذا آتش
و نوک اگر هر شنبه دران سال اتفاق در سلطنت بود یعنی بر یکی مسلم بود و باران
بسیار بارد رعایا شاد شوند و رعایا از خوف والدانه کنند اگر یا دران سال
از امراض زحیران و اندک ری بار و کژدم رحمنا خلایق محفوظ باشند و در هر جا شادمان بود

والله اعلم

اگر به اتش باشد دران سال از فارس خشک و سرما و از زهر مار و کزدم و از امراض ... دوقی
بسیار بود و مردم در عالم آزارمند بوند اگر به گل دران سال مردم از امراض و از زلازل هلاک
و بر کاشف از زروع در عالم بود و اشجار با علها و اثمار مرکب بود اگر زنشد دران سال
از زهر حیوانات و عقارب و از اتش و از امراض مردم بر انواع آزار یابند و موسی السماء میرسند
و هو الله اعلم بالصواب ستاره سیوم در استخراج مقدار روز و شب و غزال از ابتدای
روز اتش تا روز مطلوب شمار نموده در ۳ ضرب کنند و بقولی از ابتدای روز اتش تا روز مطلوب
شمار نموده بروی آن اتش افزوده با حصات را در ۳ ضرب کنند و هو الاصح بعد و نقد حاصل
را یک بار بالفعل و بسی بروی افزوده بر شصت قسمت نماید خارج ساعات بود و باقی
مقوم لعنی بی انکه عمل دیگر نمایند دقیقه ساعت بود و این ساعات و دقیقه مقدار
روز است اگر معوج الطلوع بود اگر مستقیم الطلوع بود این ساعات و دقیقه مقدار شب
است و مقدار شب را اگر از شصت تفریق کنند باقی مقدار روز بود اگر مقدار روز را
از شصت تفریق کنند باقی مقدار شب بود و این الشمس فی الحال همبرده است و معوج الطلوع
را ابراین گویند و ان انکه افتاب از جنوب بسوی شمال رود و ابتدای این تحویل حوت کند
و از تحویل جدی روز افزاید و شب کم شود بر نوعی که در تحویل حمل و حوت ۳۰ دقیقه ساعت

گرال بیست ثانیه و در نوروز دو بیست و سه دقیقه و چهار ثانیه و در جوزا و جدی یک دقیقه و

ثانیه و چهار ثانیه و مستقیم الطلوع را در چنین گویند و آن اینکه آفتاب از اعتدال ربیعی و خریف

گذرد و انتقال این از تحویل خور به سرطان نیست و از تحویل سرطان شب افزایند و روز کم گردد

هر نوع که در تحویل سرطان و قوس یک دقیقه و بیست و سه ثانیه و در حمل و عقرب

بیست و سه دقیقه و چهار ثانیه و در سنبله و میزان بیست و سه دقیقه و چهار بیست ثانیه و از این افزایش

و کاهش روز و شب بر حسب مفاد سطور به اعتبار تحویلات حقیقیه است که به نسبت

مجاریه موافق این النفس ما قبل بود چنانچه فی الحال شنبه بهتر ده روز از ما چه اعتبار کنند

ضابطه استخراج این مفاد بر آنست که ساعات و دقیقه طوالع از ابتدای جدی را از

ساعات و دقیقه طوالع از ابتدای سرطان تفریق کند ما بقی را در بیست ضرب نموده بر سیصد و شصت

قسمت نماید خارج قسمت دقیقه و بیست ثانیه و باقی معلوم باد روز

ضرب نموده بر سی قسمت نماید خارج ثانیه باشد و این دقیقه و ثانیه مقدار کاهش و افزودن

روز و شب باشد پس اکنون با اعتبار تحویلات حقیقیه در دوازدهم درجه تحویل حوت و در دوازدهم

درجه تحویل سنبله روز و شب سی و سی ساعت برابر شود در اول درجه دوازدهم حوت

روز غره حوت دلیست و روز بروز روال در درجه دوازدهم سنبله روز غره است

دارم مهرجان

بروز و صد جانی و منطقه در روز تحویل حمل باعتبار حقیقی مراجع مقادیر ازاکوه ۳۰ ساعت

و از ثور سی و یک ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و از جوزا سی و سه ساعت و بیست و شش دقیقه و از

دقیقه و از سرطان سی و چهار و چهار و از اسد سی و سه و بیست و شش و از سنبله سی و یک

و پنجاه و چهار و از میزان سی و از عقرب بیست و هشت و شش و از قوس بیست و شش و سی و چهار

و از جدی بیست و پنج و پنجاه و شش و از دلو بیست و شش و سی و چهار و از حوت بیست و هشت

و شش و این در ملکهائی است که هوای ملکه است و در ملکه مدام روز و شب سی و

ساعت برابر باشد

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
٣٠	٣١	٣٣	٣٤	٣٣	٣١	٣٠	٢٨	٢٦	٢٥	٢٦	٢٨
٠٠	٥٤	٢٦	٠٤	٢٦	٥٤	٠٠	٠٦	٣٤	٥٦	٣٤	٠٦

دیگر جهت دریافت منصف شب و لقبه آن از ابتدای منزلی که در درازنا ساعت است منزلی که

در میان شب مرتبه باشد شمار نموده از آنچه حاصل آید هفت تفریق کند باقی را تضعیف

نموده و از حاصل تضعیف کم کند و از حاصل تضعیف کم کند باقی مقدار شب گذشته

باشد در اول نیمه شب و در آخر مقدار شب باقی انگشتهای

خود را یکسی نمایند که یکی از آن بگیرد الحبس اگر ابهام گیرد دریکی و شش و بار ده قیاس گیرد و این مقدار

شب گذشته است اگر اول نیمه شب بود و اگر دوم بود این مقدار باقیست اگر سبابه گیرد در

و دو و هفت و دوازده اگر دو بطی در ۳ و بیست و سیزده و اگر هفتم در چهار رو به و چهارده

اگر [illegible] هیج و [illegible] ده و پانزده قیاس برد بقولی از ابتدا ایام در یکی پانزده و بیست و یکی

و دو و چهارده و بیست و دو و سیزده و بیست و چهار و چهارده و بیست و چهار در پنج [illegible]

و بیست و هیج للقاسه سه کس را بیر رسد که آنچه بقیاس خوده بگوید جمع کند مقدار [illegible]

جمع شب گذشته بود یا باقی اگر چهار کس را بیر رسیده باشد مقدار ربع جمع و این [illegible]

معمول در هر خورشید بلند بود خاصه در روز ابر الفائده در زاید النور ما آفتاب در زیر بود تا [illegible]

طالع باشد بعد غروب نُحد و در ناقص النور عارث بود بعد طلوع بود و در سمی دو [illegible]

و در سوم سه و نصف [illegible] که چهار و نیم ساعت بهمان با خمس و در [illegible] ضعف که یازده

بود تا همچنین تا بود همان با او کس الفائده مقدار شب زاید و آنچه از ابتدا بر [illegible] باشد

ضرب کند [illegible] اگر ناقص النور بود دو کم کند اگر زاید النور دو زیاده بهر دو تقدیر

ما حصل را بر [illegible] قسمت نماید خارج ساعات بود ما بقی [illegible] طلوع [illegible]

[illegible] لانه در زاید النور حد الطرز [illegible] مقدار شب [illegible]

ابتدا روز [illegible] تا روز مطلوب شمار نموده موافق قول اقتح [illegible] النفس بروی [illegible]

ما حصل را نصف نموده دویست و پنجاه و پنج [illegible] نصف [illegible] آنچه بود از [illegible]

نسبت نموده در [illegible] احاد [illegible] او خطی کشد آنچه از خط به [illegible] بود ساعات

بود و اهم

بود و آنچه از حاصل ازین شود مقدار دقایق حرکت کند حاصل ضرب دقیقه حصه بود و این حساب
دقیقه بر حسب اختلاف این مقدار روز ما است بود و لذین این تقریب است که اگر تعدیل
اینجا اگر خواه باشد لعقد بالعقف [illegible] بروی افزوده شد و هیچ و کسر باید افزود از درجات
باشد از آن هر درجه ضرب نموده بروی افزاید حاصل بعینه مقدار روز با ارتفاع بود
چنانچه از عمل دیگر الف [illegible] از اعتدال روز زاید بار و مطلوب شمار نموده این
بروی افزاید حاصل را با نصف [illegible] بروی افزوده بر بیست قسمت نماید خارج ساعات بود
باقی مقسوم را در ضرب نموده حاصل را باید داند چنانچه دیگر سایه قدم
بقدم چون است که پای باشد بر زمین هموار راست ایستاده کف پس از پا گسترده و شمار
از سر فرود آورده به پیماید آنچه بود [illegible] برآنچه حاصل آید یکصد و بیست و یکی
را قسمت نماید خارج قسمت ساعات بود و آنچه در مقسوم که صد و بیست و یکی [illegible] نماند
بعینه می حاصل دیگر باید بود و این ساعات [illegible] از نصف روز گذشته اگر [illegible]
اول بود اگر دوم از نصف است یعنی که از قدر روز گذشت [illegible] الف
چون به مقدار [illegible] انگشت از انگشت هر که ابهام [illegible] بر زمین هموار [illegible] کرده
[illegible] اگر از [illegible] خواهد از [illegible] بپیماید آنچه بود از انگشت [illegible] نموده [illegible] دیگر
بروی افزاید و بر [illegible] حاصل [illegible] را قسمت نماید خارج قسمت ساعات بود و آنچه

مقسوم که شصت و چهار است باقی ماند بعقبه عامل و دیگر باز شده از نصف بود باز از بعقبه اول حرب احساب اف

نیم بهم روز گر مثل ار ده گویند الفائده چوب مقدار نصف انگشت همچنین بر طبق اول نصف

نموده بر نیست نماید و نقش دیگر بر روی افزاید بر حاصلات یکصد جهات و چو را از تر ان

و یکصد سی و هیچ را در در جیبها این قسمت نماید خارج قسمت ساعات بود بروی یکی ار ا کر همه اول

بود اگر دوم یکی از ان خارج قسمت کم کند و انچه در مقسوم برود نماید بعقبه باز بود و لغو را چه در ان

وجه در در جیبها می انکه در نهبه اول یکی در خارج قسمت افزاید و در دوم یکی از دو در نماید مقسوم

در بین حا لطه همان یکصد و چهار و چهار است دیگر از نهبه چوب را ستکو گویند و مقسوم

از ان بعد بدان هندی مقسوم علیه در همه حاصلات به نیست الفائده چوب مقدار انگشت

کرده قدری بر زمین ممهد گردانند و قدری خم داده نصب کنند بحیثیتی که سایه مقصود از ممهد هیچ جا

منحنی و با ... ک مساوی بود حاصلات اثار مقصود ساعات بود از نصف به روز

باز لعقبه لغو حافظه از ابتدا را که ماه منزل از ابتدای کار تا غایت ماهی

که بهنس او است که در و ستدرک الف شمار بوده لضعف نماید بر حاصلات تنها که گذشته

از ماه ستدرک غیره را بنغر ایدد حاصلات را اگر از هر نصف زیاده بود ... در

باقی از ابتدای رسیدن ماه منزل بود بر طرق تجمیس و تجنیس را ارستهون گویند جای که تحقیق

را سوخیم و ... هذا المستوفان الفائده ماهی را که جنس از ماه مطلوب بود

دو چند نموده

دو چند نموده حصه‌های ماه مطلوب را آنچه گذشته باشد بروی افزاید ما حصل را اگر

از سی زیادت زیاده بود سی و سی از آن طرح نماید ما بقیه از ابتدای منازل که [illegible]

گرما هست که [illegible] ماه مصنوف است ماه منزل بود و ذکر توافق سر حرف در شمار

اول شمار گذشت در بیان مستری والله اعلم و در تاریخ ماه دو افزاید اگر غره

اول بود و یکی افزاید اگر غره ثانیه بود و هفت افزاید هیچ نفزاید اگر غره ثالثه بود

بعده از ابتدای منزلی که در او آفتاب بود بشمارد و منتهی منزل ماه بود حاصله

دیگر از استخراج قمر از ابتدای رسته گذشته منازل را در سی ضرب کند بر

حاصل ضرب منزل حال را که بدان مطلوب است آنچه گذشته باشد زیاده نماید

و القول ساعات منزل حال سال آنچه گذشته باشد در شصت ضرب نماید و حاصل

ضرب را آنچه باشد بروی افزوده بر آنچه از ابتدای تا انتهای ساعات کل منزل

حال مجموع قسمت نماید و خارج قسمت را که ساعات است بر حاصل ضرب اول افزاید

و هو الله اعلم بهره و نقد هر ما حصل را التضعیف نموده بر نه نماید خارج قسمت درجه بود

باقی مقسوم را در شصت ضرب نموده بر نه قسمت نماید خارج قسمت دقیقه بود و باز

باقی این مقسوم را در شصت ضرب نموده بر نه قسمت نماید خارج قسمت ثوانی بود

درجه اگر زیاده از سی بود بر سی قسمت نماید خارج قسمت برج بود ما بقی درجه

ضابطه دیگر در تقویم کواکب انچه بر ربع [illegible] باشد انچه در ساعات نموده

بر انچه در ساعات شده باشد ازو اباید انچه بود از روز و دقایق نموده بر انچه دقایق باشد ازو اباید کرد

از ابتدا [illegible] قسمت نماید خارج قسمت ایام بود اگر [illegible] کواکبی که

ان تقویم از اوست و باقی مقسوم علیه است بما هی اگر ان باقی ماضی الا حکم [illegible] بکند

ما بقی در [illegible] است بحال و ماضی را کسب نقطه اول و لکون باقی و حال را اینکه

و تقویم کواکب را کرده [illegible] تمامی نهد پس اگر این حال باقی را بر حرکت دقیقه اغاز

اغاز کوکبی که ان تقویم از وست قسمت نماید خارج قسمت ایام بود و باقی مقسوم الا در [illegible] نماید

و حاصل ضرب را انچه توانی در ان تقویم سب بود بروی افزوده بر همان حرکت دقیقه

اغاز را ان کوکب قسمت نماید خارج قسمت ساعات باقیه الا ان کوکب مستقیم بود ازان

اغاز [illegible] است بعد گذشته منزل است یعنی که بعد چندین روز و ساعات

بانجام خواهد رسید اگر راجع بود [illegible] اوست اگر ان ماضی باقی را بر همین [illegible]

در حال باقی بکار برده بعمل آرد ایام و ساعات ماضیه که ازو بدر آید اگر ان کوکب

مستقیم بود از ابتدا ان منزل حال است که بعد گذشته منزل است یعنی که قبل از چندین

روز و ساعات اغاز شده است اگر راجع بود از انتها اوست و بهمین [illegible] تمام

ضوابط است تصحیح تقویم [illegible] که در تصحیح منازل معلوم [illegible] بود انتهی

دو [illegible]

دو چند و خارج قسمت آنچه گذشته هر آن است و آنچه گذشته باید و قواعم را از زیاده

نیز چهار بود چهار کامل طرح نماید باقی مطلوب بود و حرکت را که بر گوینده فی نارسی

مصنوع دیگر جهان المنصور ... دقیقه الغایه ... دیگر برای استخراج منازل تقویمی را

بگیرد که باقی از التساع قریب تا ... و نیز جهت دانستن آنکه در الایام زود میشدی

بشده تا در کدام منتهی خواهد شد ایام و ساعات باقیه را در زود و در ساعات و بعد از

ایر آنست که در تقویم بود در مستقیم تفریق نماید و در راجع جمع سازد و جه ایام و ساعات باقیه

مستقیم ایام و ساعات باقیه راجع است و ایام و ساعات باقیه را در آن هر یک

در مستقیم جمع سازد و در راجع تفریق نماید جه ایام و ساعات باقیه مستقیم ایام و ساعات

باقیه راجع است و در التساع یک تسعه ۳ درجه و ... دقیقه بود و جمع ...

ضابطه دیگر   از سالها یکهزار و سیصد و نود و نه ۱۳۹۹ تفریق کند تا بقی در سالها را سنه ۵۳

ثبت نموده اول را در یکی و دوم را در ... و سوم را در ... ۳۱ و یک ضرب کند

حاصل ضرب حاصل سوم را بر ... قسمت نماید و خارج را بر دوم افزاید حاصل را

بر ... قسمت نموده خارج را بر اول افزاید حاصل را اعداد ... که از جنس جمع

ست ... جیب ... افزوده ... کامل طرح نماید تا بقی روز ...

از بودن ... و هر آنکه در ... و دوم باقی مانده باشد اعداد ... مطلوب

که از جنس کبوتر است افزاید با حصات سابقات که الاول تحویلات و اعداد در حوالات

از ابتدای حمل از برج حمل پنج و یازده ثور یکی و نه جوزا چهار و سیزده سرطان یکی

و چهارده اسد چهار و چهار و یکی سنبله هفت و چهار و میزان از سه و عقرب شش

و پنج و یکی قوس شش و سی جدی هفت و چهار و نه دلو دو و حوت چهار و هفت

چنانکه در این جدول است

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١	١١	١٢
٥	١	٤	١	٤	٧	٣	٥	٦	٧	٢	٤
١١	٩	٢٣	١٤	١٤	١٤	٦	١	٣٠	٤٠	١٧	٧

و جهیاک برج دوازده تحویلات هر برج هشت و هفت قال الشیخ الامام الملک فی کتاب سعادت

در جلوه ارتباطات در محلی که در ذکر ساعات تالیف کرده ضوابط ترقوم را بنوعید یکر هر وجهی که

که حاجات ازل دلان جنس از هم جهیاک یکی باشد از خود اسیناه نموده تحت کرده

هست منتج ست ان تثبت فاحفظه ضابطه استخراج کران تمییز از تضعیف عدد

یکی از دو کم کند برای آنکه در اول دل بر بوای زاید النور که ست باقی را

تضعیف طرح کند باقی از ابتدای برج کران بود از آخر دل و در چهاردهم ناقص النور در آخر دل

سکنی ست اینجا چهار رکان طرح کند باقی از ابتدای سکینه کران بود از آخر دل سمی

در اعتبار جنس هر بوای ناقص النور را سیزده اعتبار کند اگر بکند مجدد تضعیف یکی از بابه کند

تا نکند

کم نکنند و ضابطه استخراج ساعات و باب و صورت که بر حسب اختلاف
مقدار روز مختلف است آن است که مقدار روز را بر پانزده قسمت نماید خارج قسمت ساعات
باشد و باقی مقسوم را در شصت ضرب نماید حاصل را نیز بر پانزده قسمت نماید خارج
باشد و این ساعت و باب یک صورت بود ضابطه دیگر طریق سهل در استخراج
ساعات ... آن است که از ابتدای طلوع ساعات شب نیمی را به نسبت ... ساعات را
از شصت تفریق کند ما بقی را در انجم ساعات شب از ابتدای طلوع تا زوال ... ساعات را
ضم کند نصف ما حصل ساعات ... باشد و دیگر باید دانست که قسمت عددی بر عددی
و کبیر کم یا کسر باشد به عینه چنین قسمت عددی بر عددی است الا آنکه اول در ... موافق
مراتب ... مقسوم که مراتب مقسوم علیه بعد الوضع فی المحاذات غیر محاذ ... فرض کنند
لعبده در انجه اکثر عدد باقیه باشد فرض کند و حاصل ضرب را به شصت قسمت نموده
خارج قسمت را مع باقی اگر باشد از مقسوم نقصان نماید چه در قسمت مقسوم صحیح وجه
و قسمت باقی مقسوم که اول در شصت ضرب نموده از جنس کسر گردانیده باشد
... مقسوم علیه را در شصت ضرب نموده در انجه کسر باشد ضم کند ما حصل مقسوم علیه
بود لعبده مقسوم را در شصت ضرب نماید حاصل ضرب مقسوم بود اگر کسر مقسوم باشد

بروی آن اعداد بعده قسمت نماید خارج قسمت بعینه همان بود که در عمل اول بود

و دیگر اگر صحاح را در صحاح ضرب کنند حاصل ضرب همان صحاح بود چون مربع در مربع

مثلا همان مربع بود اگر صحاح را در کسور ضرب کنند حاصل ضرب همان کسور بود

چون مربع در درجه یا در دقیقه یا در ثوانی مثلا همان درجه یا دقیقه یا ثانی بود اگر

کسور در کسور ضرب کنند حاصل ضرب نیز کسور بود ولیکن بالمرتبه متصاعد افزود در توالی

مع صحیحش حاصل ضرب کسور در کسور آنست که از یمین در رفع صفر که هم از یمین دقیقه واحد

و از یمین ثانیه اثنین و از یمین ثالثه ثلث و از یمین رابعه اربعه بر هر یک عدد

زیاده کنیم بعده بنگریم که مضروب فیه هر دو از جنس درجه اند یا یکی از جنس درجه و دیگری

یا هر دو از جنس درجه نیستند بلکه هر دو از اجزای درجه بوند از دقایق و ثوانی و ثوالث

و امثال قسمت شد پس حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد بنا بر آنکه درجه از جنس

کسر است که مخرج او شصت و شصت در شصت منقسم باشد زیرا که چون کسر را در کسر ضرب خواهند

کرد البته مخرج را در مخرج هم ضرب خواهند کرد چنانکه معهود است لازم حاصل ضرب

بقسمت بر بین منقسم باشد نسبت با آن درجه باشد اگر نه مخرج ضرب کنند حاصل ضرب

بقسمت بر شصت درجه بود و در قسم دوم از جنس مضروب دیگر باشد پس حاصل ضرب

درجه در دقیقه

و در دو دقیقه همان دقیقه باشد و در ثانیه همان ثانیه باشد مثلاً و در سیوم

عدد دهم مضروب جمیع کنیم حاصل ضرب در مرتبه ... شد مجموعه باشد مثلا در دقایق

در دقایق ثوانی باشد دقایق در ثوانی ثوالث و ثوانی در ثوانی روابع

ضابطه دیگر اگر در عمل ضرب در هر دو جانب از مضروب و مضروب فیه کسر بود

ترکیبی کنند که در حساب کسر نبود بانوع که مضروب را مع کسر ... که کسر در همین

صحیح از قدر بالای ثبت نموده شکل از در تحت جدول همراه ... مناسب

بحسبی که صحیح تحتانی در محاذی کسر فوقانی از قدر ثبت کنند بعده صحیح و کسر فوقانی

را در صحیح مضروب فیه و صحیح و کسر تحتانی را در کسر مضروب فیه ضرب کنند حاصل

ضرب کسر تحتانی را بر مخرج کسر حاصل ضرب مثلا قسمت نموده در حاصل صحیح تحتانی

افزایند حاصل آن را ... را مع حاصل ضرب کسر فوقانی بعد الجمع بر مخرج کسر ... قسمت

مثلا قسمت نموده در حاصل ضرب صحیح فوقانی افزایند ما حصل مطلوب بود اگر ...

مضروبین را چو ... کنند ... حاصل ... بود که در اول بود لیکن در عمل ...

... و این ترکیب در عمل ضرب صحیحین مع کسر بود ... درجه در ... درجه

مثلا مخرج درجه ستین باشد اما اگر ضرب کسرین مع کسر مطلوب بود هم قیاس کند

چون درجه و دقیقه در درجه و دقیقه با دقیقه و ثوانی در دقیقه و ثوانی مشکل باید دانست

که در هر جا که عددی را بر عددی قسمت نمودن است اگر مقداری که متوافقان بوند اگر [illegible]

ضرب نموده خارج قسمت کنند و در حساب [illegible] بود [illegible] الخ

ببیند که آیا بودن یکی که اگر [illegible] مقسوم و مقسوم علیه را با مضروب فیه و مقسوم علیه را قسمت کنند در [illegible]

هیچ باقی نماند و نیز در خارج قسمت بر دو جنس چنین قسمته باقی ممکن نباشد بعده

خارج قسمت مقسوم را بر خارج قسمت علیه یا مضروب را در خارج قسمت مضروب فیه

ضرب نموده بر خارج قسمت مقسوم علیه قسمت نماید خارج قسمت همان [illegible] آید

که در اول می‌باشد مثلا خواستیم که ۳۰ را در [illegible] ضرب نموده بر [illegible] قسمت

چهار یافتیم چون [illegible] کردیم [illegible] عدد موصوفه [illegible] یک نصف یافتیم [illegible] مضروب

فیه را که [illegible] قسمت کردیم خارج قسمت چهار یافتیم بعده مقسوم علیه را که [illegible]

[illegible] بر [illegible] قسمت کردیم خارج قسمت ۳ یافتیم و این چهار و ۳ عدد [illegible] که قسمت او بر هیچ

عدد بلا باقی ممکن نیست [illegible] مضروب را که ۳ باشد در چهار ضرب نموده بر ۳ قسمت

نمودیم خارج [illegible] چهار شد که در اول [illegible] و این [illegible] در مجلد [illegible]

اول شد [illegible] ازین چاره ندارد [illegible] باید دانست

ثم [illegible]

جمشیدی و رومی و تیرانی و خوارزمی در این زیجها که گویند بعضی اعداد خمسه در اوراق
مرتبع یا منکوس اعداد بکه از یک تا سی بود علامت برشمردن شهور است و بعد اعداد
تیرماه یک سه حرف نویسند علامت سر حرف بر تقویم ایام که اوراق ایام
از ... بیع خوانند ... النبات علامات ایام سر حروف می‌نویسند و بعد از
اعداد ساعات تقویم است و بعد از اعداد پیلهای تقویم است و بعد از علامات
سر حرف منازل می‌نویسند و بعد از است و بعد از اعداد ساعات منازل
و بعد از اعداد پیلهای منازل است و بعد از علامت سر حرف جوزهر است
و بعد از اعداد ساعات جوزهر است و بعد از اعداد پیلهای جوزهر است و بعد از
اعداد درجات است و بعد از اعداد دقایق است و در لفظ روی از آنکه عدد
از یک تا چهار که عدد می‌نویسند اعداد در چهار قوائم است از نمانوق که اول
دوم و سیوم و چهارم تا به پانزده و بعد از عدد د ... است و علامت ... را
و ستارات که کواکب ... سر حرف آن است و در ... و بالای تقادیم
کواکب بعضی که ... آنچه می‌نویسند عدد علامت ... است و حروف علامت
یوم است و بعد از اعداد ساعات و پای ... و بعد از حروف علامت
و نمای بعضی تعداد روز و بعد از اعداد ساعات و پای تعداد روز ... و پایان

را بهمه هفت حروف که می‌نویسند علامات سر حروف کواکب است سوای قمر
و ذنب و اینها را جا بجای عدد رسانی از آن تقادیم کواکب است و آن شصت معنی مطلق است
بقیع مبهم پس اگر در اول دفعه که از آن برو حسبت بکند و غیره باشد اسلادان آن شصت
یکی بنویس یک برج تمام طی نکرده باشد بلکه بنویسی اعداد یک درجه تحت صفر از آنچه در جای
نوازی اعداد یک به یک و غیر آن تمام طی نموده و این صفر علامت برج اول است چه یکی
یک برج تمام طی ننماید بدو می‌گراید بلکه عدد آن اول باشد فلا جرم علامت
اول صفر باشد و چون یک برج تمام طی نماید یکی را که اول برج است
نهند سه یکی نویسند و این یکی علامت برج دوم است چه یکم چون تمام طی
نماید البته در دومی در آید فلا جرم علامت دومی نهند سه یکی باشند و بعد او
آنچه در برج دوم طی کرده باشد آن را نویسند و چون دو برج طی نماید دوم را نهند سه
دو نویسند و این دو علامت برج سوم است چه دوم چون طی نماید البته در سومی در آید
فلا جرم علامت سومی نهند سه دو باشد و بعد او آنچه در سوم طی نموده آن نویسند
و چون سه برج طی نماید سوم را نهند سه سه و این سه علامت برج چهارم است چه سوم چون
طی نماید البته در چهارم طی نموده آن نویسند همچنین تا یازدهم برج و تا نهند سه یازده که
علامت برج دوازدهم است چه یازدهم چون طی نماید البته در دوازدهم در آید فلا جرم

علامت او

علامت او عدد یازده باشد معلوم باید که در دفتر برج طول صفر هر علامتی که باشد
از و کدام شته بیشتر را گیرد مثلاً اگر علامت یازده باشد باید دانست که
حرکت چهارم تقویم یا ثابت یا بغیره یازدهم برج طی کرده و در دوازدهم بدر آید و حرکت بالقهقری
بنقص ... و سکون بی معنی یا ثابت و دیگر باید بمعنی حرکت است که خالی باشد چهارم
مع النجم الدلیل والتنقلات من برده السماء اگر علامت یک باشد یکی باشد بدرد
که یکم طی نموده و در دوم در آید و مع هذا است در علامات البروج و اعداد
دفعه دوم که نخست دفعه بروج رجعت در حالت ثبت و اعداد دفعه سوم قوانی
و اعداد دفعه چهارم تو ز نیت و دفعه پنجم از آن گذشت پس بر بالیس در دفتر اول
از گذشت اگر باب دو صفر باشد باید دانست که اندر حرکت رجعت بعضی
دیگر گشت چه علامت حرکت رجعی نیز صفر است و نویسند صفر که دلالت بر عدم اساسات نیست
در محل حرکت با وجود حرکت رجعی بنا بر آنست که حرکت مستقیم حرکتی که روز بروز باشد در این
و این ابجی ابجد در رجعت معقود است لاجرم در مجلس صفر نوشته و آنچه بعد از صفر
اعداد نویسند از حرکت رجعی محسوب شده و در محل حرکت مستقیم صفر باید نوشت و قایل
باید دانست که اعداد دفعه اول حرکت در حال است و اعداد دفعه دوم ثوابت
که حرکت شبانه روز زحل کوکب نیز در خانه که زرس باشد عدد او را که چند ماه است

گرفته بروی پشت آن برآید و خلاف کمان طرح نماید اگر دقیقه بود ده زیاده بود آنچه

مانده در همان دست باشد و مقرر است که دست لنگر طرح را رأس [illegible] در بروج [illegible]

باشد و نیز در تقاویم کواکب اوراق مربع قمر در دست [illegible] می‌نویسند و نیز در [illegible]

بعد هفت هفت روز تقاویم کواکب نویسند و ابتدا از روز تحویل [illegible] حمل

کنند از همان وقت که در روز تحویل بود لازم در اینجا در تقویم خرد بحار و حرکات صغر

نویسند و در اوراق سطور بعد از نیمه ماه که از اینجا آنرا خوانند و از این جهت تصحیف [illegible]

اگر هر روزه نویسند مختار راوی است و نیز علامت تقی که همه را اول روز تقیه که

از روز [illegible] گذشته تا قیمه کرد آدم نویسند و مقرر است که اگر در یک نیمه ماه روز گرد

یک [illegible] در دوم [illegible] زیاده کرد و اراده [illegible] والصحت دیگر در علامت

حرف اول نویسی مشابه باشد حرف اول و آخر هر دو نویسند چنانچه او از اول

و ده از آخر در واتر [illegible] که حرف اول از دست به هر ۲ [illegible] دیگر اگر ابتدا

سال قمری [illegible] جهت [illegible] می‌گیرند و قسمی از تحویل حمل و دیگر جای که از ستاره

[illegible] دگر [illegible] باید دانست که زهره عطارد [illegible] جانب صوب آید

[illegible] بالتاء المثناة الفوقانیه او بالدال المهملة [illegible] من [illegible]

تحویل اصح ده روز عطارد است چنانچه در ستاره سوم از [illegible] تا [illegible] و جای که

از ستاره

شمال جانب شده که غروب باید دانست کنگرهٔ ستارهٔ بزرگ رخساره

بزرگ ستاره جای ملتزق است بمعنی یا فارسی عربی کاف ستارهٔ بزرگ آمده

وجانب طالع شد آمده مشرق از جنوب باید دانست کنگرهٔ ستارهٔ بزرگ اوذنبا

بعده طالع شد مغرب از آسمان که باید دانست ستارهٔ بزرگ اوذنبا که شیخ

که اوقات باید دانست ستاره اول مرتبه بر ابجد که حاجب و فرقه ایزد و طالع

رجعت امّا بلفظ است جدا بمعنی ستاره جو برآید منزل سحب ازار باغره

یک با نبی اکثر هم برقه ربع بمعنی است حجب یک ستاره با نهمه یکور بحا است

ستاره پنج مشتمل است تعویقات در نوبه بمنای شستمائت اعلی بروجه منظوم بمعنی ملتفوی

جوزا برج در زحل اگر - خراج نجز را باشد قمرا بمعنی ثمره در اول ستاره

که وقتها باشد اندک بلکه در باران باشد تا جوزا یا قوس یا سنبله یا

بود ستاره زمین در غبار و گرد و زرد باد و باشد کم بود اسود بید

اگر نماید رحلت عالم از قیشر و سلطان و آید ظاهر جدال و جنگ خوف

آب از بر یام شام زمین باشد نحس کوکب باش یا منیح جای برج یک در

برج یک در قمی از لکی بیوس ماه اوس را اکر در کرود خون از بزر یا کود

باشد سنبله یا یکشنبه یا پنجشنبه شد اولیس اوس اما روز که روزی و باشند

هم چند غله گران گردد و [illegible] چند [illegible] برابر ظلم غله [illegible] بود اگر زحل و [illegible]

چهار سنبله یا حمل یا [illegible] باشد غله چنان ارزان گردد که [illegible] خاک و گل

[illegible] شد اگر در یک برج [illegible] و مشتری باشد قحط افتد و امراض موت پدید گردد

چنانکه [illegible] زمین تمام خوار گردد اگر زحل و شمس با هم [illegible] باشند

یا هر دو در یک برج بوند یا یکی [illegible] و دیگری در [illegible] برج باشد [illegible] مردم در میان

[illegible] که [illegible] و جنوب است و [illegible] که [illegible] شمال است [illegible] از [illegible]

و قوت [illegible] که در میان [illegible] و جنوب باشند [illegible] گردد

کم قوت گردد [illegible] شمس که زحل است رجعت سوی قوس کند بمجرد آنکه

در منزل [illegible] آید عالم [illegible] که عالم [illegible] در [illegible] آرد اگر رجعت سوی حوت کند

بمجرد رسیدن در منزل [illegible] در عالم [illegible] پدید گردد و مردم [illegible] خسته گردند

چنانکه اگر دانشمندان در میان خود مباحثه کنند در یک سخن خشمناک شوند

بجنگ کنند و سلطان با سلطان و [illegible] اگر رجعت سوی [illegible] کند بمجرد رسیدن

در [illegible] قحط افتد و بر مردم سختی رو نماید و امراض پدید گردد اگر رجعت سوی سنبله

کند بمجرد رسیدن در [illegible] هر طرف [illegible] و [illegible] باران

و در عالم گرسنه ظاهر شود از سبب [illegible] اگر زحل با مریخ در جانبی که از برج

سنبله با حوت

سنبله یا حوت یا عقرب یا دلو یا قوس یا ثور یا جوزا در رجعت کند سلطان
وقت را غضب و خشم روی نماید چنانکه زمین از جور و غضب او پایمال گردد و جنگ
و جدال بسیار در زند و قحطی افتد و برکت از اسباب کم گردد و موت بسیار شود و در عالم
زحمت ظاهر گردد و مردم بزرگ و ارباب اشتغال به بخشند چنانکه در ترتیب کسوف
لا تحریک افتد و جنبش آیند و حمایات استحواذ که مندرج باشد ظهور گردد و نیز اگر
زحل رجعت کند و در آن حال مر او را کوکبی از کواکب نحس ناظر شود و هیچ سعادت
نگردد زمین را قدرت نباشد که تواند عالم را پاس والله اعلم و هر چه در آن
گردد غلات و آفات وقوع بحکم سلطان خصوصی عظیم خلاف ظهور یابد بالتحقیق
دیگر اگر به نسبت طالعی که در دور ابتدای سال شده باشد کوکبی سعد در دهم ناقص
باشد در آن سال پادشاه و حشمت ما و ارباب بر جای خود مستقیم باشند
اگر به نسبت آن طالع در دوم و یا پنجم یا هم در آن طالع کوکبی سعد باشد نیز پادشاه و حشمت
بر جای خود باشند و ارکان والله اعلم اما اگر بعد رجعت یا هره نظر کرده اگر نحس در صورت
در آن حالتها کوکبی نحس باشد در آن سال پادشاه و حشمت از وقوع حوادث
از جای خود جنبش یابند و همین حکم است هر کسی را که برسد اقبال بر جای خود خواهند
یابند به نسبت طالعی که در دور تحویل نموده دیگر باید دانست که آن دو راز اسلیکها و

و سوار شو و کشت بهکها و جنبشها از دزدی ب و منازل ...

ببیند کما و بنیز لبواسطه کشت و باقی منازل او را ...

در یکی از منازل از دزد واقع شود تمام هر خانه که گیرا ...

در او سطانه که گیرای بود نه لرزان دیگر اگر ...

شمره خواهد کشید شکلی شش گوشه دار بر حسب قطب کشیده از اهدار منزلی

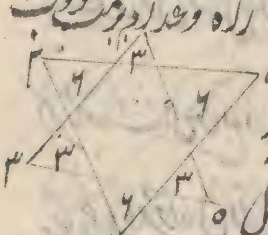
که ورود تحویل واقع شده باشد تا از منزل سایل بشمرد سه هر گوشه اول

و شش سوم هم چنین تا هر گوشه سه منزل بعده از محل وقوع را منزل شمره ان تحویل

گوید پس اگر بر گوشه اول افتد در سفر افتد اگر بر دوم در خوش خوری افتد اگر سوم

ور در دور زحمت افتد اگر بر چهارم جامه پوشد اگر بر پنجم زنان ببیند اگر بر ششم مال

بسیار شود بدین شکل — مصراع المولف — راه و شد از زحمت و نوب



ور زیان و مال اگر بپرسه که این جاه تو مر اره خواهد کشید

صورتی از هلال کشیده شش گوشه و در دوم بر جا گوشه هلال

و یکی در میان او تکرار کس نماید و از ابتدا منزلی که در روز شب باشد در شهی

موقع لوقت واقع شده و از ابتدا خطی که در میان شش گوشه میان یکی واقع ا

تا غایت را منزل سایل بار و در بسیار از بالا به تا این بولسیان زرقه در همین از زبان فی

به بالا رود

یه بالدر زود حبانکه دولدرده منازل درسکم لان صورت اوفند وشد

مدهر سنه ۳۳ کونسه اولوفند لعده لر محل وقوع لازمنزل اخره لی

اکر ایدو منزل برعطر ومیاتی سنه ۳ کوله درمیال افند تمام ماه یاررو

شماعی بنید اکر درشکم جه بطرف راکت زرخط تحویلات درمیال اوف

وجه بطرف جیب لرلان حطار مال فایده بنید اکر در ۳ کوه جیب افند خوف

لرفعی بنید اکر دریت طرف جیب بنهد از خط طویل افند از سلطان هر رکالن

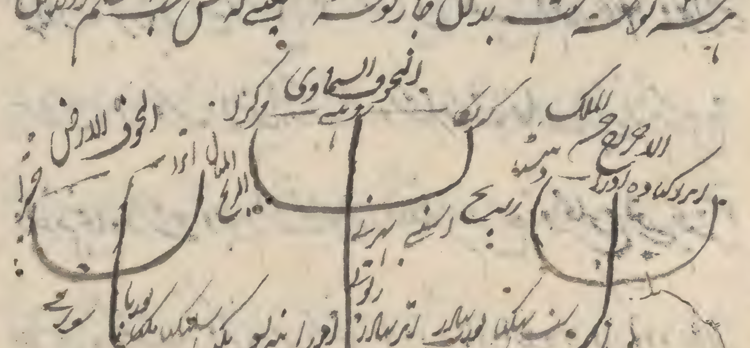
غرب وابرو بنید اکر دریت طرف راست لالان حطا افند خبر فایده بنید

اکر در ۳ کوله راست افند جان خود کلار دمثلا منزله که دروده ملال

واقع شده روینی بود وزارد منزل سابا که کرلقا موافق نوشته صد نعل

آورود یم تین لکاک بید بدلر شده و ۳ کونشه رار ثرعل کوتید فرد الموف

ستنه کو کتست بدلان جار کوشه یعنی که کحس ثبت سکم رار ابدال نو لعد

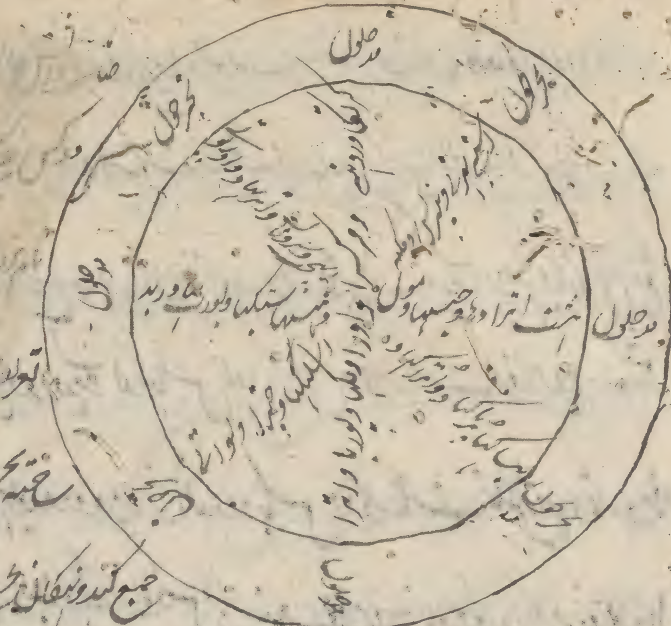


ودیکر سنبت بکرم را در ۳۳ ضرب کند حاصل را پنج بروی افزوده مثقال طرح نماید
باقی اکر یک باشد یا ... باشد ارزانی بر حال باشد اکر دو یا چهار ارزانی باشد اکر ۳
یا پنج یا صفر قحط افتد ودیکر اکر مشتری ورا سی در برج سنبله مقارن نوید بعاب
نحوست را است و ارزانی راکر چند الی کوبند ضابطه دیکر اعداد سنبت را با عدد
هر ماهی و غله که کیفیت قیمت آن غلات ماه باشد مطلوب جمع نموده ۳۳ کال طرح نماید
اکر یکی ماند ارزانی بود اکر دو بر حال باشد اکر صفر ماند کرانی کردد و اعداد
از ماه از سن یکیست و کاماس ۳ و ابتر پنج و لوس هفت و ماکنه ده
و بنا کن ۱۱ و حیت ۱۴ و ساکنه ۱۶ جقینه ۱۸ و اساره ۲۳ و ...
و بهارو ... ۲۵ و عداد از غله شاماخ ... نولان ۲۷ و ادو بیا ور وانس
که اورا ... کوبند چهل و چهار ۴۴ و ارماس و برنج وارزت ...
که اورا ماجرا کوبند سی و شش ۳۶ و کتان سی و چهار ۳۴ و کنجار ...
... و چهار ۲۴ و ... ۱۷ و شکر و ... ۶
و کندم پنجاه و ۵۳ و جو چهل و ... ۴۸ و روغن زرد ... و محلوج ...
... پنجاه و ... و کری صد و شش ۱۰۶ و مثقال یازده ۱۱ و ارکودو ...
و روغن ... پنجاه و ده ۶۰ و ... چهل و هفت ۴۷ و نخود
چهل و ...

و متوسط الفتح تا پنج لعبه نوشته چنانچه در آسمان بیجاده و مریخ
بیجاده و شمس ۶ه و جاموس صد ۱۰۰ و کاو نصف آن پنج ۵ه تک
خاک و تخت بنبرش و خرطان حال بخواهد که خاک کند از ابتدا
یکشنبه تا روز خاک شمار نموده هفت بروی افزاید حاصل را سی
باقی اگر یکی ماند ماه در آب باشد در نحالت خاک کردن نیست که
همه برکش شیدان بزرگ و ملوک کبار کشته شوند اگر دو ماند ماه بر زمین بود
در نحالت خاک کردن نباید زیرا که اگر کسی کشته گردد از پیادگان
و بالکان کشته گردد اگر سه ماند ماه بر آسمان بود در نحالت خاک کردن
میانه بود که اگر خبری کشته گردد از پیلان و از اسبان کشته گردد الفایده
از ابتدای تا انتهی که خجالت شمار نموده در پنج ضرب کنند حاصل را یکی بروی
افزوده سه کان طرح نماید طرح عامد باقی اگر یکی ماند شمش در تخت الثری بود اگر
دو در ارض اگر صفر در سما بعده از ابتدای یکشنبه تا منزل مختار شمار نموده در پنج
ضرب کند حاصل ضرب را بعد آنکه یکی بروی افزاید سه کان طرح نماید باقی اگر
یکی ماند تخم در تخت الثری بود اگر دو بر ارض اگر صفر بر سما پس اگر در حالتی
که شمش و تخم هر دو در آسمان یا در زمین یا در تخت الثری باشد خاک کند والعلوم

فتح نشود الا آنکه اگر هر دو در زمین باشند و لب آبی جایی در میان بود در آن وقت
فتح نشود و نیز اگر یکی در جایی و دیگری در جای دیگر باشد اصلا فتح نشود اگر بر سر
کمین حصار زر آن لشکر فتح خواهد کرد یا نه بنگرد که بوقت سؤال ماه در کدام منزل است
اگر ماه در منازل بخر جون باشد فتح نشود لان اسفنج و بهرزی و نیز نبو و بکیه و السلکنا
و چند او بود زی و ل کنا و بور باکنا د و اثر اکبا د و البحیره و بر وبا هل و اثر ساد و اد
ز نو ری ربت و نیز اگر زحل و مریخ و آفتاب در این منازل باشند اصلا فتح نشود
اگر ماه در منازل بدخلون باشد فتح شود اگر چه زحل و مریخ و آفتاب در این منازل
باشند و آن کر لکنا در و بنی و مرکسر او ادر او مکبا و بلور باو اثر او ات و اثر اد ها
و جبتها و مول و دنبشا و کث سکبا و بور ب سا در بدرکت و این منازل
بخر جون و بدخلون را دایره کشیده بهفت بهفت در چار جانب دایره بمسافت
مناسب با علامات بخر جون و بدخلون ثبت کند چنانکه بیشتر حساب
پدید آمد و این اگر وقت جنگ نماید به نصورت

صلواة دارنی



جمع کنند و نیکان را خرج نمایند فی‌الجمله اگر

هر دو جانب ربع بیت باشد هر جانب فرد آنکه بیشتر است او غالب است اگر یکجانب زوج

و دیگر جانب فرد آنکه زیاده است او غالب است اگر فرد و زوج یکی هر دو جانب کم و زیاده

نباشند بلکه مساوی باشند آنکه سال عمر کس کمتر است او غالب است اگر

سال عمر بیشتر هر دو جانب مساوی میان هر دو صلح شود اگر هر دو اصحاب در زوج

بوند اگر نه کم اصحاب غالب شود هذا کشف الاذان کسوف و خسوف است که گفتم

مبتلی للمولف گر آفاق کس نمیزند که در روز شمس تا بالست بحر بود گاه نیمه بر یکی بود

بقدر کس حال کسوف کرده قطعه للمولف در نظام شعر من از کس اگر با

قمر راس باشد یا ذنب با کس در برجی قرین هر دو حالت خسوف ابلک

نیست کس را قبال دوات و نیست کس را رنگ ... مقدرست که کسوف

در انتهای اماوکس و ابتدای پرتواد خسوف در انتهای بورنهان و ابتدای پرتواد باشد
نهایت کرفسکی تا ده ساعت شب زیاده ازین هرگز نباشد و نیز معلوم است
که خسوف شروع در بورنهان و تمام در پرتواد و کسوف در میان از صبح تا یکپاس شروع و تمام
در اماوکس بود و در میان از یکپاس تا دو پاس و دو ساعت روز شروع در اماوکس
و تمام در پرتواد و در میان از دو پاس و دو ساعت تمام شروع و تمام در پرتواد
بود و این را چنین گویند که از اماوکس گذشته در پرتواد شروع و تمام شود و دیگر در روز بورنهان
در انتهای آن اگر شروع و درجات و دقایق و ثوانی زیاده از شش باشد اول شروع و درجات
و دقایق و ثوانی از قمر دور کنند لکن باقی را بسوچ استخراج کنند اگر شروع بسوچ بر آید درجات
نماید پس اگر این درجات کم از حساب بود استفسار خسوف کنند اگر زیاده بود البته خسوف
نشود همچنین در روز اماوکس در انتهای آن اگر شروع زیاده از شش از شروع شمس کم کنند
و از باقی بسوچ استخراج کنند و بسوچ را درجات نماید اگر این درجات از هژده کم بود
کسوف کنند اگر زیاده بود البته کسوف نشود و تحقیق استخراج بسوچ در کتاب دیگر
در استخراج نیز بیان تقلم رفته لکن شبهت وا نخورده نیز استفسار در آن بورنهان و اماوکس
باید کرد که ماه او به نسبت با هی که در خسوف و کسوف واقع شده باشد
چه در وقت اماوکس ماه بعد از بسوچ واقع شوند و در قسم صالط ساقی بکار برد
نیز نوشته است

نیز مقرر است که در دور و دوران کسی در انتهای این برج بود درجات قمر و شمس متساوی
شود و روز و روز بود و بنماید در انتهای این درجات قمر و شمس تعلق ... بود در برج شمس
برج قمر باشند و بیاید بود برج کبرا کسی اگر حال الله با کم از دو باشند با چند رکتر از سی سال نقطه
با کم از دو بود کسوف و یا خسوف واقع شود لیکن در نظر ننماید و بیاید دایره
دایره آفتاب جانا بتاب ... با ... باشد ... متساوی گشتند یعنی
... باشند پس ... دایره ... تمام شود اگر از ... باشد
باید ... آفتاب اگر ... باشد ... اگر
اسمای باشد ... ظاهر شود و دیگر تعجیل ...
... واقع شوند و در نظر آیند تا اگر در ...
واقع شوند ... در نظر نباید ... باشد ...
تا اگر کسی ... باشد ... نیز ... الوارث ...
و ... باشد ...
... نیز ... ان ...
اگر ... واقع شود ... باشد
اگر انعطاف واقع است ... باشد

یعنی وقت ثوابت متغیر گردد اگر از طرف واقع است حال اطراف ساعت [illegible]

از شمال طلوع و در شمال متغیر گردد و نصف اللیل و اهل اطراف و مشهور هر جا که [illegible]

واقع است هم او وقت النور است اللهم ثبت اقدامنا علی [illegible] و ثبتنا [illegible]

و الصحبه صلی الله علیه و سلم [illegible] که هر بیست و هشت منازل [illegible] منازل

چهار قسمت کنند و هر قسمی را نامی علیحده است اول را اکثر منازل نام است و اول [illegible] لکن

[illegible] منازل [illegible] و [illegible] یعنی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که [illegible] ستاره [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] منازل [illegible] است

دوم را [illegible] منازل نام است و اول [illegible] از [illegible]

و [illegible] اگر [illegible] منازل واقع بود از اول [illegible] سوم [illegible]

[illegible] منازل نام است و اول [illegible] و [illegible]

و [illegible] منازل [illegible] چهارم را [illegible] منازل

نام است و [illegible] و [illegible]

اگر [illegible] منازل واقع بود از اول [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] منازل واقع بود از اول

که [illegible]

که کسوفین بود چه در هندل بد بهار منحوس است باید که بصدقه و دعا دفع سازد

دانستن آنکه کسوفین با ولادت بکدام برج شده از بهر آنست که زور تیر ما را آید که

در وی کسوفین با ولادت شده بلاحظه نماید که قسمت کدام برج است عمال برج کسوفین

دو ولادت باشد و طالع و اس برج کسوفین و مولود از آنست که در حال کسوفین که

با ولادت باید دید که قمر در کدام برج است در آنجا شده در هر برج که باشد همان

برج باشد و در الدهار بعضی مردم قول یکی اند است و بعادت مخالف … عکس

برج از قمر است و قیاس طالع از شمس نیز باید دانست که اگر نور تمامی یا که در نیم

شب بود و تیهات … یکسبه زور و سرومان منزل باشد … از ده اودی

خوانند نیچه در عالم … از کسوفین بلبحه بود در بین یک از ده اودی بود … لرده

اودی بیچه … کسوف نحس شد و تقویم … از ده اودی دانسته که اما وس بوس باما کبه

هر دو با … نوع و منزل سرومان و … یاشد و هو الله صح دیگر اگر

سر دمی ناقص النور … که در روز شنبه بود و … منزل باشد ایندرا …

گویند آنچه نیچه در عالم چند کسوف بود در بین یک سال … بود دیگر باید دانست

زمین بر قول هنود بر … باخه … و بار بر خنبر … است و دور

جهات از شرق تا … ان هشت جهات اند که زمین را از روی خود … خالق

عاشر الاطلاق مستقیم دارند پس اگر در روزی که قمر در حوت یا حمل و یا سرطان باشد لقوه
زلزله زمین باشد باید دانست که باخه جنبنده است اگر در روزی که قمر در اسد
یا میزان یا جوزا باشد و زلزله شود باید دانست که مار جنبنده است اگر در روزی که قمر
در جدی یا قوس یا سنبله بود و زلزله شود خود زمین جنبنده باشد و در روزی که قمر در ثور
یا عقرب یا دلو بود و زلزله باشد گاو جنبنده باشد پس اگر باخه جنبنده است نشان دارد
خوف و مرگ بود اگر مار جنبنده باشد قحط افتد اگر خود زمین جنبنده باشد مرگ اکابر
و هلاک است و خیر در هر گاه زمین جنبد دیگر مقرر است که سلخ ماه در جدی باشد پس اگر
در روز بود هر بود چیزی حادث باشد در شب سیم دیده شود اگر نه در شب ان شاء الله
زعلت النشت که غره ماه یعنی تاریخ اول در تیر واقع بود و از اقوال آنکه بحدر
دوج اما در جدی هرگز واقع نبود نیز مقرر است که اگر تاریخ سیزدهم ماه ساعت روز
بر آید سلخ در شب سیم بود و با ستر او معلوم شد که اگر دوج از شب ساعت زیاده
باشد البته رویت بود اگر از شب کم باشد قاعده از پس کیتی و چون کیتی
در در کتاب بکر بند مسطور است بکار باید برد نیز مقرر است که در تمام ماه چهار کس
در سکینه و جبنر بکه و ناکس کنکشتکس باشد یکبار در آخر دل چهار و عمل
ناقص النور تا اول دل بر ابای زاید النور می آید چنانچه در شماره اول ارتمای التمه
کالن

و دانستن وقوع نوحشی هولی و دیواری در کدام روز نیک است و در کدام بد است

رباعی للمؤلف اَحد کرم از او بر دوشنبه بد نظر دارد سه‌شنبه گر فقد

هولی بر ادای جان خطر دارد بود از پی دار دینه نکو و ابر زیبا پنجشنبه اندر اثنا

جهان را بخطر دارد هر نوحشی هولی در اینست نور بیمال و در شش تنجیس است

چنانچه نوحشی دیوزی هر شب و در ایشان را مادگس و نوحشی هولی نوقت شام و در بور

و در روز و در میان بهندر اندست چنانچه دیواری در روز و در بور دانستن اگر اتفاق

هر بوا هر سال در کدام روز کدام نتیجه دارد است قطعات للمؤلف

در ماه حیت هر بشه هر بوای نکوی گر روز یکشنبه کدام شد لی ما زیرک خوی

لازم شود حقوق جهان گر بود احد را پیش شادمان همه گردند سرخ روی

ملتا بود زمان و چو قحط اندر اربعه پنجشنبه دلان خلق کف دست موی موی

ادینه و جمعه چه بحری نوار نهر گرر روی خوی آمده مشهور کو بگوی این استفسار

به نیت روز است که در حساب بدی هر نوا اتفاق شود و هو الصحیح و الله اعلم بالصواب باید دانست

که در یک سال هفت ساله از حینیت تا رس در میان دوازده سال گردش که از

نحو یا سنبله و نحو یا اسد واقع شود الکاه چنین مالس شود و بعضی ارکان آن از سال

کم گردد که سالی مهمی بیاورده باشد چنانکه از دوی بالس مهیه سنبره باشد

پس جهی ماکس قندارد و ماکس کماست فی و مشهور است که جهی ماکس در هیچ
از قاماک تا بولس که ۳ ماه است واقع شود و در باقی از پاکه یا ارسن که نه ماه از
باهر کز نشود و با استقرا معلوم شده که اگر جو خواب در یک سال در میان ایام وس زیاد دو ن
وحیث مواقع شود کاماک جهی ماکس شود اگر در میان ایام وس ارسن وحیث واقع شود
اگر جهی ماکس شود اگر در میان ایام وس ساون وحیث واقع شود پس جهی ماکس شود و در جهی
ماکس همگی کار ممنوع است یعنی هیچ کار نباید کرد که بقول هنود کننده گنهکار شود البته این
جهی ماکس بعد از چنین بر زان سال میشود پس اگر اگر نی جهی شود شاهان تمام جنگ کنند
و طفلان نیز [illegible] بسیار جنگ کنند چنانکه زمین پر از خون گردد لیکن
رعایا همه خوشنود باشند و غله در کشتی لذران گرد و باران همه جا بارد و مردم [illegible]
گردند و [illegible] اگر کاماک تا بولس جهی شود و اقع در بیان ما [illegible] که فرس ابتدا
کیبه خوانند و هندی [illegible] و ارزده یعنی زیادت است و مشهور بودن ماکس
است و مشهور است که اگر جهت دو باشد آفت بر گاوان رسد اگر [illegible]
دو باشد گرانی غله پدید آید اگر جهته دو باشد [illegible] از طرف [illegible] روی نماید
اگر [illegible] دو باشد [illegible] زیان رسد اگر [illegible] دو باشد گرانی غله
روی نماید اگر بهادون دو باشد زنار داران را زحمت رسد اگر [illegible]

دو باشد

دو باشد چنانچه بآن ضم آفتاب را آن سبب را رفت پدید آید و در مدت
در ستواری آن سبب ذنبات و ناموس بر اخبار زمانه خود مقرر است که در این
از هیئت تا انس که هفت ماه کبیسه شود و در باقی از کار تا سالهای مکرر شود
پس از ابتدای جیث در هر هفت ماه در هر ماهی که در آن ماه کبیسه و یکسر است
از ابتدای جوت با سنبله واقع شود مقرر است که همان ماه اردی ماش بود و مقصود است
که در هیچ سال دو ماه کبیسه نشود و با این صورت معلوم شد که منفاصله در میان دو اردی
ماش اول مرتبه دو سال و سیس ماه می باشد که هفتم ماه اردی ماش بود
اکثر دو سال و یازده ماه می باشد که دوازدهم ماه اردی ماش بود و اول منفاصله
در میان جیث و بهار اول با هر سال که بود است اکثر در میان جیتته و جیث با بهار ان
در سال با بهار و میان که یار اکسن و سادن و جیبه است و این کبیسه بر ثلث
که سال نزد بعضی ٣صد و شصت یوم است و نزد بعضی ٣صد و شصت و پنج یوم و ربع یوم
کبیسه است و نزد بعضی ٣صد و پنجاه و چهار یوم است و این موافق ماه اهل
که از ٣صد زمانه نباشد در سنه کم می باشد و در این کبیسه پس در برابر
این ماه در یک حد قول الکه ماند کبیسه باشد و این زیاده در قول هوم یازده روز
با جرمن در دو بیم سال یکماه کبیسه باشد و بقول بعضی زیر ز یکه در تحویل حمل بود

در حساب نیست چه روز دیگر که فلک البروج است انتهای ماه نیست که روز را ماه نیست گویند
و روز دیگر که بعد از رویت انتهای ماه نیست و آن روز را محو یا سلخ یا داخل الطرفین شهر گویند
و روز داخل الطرف بلکه زیاده بر آید و این زیادتی بحساب بر آید الا به محل حال الشهر روز ماه
لا جار بعد دو نیم ساعت تا زوال الشمس یکماه کبیسه بر آید ماه بر چهار قسمت است اول
و آن از رویت هلال است تا رویت هلال دیگر و این را اجتماعی تا عالمی گویند و این
معروف است که از ابتدای ... زاید النور تا ... زاید النور دیگر باشد
اگرچه رویت هلال در روز واقع شود لیکن هلال را باعتبار رویت شب منسوب گویند
بحسب امر الوسط که از خروج الشعاع است تا خروج الشعاع دیگر چنانکه بعد قمر
از اجتماع شمس دوازده درجه یک نیمه بود و یک ساعت روز یک تاریخ هلالی
بود و این نهار است که سی ام حصه دور فلک را که حاصله در هر نیم روز از اوسط
منتهی نامند و مبدا او روز اوس خروج الشعاع یعنی سر بعد قمر از اجتماع شمس است
در بیست و ششم و دور فلک را که بیست تا نامند بیست و هشت منزل الشمس باشد
و بیست و نهم حصه بعد اکثر بحر دقیقه بود و منازل القمر منزل در نچهتر و چوک
خوانند و منزل خورد را اکبر گویند و مهانچهتر باشد و منزل مه را صغیر و صغیر را اکبر
نامند که دنیا نچهتر و دنیا چوک ... باشد و بسیار منزل در نچهتر و چوک

لفظ الحلال

لفظ اجتماع را رتعی یعنی راس الجمات است و مبدای تاریخ راس ربیعه قمر است
لیکن قمر طبعی تاریخ را کم و زیاد در یک سال زود کند لاجرم یک تاریخ ملایک سال زود
بود و طی اعراض بط و تیتهی و منزل و نچهتر و طی جوک کاهی در یک سال زود کند گاهی
باعتبار بسر شده و طلوع خود دیر کم تا زیاد در یک سال زود کند کما اشر باقی النجم الاول
نمس السماء للاول و خروج الشعاع را رغوخیم گویند چنانچه تحت الشعاع را روز حکیس
در رویه الغرر را روز لشت تبا هی هندی دوم تیتهی و آن از تحویل الشمس تا تحویل
دیگر و اندر سور مالس گویند سوم منزل چهارم تلد تیتهی و آن از روز زادن
مولود با عادت ۳۰ ام روز و آنرا سر اول مالس گویند و قبان تلد تیتهی
آنست که ایام گذشته آخر باشد ۳۰ کان طرح نماید از ابتدا ماند یقینی ۳۰ روز
مراول مالس گویند فی الصفحه مردود قول یکی است پس از اول ماه برجیار قسم
سال است چنانچه قسمت یابد دیگر منبغی اول آفتاب و چاندر اول ماهتاب
دنیا بجهت ازان منزل است پس بعض کار خیر ماه شمسی گیرند و بعضی طعام ثابت و روا
مختلف ماه قمری گیرند و برای صوم ماه منزلی گیرند و بعضی منجم ماه تلد تیتهی و بهتر انچه
کار و بار کرد نه باشد در ماه بوند در اول و آخر نیمه باید گیرد و در میان دو نیمه
ماه را باید گذاشت باید دانست که در خود منازل القمری نه اول جهارم روز باید

ونه دوم سنبر ده ونیم روز ونه سوم جوالله ونیم روز می باید القول نه اول با هجه روز ونه دوم
سنبر ده روز ونه سوم جوالله این برد قول موافق کسیست که برداد و سال اسعد و گفت سکم آ
وبرد بک سچھے که سال فصل و هفت وبخوریه اعتبار کرد قسمت هر خور منزلی موافق
مکث آفتاب در هر برج است چنانچه القول او در بعضی برج سی و یک روز بود در بعضی
و در بعضی ۳۲ و در بعضی بیست و نه روز مکث کند پس این حساب بعضی خور منزل با هجه روز
و بعضی پانزده و بعضی سنبر ده روز باید همه کبری اسامی بیست و هشت منازل بر تاجیک
شرطین و بطین و ثریا و دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه
جبهه الاسد زبره آنرا خرابان نیز گویند صرفه عوا رمح سماک اورا سماک
اعزل نیز گویند غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده سعد ذابح
سعد بلعه سعد السعود سعد الاخبیه مقدم مؤخر رشا اسامی هر هفت دیب
اول جنبو دیب دوم پلچه دیب سوم کوشدیب چهارم کرونچ دیب
پنجم شاک دیب ششم سالمل دیب هفتم پهکر دیب جنبو دیب
درخت جامن و پلچه درخت پیپل و کوش و دلبه و کرونچ و کرونچ نام جانور
که اورا سارس خوانند و ساک سبزی که ساک نامند سالمل درخت سنبل
و پهکر ده کل اسامی هر هفت بحار که اورا سمندر گویند اول لون سمندر یعنی
دریای لونی

دریای انگور

دوم اچهو سمدر یعنی دریای شربت که نیشکر باشد سوم سرا سمدر یعنی دریای خمر که
شراب باشد چهارم سرپیه سمدر یعنی دریای زبد که روغن باشد پنجم دده سمدر
یعنی دریای خوراک ششم وکده سمدر یعنی دریای شیر هفتم جال سمدر یعنی دریای آب
شیرین لیکن اول سمدر که لون باشد محیط است مر دیپ اول را که جنبو باشد
و دیپ اول در جوف اوست و دوم سمدر محیط است بر دیپ دوم و از دوم سوم
محیط است بر سیوم الی هفتم یا هفتم سمدر و هفتم دیپ دیگر باید دانست که چیزی را که
از رحم پیدا شود چون انسان و بقر و غنم و فرس جراج گویند و جوج گویند و چیزی را که از بیضه
پیدا شود چون زاغ و زغن و ماکیان بیضج اندج خوانند و چیزی را که از زمین پیدا شود چون
انبه و خاربوس و لیمون و جز آن اودبهج نامند و چیزی را که از عرق پیدا شود
چون شپش و پشه و کیاه بیضج سویدج دیگر اسامی فصول سنه موافق قول
اطبا گرمکهم و آن چیت و بیساکه است و برکها و آن جیته و اساره است
سرت و آن ساون و بهادون است تکمار یعنی پائیز و آن اسوج و کاتک
است سسر و آن اگهن و پوس است بسنت و آن ماگه و پهاگن است
نزد منجمان ابتدای [illegible] خورشید است ... و دود ... و توالد یعنی بالو
در فصل ... یعنی ... و توالد ... یعنی ... در ...

و بلاد بخت اوکنار و توله تلمم یعنی کهمه در سنبر و بلاد خزر اوفر سنبت

اسامی اسرم بر بهیج یعنی بحفاظ سلوم کرشت یعنی کدخدای جهان بر شب یعنی

یعنی تعبد سنباس یعنی ترفد نیز یاد و رنشت که یاهی یعنی مرکب کرس کر ارسنت و

مرکب چهار شور و مرکب کنبش که لیسر چهار در است هموکنش مرکب لیسر فرهی اوکه جار ارنگ سمی گرشنع

نام دارد طاوسی و لیسر خور سپید کران و لیسر ماه هرمن لیسر باد هنوت لیسر دریا درود

سلاون و کنش است و دو سمن چهار در شهوت و دو سمن النس است آ دیگر اسامی

مشهور بزبان فارسی فروردین دارد بهمن اسفندارمذ الخ و اسامی مشهور عربی محرم و صفر است

الخ و اسامی سال بزبان ترکی شیچقان اود بارس توشقان لوی ایلان

یونت قوی بیچی تخاقی ایت تنگوز در هر سالی در آخر لفظ ییل بود

که بزبان ترکی نام سال است اسامی سال بزبان فارسی موش و بقر و پلنگ و خرگوش

الخ و اسامی مشهور بزبان رومی تشرین اول و تشرین آخر و کانون اول و کانون آخر

الی آخره و اسامی ماه فرس قدیم اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور

اسفندارمذ خورداد امرداد دیبادر آذر آبان خور ماه تیر گوش

دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین دین

ارزاد اشتاد آسمان زمیاد مارسفند انیران روز شب اسلامی

تاها

تاریخ در اینجا از عربی نهصد و نود و شش از هجرت وضع تاریخ کرده اسکندر پنج
و سی سال چون گذشت از هجر وضع آن یزدجرد کرد دیگر بعد شمار و چهار صد از هجر یاد کرده
ملکشاه حسن مظهر دیگر صعود آفتاب یعنی شرف در حالت آن و قمر در ثور و زحل
میزان و مشتری سرطان و مریخ جدی و زهره حوت و عطارد سنبله و رأس جوزا و ذنب
قوس هبوط آفتاب در میزان و قمر عقرب و در حالت حمل و مشتری جدی و مریخ سرطان
زهره سنبله و عطارد حوت و رأس قوس و ذنب جوزا صعود را انجا رده گویند و هبوط
را انحطاط ره و آورده یعنی زوبار است دیگر صبح روشنایی است از آفتاب که در جانب
مشرق پیش از طلوع آفتاب پیدا شود یعنی روشنایی آنست که بعد از غروب آفتاب
در جانب غرب باقی ماند و روشنایی که در اول ظهور صبح بجانب مشرق ضعیف و طولانی باشد
آنرا صبح کاذب گویند و روشنایی که بر زمین پهن شود بسبب آفتاب از افق مشرق
و محو میشود آن ضیاء ضعیف و در آن ضیای قوی همچو محو میشود شعاع کواکب در ضوء آفتاب
پس بحکم میشود که آن ضیا معدوم شد آنرا صبح صادق گویند و آن اول سالی که بدان
سالی حادثه عظیم واقع شده باشد مثال ظهور نبی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله
آنرا ابتدا گیرند تا ضبط اوقات حوادث دیگر که خواهند یا آن ابتدا
کنند آنرا تاریخ خوانند و آن بحسب اصطلاح هر قومی چیزی دیگر باشد و بجهت شهور حادثه

اول تاریخ عرب یعنی هجری بعد هجرت محمد علیه السلام از مکه بمدینه است و ابتدای شهور او محرم است الخ

دوم رومی که بعد وفات اسکندر بن فیلقوس رومی است و ابتدای شهور او تشرین اول است الخ سوم فرس

که بعد جلوس یزدجرد بن شهریار بن پرویز خسرو بن شهریار برابر آفتاب است و ابتدای شهور او فروردین

ماه است الخ التقاویم شهور او فروردین ماه دوم است چهارم ملکی یعنی جلالی که بعد جلوس سلطان جلال الدین ملک

شاه بن الب ارسلان سلجوقی برابر آفتاب است و ابتدای شهور او نیز فروردین ماه است الخ

التقاویم شهور او فروردین ماه جلالی است دیگر در اعیاد را عید نیز گویند در فروردین ماه

یک عید است بتاریخ فروردین روز و در اردیبهشت نیز یک عید است بتاریخ سوم او در خورداد و

تیر ششم و در امرداد و شهریور چهارم و در آبان دهم و در آذر نهم و در دی هشتم عید است

به ششم و بهمن دوم و اسفند نیز در بهمن ماه دوم و در اسفندارمذ پنجم و در باقی ماهها عید نیست

دیگر در بیان اتفاقات در دوشنبه و قمر در ثور زحل سرطان و مشتری جوزا و مریخ میزان و زهره عقرب

و عطارد قوس و اوج آفتاب در جوزا و ماه در جوزا است و ماه و مشتری سنبله و زحل قوس و مریخ

اسد و عطارد میزان و حضیض شمس در قوس است و قمر و مشتری حوت و زحل جوزا و مریخ دلو و عطارد

و حمل انبت ماه در ایام است اگر از ماه شده منفی کن هیچ دیگر فرار بر آن ابس سهیح

از ان روز هیچ کس کبر رجوع جایز باید بدار و آنچه کم شد زیاد نیست هیچ نماند فرود بس کن و در تاریخ التقاویم منجم

منجم عمل

تاریخ جلالی را ابتدا از غره یکی بر وی افزوده در سیزده ضرب کنند حاصل ضرب را بر سی قسمت نماید و هر خارج

افزاید اگر در عدد یکی ماند حاصل از ابتدا هر چه که در دست بود در هر ماه باشد تخمین غره ماه در ایام است

از غره ماه چهارم روز ماه است که در هفته هر کس معدل مثل سنبه چهارم از رجب بود که سنه

درآید ماه رمضان و این محمد عیشت بتاریخ باد در فصل و بعد او ۹۹۹ هم ماه

سنه ۱۰۱۱ هجری